

پیام آموزش ۲

سرمقاله ۳

تأثیر نهاد دادرسی در دادگاه عمومی بخش ۶

علی مهاجری (مستشار آموزش قوه قضاییه و مدرس دانشگاه)

نگاه کاربردی به حقوق اسلام ۱۵

مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه (قم)

پیشنهادهای اصلاحی کمیسیون آیین دادرسی مدنی درخصوص استرداد دعوا و دادخواست ۲۵

نقش نگارش در انشای رأی (قسمت چهارم) ۳۱

محمد رضا خسروی (سر دبیر مجله حقوقی دادگستری و دادیار دیوان عالی کشور)

نظارت انتظامی در نظام قضایی ایران (قسمت چهارم) ۳۵

احمد کریم زاده (عضو اصلی دادگاه عالی انتظامی قضات)

کاربرد علم اصول فقه در حقوق (قسمت اول) ۴۵

محمد مصدق (قاضی دادگاه نظامی تهران و مدیرکل آموزش سازمان قضایی نیروهای مسلح)

علل نقض آرای محاکم در دیوان عالی کشور ۵۵

بازرسی آموزشی ۶۵

جواد طهماسبی (معاون آموزش و تحقیقات دادگستری استان لرستان و مدرس دانشگاه)

آسیب شناسی قوانین ۷۷

مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه (قم)

اخلاق قضایی ۸۵

حضرت آیت الله نوری همدانی

حقوق و رایانه ۹۳

اداره کل آموزشهای مردمی

نظریات و پاسخهای تحقیقی مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه (قم) ۱۰۱

بررسی و نقد رأی وحدت رویه شماره ۶۰۸ ۱۱۵

محمود بقال شیروان (قاضی دادگاه خانواده تهران)

آموزش رایانه ۱۲۳

اداره کل آموزشهای مردمی

نظریات مشورتی اداره حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه ۱۳۱

دستورالعملهای اخلاقی ۱۳۷

آیت الله مولا حسین قلی همدانی

مصطلحات حقوقی و قضایی ۱۴۷

نشستی با پیشکسوتان قضایی (مصاحبه) ۱۵۵

استفتائات فقهی و قضایی ۱۶۳

مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه (قم)

خود را بیازماییم ۱۷۷

پاسخ به سؤالات خود را بیازماییم شماره قبل ۱۸۱

اولین وزیر عدلیه پس از مشروطه ۱۸۳

مروری بر تجربیات آموزشی دادگستری استان لرستان در سال ۱۳۸۱ ۱۸۷

سر مقاله

طلوع شمس رجاء

در ادامه سر مقاله پیشین در این اندیشه بودم که چه بیانی می‌تواند در ارتباط با قضات حق انان را حداقل در گفتار ادال کند. تا به این کلام مقام معظم رهبری بر خوردم که در یکی از سالگردهای هفتم تیر چنیت فرموده اند:

"قاضی برای اینکه بتواند در جایگاه پیغمبر درست و با استقرار بنشیند و عمل کند احتیاج دارد که مورد حمایت نظام باشد احساس کند که حمایت و تقویت می‌شود در چشم مردم منزلت دارد... این دو چیز را لازم دارد منزلت در نظر عموم و حمایت از سوی مسئولان."

در ادامه سخنان ایشان جمله دیگری نظرم را جلب کرد:

"قاضی قوام و اساس دستگاه قضائی است. قاضی عالم، هوشیار و کاشف، فی الجنه است."

در اندیشه ارزش معنوی سخنان مقام معظم رهبری به عنوان یک قاضی، مایه قوام و علت اساس بودن قاضی را در قوه قضائیه با خود تحلیل می‌کردم... و مگر حقیقت غیر از این است؟ "قاضی" با تمام ابعاد معنوی سزاوارش، تنها جانشین پیامبر و امام در این جنبه است و به یقین کسی که به این اشتغال و خدمت خطیر و مهم می‌پردازد، حق بزرگی بر ذمه جامعه و مسئولان خود دارد چنانچه این حق با دقت و تعمق در کلام

شیوای مقام رهبری آشکارتر می‌گردد.

آنچه که از کلام مورد نظر استفاده می‌شود دو مطلب است:

اول - ضرورت منزلت قاضی در نظر عموم

استقرار در جایگاه پیامبری که این افتخار متعالی، اکنون به عنوان امانتی عظیم در این برهه از حکومت اسلامی، به قاضی افزوده شده بی تردید پاسداشت این افتخار، نیازمند طی طریقی است در راستای کمال و پرورشی متعالی و روح افزا در ابعاد تهذیب نفس، صلابت در عقیده، استقلال در تصمیم، توجه به شخصیت والای خود، تسلیح به سلاح علم و تجهیز به سلاح تقوا که این تجهیزات تا حد زیادی بخش نخست از نتیجه گیری کلام رهبر را حاصل خواهد نمود.

دوم - ضرورت شخصیت دادن به قاضی و اکرام او توسط مسئولان

آنکه به رسالت و سنت نبوی و عهد و میثاق علوی بر این مسند، دلالت به حق می‌کند، شایسته حمایت است و بایسته کرامت اکرامی نه به جهت شخص و فرد. بلکه به جهت عزیز بودن رسالتی که او بر دوش دارد. این اکرام، نگاهی مقدس و بی پیرایه به او را می‌طلبد. یک بعد از اکرام قاضی یعنی مسلح کردن او به سلاح شخصیت و بعد دیگر آن، از جنبه مالی است یعنی مسلح کردن او به سلاح بی نیازی نگاه مقدس به قاضی، یعنی تبعیت از فقهای عظام در توجه به قاضی، قبل از توجه به آئین رسیدگی او و... توجه به قاضی نیز یعنی حمایت از او، و اما حمایت از او، یعنی چشم گشودن به کلام زیبای مقام رهبری آنجا که حمایت از قاضی را وظیفه مسئولان می‌داند. اگر ایشان حمایت از قاضی را لازم می‌دانند، علت آن است که قاضی بسان فرشته‌ای است که به اجرای عدالت کمر بسته است.

قاضی، ایثارگری است که خود را بر شفیق جهنم قرار داده با به امور دنیوی خلق رسیدگی کند. قاضی هر گونه آسایش و آرامش را بر خود حرام کرده تا در کسوت قضا به جامعه آرامش بخشد و حال که چنین است، چه ضرورتی شایسته تر از اینکه او حداقل با کلامی محبت آمیز، مورد خطاب مافوق خویش واقع گردد و با نگاه خالص توأم با عطوفت مسئولان روبه رو شود همان نگاهی که در شرف مقدس اسلام سابقه دیرینه دارد و حتی ممالک غربی نیز از آن الگو گرفته‌اند.

آری از آنجا که عملکرد قاضی، اساس اعتبار دستگاه قضایی است لازم است مدیران خدوم و زحمتکش در سطوح مختلف قوه قضاییه، بیش از پیش با نگاه پرمهر خویش، قضات را نظاره کنند و این نگاه در حقیقت، جلب رحمت و توسعه نعمت الهی است، لذا مدیری که با این نگاه، رحمت و عطوفت الهی را به ارمان می‌آورد، شایسته تقدی و امتنان است.^(۴)

اما این نگاه مقدس به قاضی باید در برگرفته همه زمینه‌ها باشد پاسخ محبت آمیز - مکاتبه‌ای - با این که مستحسن است، اما کافی نیست.

مگر نه این است که رزمندگان و ایثارگران و جانبازان در بین قضات کم نیستند اما چرا از تسهیلات مقرر برای این گروه در دستگاههای اداری، برای قضات رزمنده و ایثارگر و جانباز، خبری نیست؟ چرا برای محاسبه سوابق جبهه داوطلبانه اینان تاکنون اقدامی جدی صورت نگرفته است؟ و چراهای دیگر

مگر نه این است که در استانهای دوردست و محروم، قضاتی خدمت می کنند که چه بسا در طول سال، بیش از یک یا دوبار موفق به زیارت اقارب و خویشان خود نمی شوند، اما برای توجه به مشکلات آنها و رفع معضلات و تنگناهای مربوط به سطح زندگی در مناطق محروم و سایر ضروریات، تدابیری اتخاذ نمی گردد؟

راستی چرا گاهی به جای اینکه وکیل آرزو کند که ای کاش یک قاضی بود، قاضی آرزو می کند ای کاش یک وکیل کی بود!!!

ما امیدواریم راهی را که پیش از این، مقام معظم رهبری ترسیم فرموده اند اکنون منجر به توجه و عنایت بیشتری به موارد فوق شود و سایر قسمتهای ستادی قوه نیز در محدوده کار خود به مجریان عدالت، نگاهی مقدستر از پیش را تجربه کنند، چرا که نورانیت این نگاه و حرمت گذاری به این مقام اگر در دایره شمول بیشتری پرتو افکنی کند و در سایر واحدهای ستادی، نظارتی و حمایتی نیز که همواره به خدمت صادقانه روزمره مشغولند بروز کند، دستگاه قضایی به روشنی جلوه های زیباتری از احیای فرهنگی و معنوی را به خود خواهد دید جلوه هایی که هر یک انواری از "طلوع شمس رجاء" خواهند بود.

اگر کسی باور ندارد که در نظام اسلامی در مقام قضا چه جلوه هایی از گذشت، فداکاری، محرومیت و مظلومیت به نمایش در آمده است سری به استانهای محروم بزند تا ببیند چه عزیزی با تحصیلات عالیه و به دور از خانواده و عزیزان خود بر مستند قضاوت نشسته اند که نقدی زبانی از ایشان شاید حداقل ارج و حرمت گذری باشد و آنچه که دستگاه را بیمه و به آیین قضاوت در نظام اسلامی اعتبار می بخشد، ارج گذاری و حمایت عملی از قاضی است و مشارکت دادن اندیشه او در برنامه ها و طرحها و لوایح و... بیان ضرورت این ارج گذاری، هرگز به معنای بی توجهی به آفاتی نیست که همواره در سطح جامعه موجود است و پیرامون محل خدمت قاضی در کمین رنج و تعب او... آفاتی که ریشه در خارج از حیطه کار قاضی دارد، اگرچه در حیطه کار او ظاهر شود...

در آستانه سالروز جاودانه هفتم تیر و بزرگداشت هفته قوه قضائیه و یاد کردی از پیر طریقت و اسوه عدالت و حقیقت، شهید مکتب اندیشه و قضاء (آیت الله دکتر بهشتی) بار دیگر به اقتدای او در این سرزمین پاک، تجدید عهدی دوباره داریم اگر چه در کنار همه کاستیها... یاد و خاطره شهدای هفتم تیر گرامی باد!

سردبیر

تأثیر نهاد دادسرا در دادگاه عمومی بخش

علی مهاجری

(مستشار آموزش و تحقیقات قوه قضائیه و مدرس دانشگاه)

چکیده

ره آورد قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، شکل گیری نهاد دادسرا در حوزه قضایی شهرستان است و در حوزه قضایی بخش، دادسرا تشکیل نمی شود. اما با این وصف (عدم تشکیل دادسرا در حوزه قضایی بخش) این نهاد در نحوه رسیدگی دادگاه عمومی بخش تحولات جدی فراهم نوده است. تحولاتی که چه بسا در زمینه هایی توأم با ابهام و اجمال است. در این مقاله، با ذکر این تحولات، نحوه رسیدگی در دادگاه بخش، پس از تشکیل دادسرای شهرستان مطرح و در مورد ابهامات نیز توضیح و راهکار لازم ارائه خواهد شد.

جرائم مطرح در حوزه قضایی بخش

در زمان حاکمیت دادسرا، حوزه قضایی بخش با سه دسته از جرایم روبه روست. این جرایم عبارتند از:

دسته اول - جرایمی که دادرسی آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است.
دسته دوم - جرایمی که دادرسی آنها در صلاحیت دادگاه عمومی بخش است.
دسته سوم - جرایمی که دادرسی آنها در صلاحیت دادگاه انقلاب است.
در مورد چگونگی رسیدگی به هر یک از جرایم سه گانه مذکور مقررات خاصی وجود دارد که توضیح و تشریح آنها ضروری به نظر می‌رسد.

رسیدگی به جرایم دسته اول

در مورد جرایم دسته اول، صدر تبصره «۶» ماده (۳) قانون، صریحا تعیین تکلیف کرده و چنین مقرر نموده است: «در حوزه قضایی بخشها، رئیس یا دادرس علی البدل دادگاه در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، به جانشینی بازپرس تحت نظارت دادستان مربوط اقدام می‌نماید...»

مطابق این تبصره، اگر در حوزه قضایی بخش یکی از جرایم مذکور در صدر تبصره ماده (۴) قانون^(۱) (که صلاحیتهای دادگاه کیفری استان را به معنای اعم بر شمرده است) واقع شود، رئیس یا دادرس علی البدل تحقیقات مقدماتی را انجام داده، مطابق آیین دادرسی کیفری و با رعایت قانون اصلاحی، اظهار نظر نهایی معمول و پرونده را به نظر دادستان مربوط (که مطابق ماده (۱۷) آیین نامه اصلاحی قانون، دادستان شهرستان متبوع حوزه قضایی بخش است)^(۲)، خواهند رساند. در این صورت، عندالاقضاء پرونده با کیفر خواست به دادگاه کیفری استان ارسال خواهد شد.

مشکل ارجاع در حوزه قضایی بخش

اقدام رئیس یا دادرس علی البدل در حوزه قضایی بخش در رسیدگی به جرایم مربوط به صلاحیت دادگاه کیفری استان، به عنوان جانشین بازپرس صورت می‌گیرد. یه به عنوان قاضی دادگاه، بنابراین قواعد مربوط به دادگاه بر این رسیدگیها حاکم نخواهد بود. با توجه به مراتب مذکور، سوال این است که در حوزه قضایی بخش، ارجاع پرونده به جانشین بازپرس (که رئیس یا دادرس علی البدل دادگاه هستند) توسط چه مقامی صورت می‌گیرد؟!

جایی که در نظر باشد رئیس دادگاه بخش به عنوان جانشین بازپرس به پرونده رسیدگی نماید، اگر معتهد باشیم به ارجاع نیاز نیست، با این مشکل رو به رو خواهیم شد که مطابق بند «د» ماده

(۳) قانون^(۳) بازپرس (در اینجا جانشین بازپرس) در صورتی تحقیقات را شروع می‌کند که قانونا این حق را داشته باشد. یکی از ایجاد حق و تکلیف رسیدگی، ارجاع دادستان است و مطابق استدلال و بر مبنای اعتقاد مذکور، چگونه بدون ارجاع ممکن است رسیدگی شروع شود؟! بنابراین، بدون ارجاع شروع رسیدگی توسط جانشین بازپرس اصولا مجاز نمی‌باشد.

در جایی که در نظر باشد دادرس دادگاه بخش به عنوان جانشین بازپرس به پرونده رسیدگی کند، از دو حال خارج نیست: یا این که دادگاه بخش در لحظه ورود پرونده فاقد رئیس است یا این که دادگاه بخش علاوه بر دادرس، رئیس نیز دارد. در حالتی که دادگاه فاقد رئیس است، اگر معتقد باشیم نیاز به ارجاع نمی‌باشد، مشکل همان خواهد بود که گفته شد. (یعنی بدون ارجاع جانشین بازپری نمی‌تواند رسیدگی را شروع کند) و در حالتی که علاوه بر دادرس رئیس نیز در دادگاه اشتغال دارد. اگر معتقد باشیم در این فرض رئیس به دادرس ارجاع می‌کند، با این مشکل روبرو خواهیم شد که چگونه ممکن است جانشین بازپرس به جانشین دیگر بازپرس ارجاع نماید؟ زیرا در این حالت هر دو آنها جانشین بازپرس می‌باشند و تبصره ۶ ماده (۳) قانون، هر دو مقام مذکور را جانشین بازپرس دانسته است.

در ارتباط با ابهامات مذکور راه حلهای زیر به نظر می‌رسد:

الف- در جایی که دادگاه بخش تنها دارای رئیس است و فاقد دادرس می‌باشد، به اعتبار بند «۲» قسمت «د» ماده (۳) رئیس دادگاه به عنوان جانشین بازپرس خود رسیدگی تحقیقاتی را شروع نماید که البته در مورد پرونده های فاقد وصف فوریت، باید با اندک تسامح این قاعده را پذیرفت. چرا که شروع رسیدگی توسط بازپرس (در اینجا جانشین بازپرس) آن هم بدون ارجاع دادستان تنها در پرونده های واجد فوریت مجاز است.

ب- در فرضی که رئیس و دادرس هر دو حاضر باشند، دادرس به عنوان جانشین دادستان^(۴) پرونده را به رئیس دادگاه بخش ارجاع نماید که البته در ظاهر امر این قاعده قدری قابل تامل جلوه می‌کند. اما اگر بپذیریم در اینجا ارتباط بین این دو، رابطه جانشین دادستان و جانشین بازپرس است، یه رابطه دادرس و رئیس دادگاه، تامل مذکور برطرف خواهد شد.

ج- در فرضی که رئیس در نظر داشته باشد دادرس به عنوان جانشین بازپرس به پرونده رسیدگی کند، چون در این فرض دادرس دیگر جانشین دادستان نیست، موضوع با اندک تسامح مشمول بند «۲» قسمت « دال » ماده (۳) تلقی شود و مطابق بند « الف » عمل شود.

مرجع حل اختلاف در دادگاه بخش

در فرضی که جرم در صلاحیت دادرسی دادگاه کیفری استان بوده و تحقیقات مقدماتی آن در دادگاه بخش صورت می گیرد. ممکن است به یکی از دلایل قانونی، بین جانشین بازپرس و دادستان مربوط اختلاف حاصل شود. به عنوان مثال، جانشین بازپرس معتقد به منع پیگرد ولی دادستان معتقد به مجرمیت متهم باشد. سؤال این است که مرجع حل اختلاف، کدام دادگاه است؟ دادگاه کیفری استان، دادگاه عمومی شهرستان متبوع یا دادگاه عمومی بخش؟ در مورد مشبه، یعنی در فرض اختلاف بین دادستان و بازپرس شهرستان، رفع اختلاف در دادگاه عمومی محل به عملاً می آید. قسمتی از بند « ل » ماده (۳) قانون، در این خصوص مقرر نموده است:

«هرگاه بین بازپرس و دادستان توافق عقیده نباشد (یکی عقیده به مجرمیت یا موقوفی و یا منع تعقیب متهم و دیگری عقیده عکس آن را داشته باشد) رفع اختلاف حسب مورد در دادگاه عمومی و انقلاب محل به عمل می آید و موافق تصمیم دادگاه رفتار می شود...»

اگر منظور از محل را محل صدور قرا بدانیم، پاسخ سؤال این خواهد بود که حل اختلاف بین جانشین بازپرس در بخش و دادستان شهرستان، توسط دادگاه عمومی بخش صورت می گیرد. به عنوان مثال، اگر دادرس دادگاه بخش به عنوان جانشین بازپرس قرار منع تعقیب صادر نماید و دادستان مربوط با آن مخالفت کرده باشد، پرونده به دادگاه بخش (که دادرس نیز یکی از اعضای آن است) ارسال می شود و رئیس دادگاه بخش به عنوان مقام دادگاه حل اختلاف خواهد کرد. اگر منظور از محل را محل استقرار دادستان بدانیم، در این صورت، چون دادستان شهرستان در مورد قرارهای جانشین بازپرس در شهرستان مستقر است، لذا پرونده به دادگاه عمومی شهرستان محل استقرار دادستان ارسال خواهد شد.

این که کدام یک از دو استنباط صحیح است، به نظر می‌رسد استنباط دوم صحیح تر و با نظم قضایی سازگارتر است، زیرا اگر منظور اول را بپذیریم نتیجه آن خواهد شد که دادرس دادگاه بخش می‌تواند بین رئیس آن دادگاه که به عنوان جانشین بازپرس عمل نموده از یک طرف و دادستان از طرف دیگر، داوری نماید. در حالی که رتبه قضایی دادرس از دادستان و رئیس دادگاه بخش پایین تر است.

استثنائات رسیدگی تحقیقاتی جانشین بازپرس بخش

همان گونه که گفتیم، در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، جانشین بازپرس در دادگاه بخش، تحقیقات مقدماتی را انجام می‌دهد و عندالاقضاء پرونده را پس از اظهار نظری دادستان مربوط و صدور کیفرخواست توسط مقام اخیر، به دادگاه کیفری استان ارسال می‌نماید. بر این قاعده در دو مورد استثناء زده شده است.

استثنای اول: در صورتی که جرم واقع شده در حوزه قضایی بخش، مشمول صدر تبصره «۳» ماده (۳) قانون باشد، جانشین بازپرس در بخش، اجازه تحقیقات مقدماتی نخواهد داشت. به عنوان مثال، اگر جرم، مشمول حد رجم باشد پرونده باید مستقیماً به دادگاه کیفری استان ارسال شود؛ زیرا تحقیقات مقدماتی این جرم نیز در صلاحیت دادگاه کیفری استان است. در این جرایم اگر اقدامی لازم باشد تنها در محدوده ماده (۲۳) قانون آیین دادرسی کیفری^(۵) صورت خواهد گرفت.

استثنای دوم: ممکن است جرم ارتكابی در حوزه قضایی بخش، از جرایم مقاماتی باشد که رسیدگی به اتهامات آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران است. در این مورد نیز مقام قضایی بخش حق دخالت در موضوع را نخواهد داشت. اینکه جرایم چه مقاماتی باید در دادگاه کیفری استان تهران مورد رسیدگی قرار گیرد. قسمت دوم تبصره ماده (۴) قانون، تعیین تکلیف نموده است.^(۶)

موقعیت دادستان در حوزه قضایی بخش

به دلالت ذیل بند «الف» ماده (۳) قانون، در حوزه قضایی بخش، وظیفه دادستان را دادرس علی البدل بر عهده دارد. از طرف دیگر، در تبصره «شش» ماده (۳) قانون، جانشینی بازپرس به دادرس علی البدل دادگاه بخش محول شده است. در ارتباط با ذیل بند «الف» ماده (۳) به نظر می‌رسد منظور قانونگذار، وظایف اداری دادستان است، نه وظایف قضایی او. به عنوان مثال، معرفی نماینده جهت نظارت بر اجرای رأی کمیسیون ماده (۱۰۰) شهرداری، پیشنهاد نصب قیم برای محجور، شرکت در شورای تأمین و... وظایف اداری است که به عهده دادرس علی البدل است، اما اظهار نظر در مورد قرارهای صادره جانشین بازپرس، صدور کیفر خواست، حضور در دادگاه کیفری استان برای دفاع از کیفر خواست و... وظایفی است که ارتباطی به ذیل بند «الف» ماده (۳) ندارد. از طرف دیگر، جمع بین دو مقام جانشینی بازپرس و جانشینی دادستان در یک دادرس آن هم در یک موضوع، صحیح نیست؛ چرا که مطابق قانون اصالحی شأن دادستان نمایندگی جامعه بوده و به عنوان مدعی متهم وارد عمل می‌شود در حالی که بازپرس چنین نمایندگی ندارد و تنها به عنوان مقام بی طرف بین دادستان و متهم به تحقیق و رسیدگی قضایی می‌پردازد و جز در موارد نص تکلیفی به تبعیت از دادستان ندارد و در نتیجه، یک نفر نمی‌تواند هم مدعی متهم باشد و هم بی طرف. بنابراین، دادرس علی البدل دادگاه بخش نمی‌تواند به عنوان جانشین مثلاً بازپرس قار بازداشت موقت صادر نماید و خود نیز به عنوان جانشین دادستان با آن موافقت کند.

رسیدگی به جرایم دسته دوم

تبصره «شش» ماده (۳) قانون، پس از آن که نسبت به دسیدگی تحقیقاتی جرایم مربوط به صلاحیت دادرسی دادگاه کیفری استان تعییت تکلیف می‌نماید. در ادامه چنین مقرر می‌دارد: «و (رئیس یا دادرس علی البدل) در سایر جرایم مطابق قانون دسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد نمود.»

در اینکه جرایم مربوط به صلاحیت دادرسی دادگاه عمومی بخش مشمول عبارت «سایر جرایم» است، مشکلی نیست. لذا در جرایم دیگری که غیر از جرایم مربوط به صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان بوده و در زمره جرایم عمومی است، دادگاه عمومی بخش به همان ترتیبی عمل خواهد نمود که قبل از احیای نهاد دادرسی دادگاه بخش حسب مورد باید پس از کیفر خواست صادر این گونه جرایم نیز رئیس یا دادرس دادگاه بخش حسب مورد باید پس از کیفر خواست صادر نماید؛ اما باید گفت این موضوع با صراحت ذیل تبصره «شش» ماده (۳) سازگار نیست و حتی قبل از احیای دادگاههای عمومی و انقلاب نیز این گونه بود که دادگاههای حقوقی دو مستقل در غیر جرایم مربوط به کیفری یک، بدون کیفر خواست رسیدگی را ادامه داده و مبادرت به صدور رأی می نمودند.

در رسیدگی به جرایم دسده دوم در دادگاه عمومی بخش آنچه مهم می باشد، این است که بدون لحاظ بندهای ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، رسیدگی بر اساس مقررات قانون آیین دادرسی کیفری صورت خواهد گرفت. به عنوان مثال، اگر دادرس دادگاه بخش قرار بازداشت موقت صادر کند نیازمند موافقت رئیس حوزه قضایی بخش خواهد بود.^(۷) و اگر متهم به قرار مذکور اعتراض کند رسیدگی به اعتراض در دادگاه تجدید نظر استان مربوط به عمل خواهد آمد و در صورت تأیید، مهلت بازبینی قرار بازداشت صادره همان مهلت یک ماه مذکور در ماده (۳۳) قانون آیین دادرسی کیفری خواهد بود. این مطلب با دقت در بند «ط» ماده (۳) قانون، به دست می آید؛ زیرا در این بند صریحاً بیان گردیده است اگر در مهلهای دو و چهار ماه پرونده در دادرسی منتهی به تصمیم نهایی نشده باشد... که کلمه دادرسی حاکی است دو ماه و چهار ماه فقط برای قرارهای بازداشت صادره در دادرسی می باشد، یه دادگاه بخش که به تجویز ذیل تبصره «۶» ماده (۳) کما فی السابق به پرونده رسیدگی می کند. بنابراین، مهلت یک ماه برای ابقاء یا فک قرارهای بازداشت موقت در دادگاه بخش (در جرایم غیر مربوط به کیفری استان) همچنان پابرجاست و مرجع رسیدگی به اعتراض متهم نسبت به قرار بازداشت در این جرایم نیز، دادگاه تجدید نظر استان است.

رسیدگی به جرایم دسته سوم

منظور از جرایم دسته سوم جرایمی است که دادرسی آنها با دادگاه انقلاب است. در مورد نحوه عمل دادگاه بخش در این گونه جرایم، ابهام جدی وجود دارد. در این ارتباط با دو استدلال روبه رو هستیم. استدلال اول آن است که صدر تبصره «۶» ماده (۳) قانون، تنها در جرایم مربوط به صلاحیت دادرسی دادگاه کیفری استان به رئیس یا دادرس علی البدل بخش اجازه داده است به عنوان جانشین بازپرس رسیدگی تحقیقاتی را انجام دهد؛ اما در جرایم مربوط به صلاحیت دادرسی دادگاه انقلاب، دادگاه بخش نه حق دارد تحقیقات آنها را انجام دهد و نه دادرسی آنها را. زیرا آنچه را که در صلاحیت اختصاصی دادگاه انقلاب است نمی توان در حوزه قضایی شهرستان، هم چنان در صلاحیت دادگاه انقلاب دانست؛ اما در حوزه قضایی بخش، رسیدگی را در صلاحیت دادگاه عمومی دانست. بنابراین در مواجهه با جرایم مربوط به صلاحیت دادرسی دادگاه، دادگاه بخش باید کما فی السابق قرار عدم صلاحیت صادر کند.

استدلال دوم آن است که ذیل تبصره «۶» ماده (۳) علی الاطلاق اجازه داده است در سایر جرایم، غیر جرایم مربوط به صلاحیت دادرسی کیفری استان، دادگاه بخش رسیدگی نموده و اقدام به صدور رأی نماید. بنابراین، اجازه مذکور، جرایم مربوط به صلاحیت دادگاه انقلاب را نیز شامل می شود. این استدلال از آن جهت مخدوش است که بدون نص صریح قانونی، موارد صلاحیت دادگاه اختصاصی را آن هم تنها در بعضی از حوزه های قضایی، در صلاحیت دادگاه بخش قرار می دهد.

البته این فکر نیز به ذهن می رسد که در جرایم مربوط به دادگاه انقلاب، دادگاه بخش باید تحقیقات مقدماتی را انجام داده و پرونده را با کیفر خواست به دادگاه انقلاب بفرستد. اما این ذهنیت قابل اتکا نمی باشد؛ زیرا پذیرش این امر، توسعه دادن صدر تبصره «۶» ماده (۳) می باشد، که صحیح نیست. به نظر می رسد استدلال اول از وجاهت لازم برخوردار باشد و دادگاه بخش باید در این گونه جرایم، قرار عدم صلاحیت به اعتبار شایستگی و صلاحیت دادگاه انقلاب صادر نماید.

نتیجه

از مجموع مباحثی که مطرح شد، این نتیجه حاصل گردید که در حوزه قضایی بخش در ارتباط با سه دسته جرایم ذکر شده به سه طریق عمل می شود. در جرایمی که صلاحیت دادرسی با دادگاه کیفری استان است با رعایت استثنائاتی که ذکر شد، تحقیقات مقدماتی توسط جانشین بازپرس در حوزه قضایی بخش انجام می شود و پرونده با طی مرحله قانونی برای انجام امر دادرسی به دادگاه کیفری استان فرستاده می شود. در جرایم دسته دوم، دادگاه عمومی بخش کما فی السابق بر اساس آیین دادرسی کیفری رسیدگی را از ابتدا تا خاتمه دادرسی انجام می دهد و در جرایم دسته سوم نیز باید قرار عدم صلاحیت به اعتبار شایستگی و صلاحیت دادگاه انقلاب صادر نماید.

پی نوشت‌ها:

- ۱- تبصره ماده (۴) قانون اصلاح تشکیلات دادگاههای عمومی و انقلاب: «رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است و همچنین رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی به نحوی که در مواد بعدی ذکر می‌شود، در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد...»
- ۲- ماده (۱۷) آیین نامه اصلاحی قانون تشکیلات دادگاههای عمومی و انقلاب: «تحقیقات مقدماتی جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری استان که محل ارتکاب آنها حوزه قضایی بخش است، به عهده رئیس یا دادرس علی البدل دادگاه می‌باشد که پس از صدور قرار نهایی، پرونده را نزد دادستان شهرستان حوزه قضایی مربوط ارسال می‌نماید تا عنداللزوم تا تنظیم کیفرخواست به دادگاه کیفری استان ذی ربط ارسال نماید.»
- ۳- بند «و» قانون (۳) قانون اصلاح تشکیلات دادگاههای عمومی و انقلاب: «تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم بر عهده بازپرس می‌باشد. در جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست، دادستان نیز دارای کلیه وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر می‌باشد...»
- ۴- ذیل بند «الف» ماده (۳) قانون اصلاح تشکیلات دادگاههای عمومی و انقلاب: «...در حوزه قضایی بخش، وظیفه دادستان را دادرس علی البدل بر عهده دارد.»
- ۵- ماده (۲۳) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری: «در مورد جرایم مشهود که رسیدگی به آنها از صلاحیت مقام قضایی محل خارج است، مقام قضایی محل مکلف است کلیه اقدامات لازم برای جلوگیری از امحای آثار جرم و فرار متهم و هر تحقیقی که برای کشف جرم لازم بداند به عمل آورده و نتیجه اقدامات خود را سریعاً به مقام قضایی صالح افلام نماید.»
- تبصره - در مورد اشخاصی که رسیدگی به جرایم در صلاحیت دادگاههای مرکز می‌باشد، ضمن اعلام مراتب منحصرأ آثار و دلایل جرم جمع آوری و بلافاصله به مرکز ارسال خواهد گردید.
- ۶- تبصره ماده (۴) قانون اصلاح تشکیلات دادگاههای عمومی و انقلاب: «... رسیدگی به کلیه اتهامات اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، وزراء و معاونین آنها، معاونان و مشاوران رؤسای سه قوه، سفرا، دادستان و رئیس دیوان محاسبات، دارندگان پایه قضایی، استانداران، فرمانداران و جرایم عمومی افسران نظامی و انتظامی از درجه سرتیپ و بالاتر و مدیران کل اطلاعات استانها در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران می‌باشد به استثناء مواردی که در صلاحیت سایر مراجع قضایی است.»
- ۷- ماده (۳۳) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب: «قرار بازداشت موقت توسط قاضی دادگاه صادر و به تأیید رئیس حوزه قضایی محل یا معاون وی می‌رسد و قابل تجدید نظر خواهی در دادگاه تجدید نظر استان، ظرف مدت ده روز می‌باشد. رسیدگی دادگاه تجدید نظر خارج از نوبت خواهد بود. در هر صورت ظرف مدت یک ماه باید وضعیت متهم روشن شود و چنان چه قاضی مربوطه ادامه بازداشت موقت را لازم بداند به ترتیب یاد شده اقدام خواهد نمود.»
- تبصره - در صورتی که قرار بازداشت توسط رئیس حوزه قضایی صادر شود و یا محل فاقد رئیس حوزه قضایی و معاون باشد با اعتراض متهم پرونده به دادگاه تجدید نظر ارسال خواهد شد.
- در صورتی که دادگاه تجدید نظر اعتراض متهم را وارد تشخیص دهد قرار بازداشت موقت را فسخ و پرونده به منظور اخذ تأمین مناسب دیگر به دادگاه صادر کننده قرار اعاده می‌گردد.»

نگاه کاربردی به حقوق اسلام

«توبه بعد از اقرار در سرقت مستوجب حد»

تحقیق از: حسین رجایی

مقدمه:

توبه در شریعت اسلام، جایگاه خاصی دارد و در حقوق جزای اسلام آثاری بر آن مترتب می‌شود؛ مثلاً در مواردی، موجب سقوط مجازات است و در مواردی نیز، عقوبت و کیفر را از حتمیت اجرا تنزل داده، اختیار عفو را به دست امام^(۱) و حاکم می‌دهد. در این تحقیق به بررسی یکی از موارد توبه، یعنی توبه بعد از اقرار در سرقت مستوجب حد، می‌پردازیم. آیا چنین توبه‌ای در سقوط مجازات یا در تنزل اجرای آنی از حتمیت به تخییر امام و حاکم مؤثر است یا خیر؟ در این مسئله بنی فقه‌های امامیه اختلاف نظری وجود دارد؛ عده‌ای قایل به لزوم حد و شماری قایل به تخییر امام و حاکم و جواز عفو شده‌اند. در این نوشتار در دو مبحث جداگانه ابتدا به بیان نظر قایلین به عدم جواز عفو، و نقد و بررسی ادله آنها و سپس به بررسی نظریه جواز عفو و ادله آنها خواهیم پرداخت.

مبحث اول: عدم جواز عفو

الف - قایلین به عدم جواز عفو

ابن ادریس از جمله کسانی است که قایل به عدم جواز عفو شده و می‌نویسد: (قان کان قد اقر علی نفسه مرتین عند الحاکم ثم تاب بعد القرار وجب القطع و ام تجز للامام و الحاکم العفو عنه بحال لانه تعطیل لحدود الله و خلف لکتابه و اوامره سبحانه.)^(۳)

همچنین علامه حلی در «قواعد الاحکام»^(۳) و «ارشاد الازدهان»^(۴)، فاضل هندی در «کشف الرموز»^(۵)، محقق حلی در «مختصر النافع»^(۶)، محمد حسن جفی در «جواهر الکلام»^(۷)، امام خمینی (ره) در «تحریر الوسیله»^(۸)، آیت الله موسوی اردبیلی در «فقه الحدود و التعزیرات»^(۹) و در جرایم دیگری که غیر از جرایم مربوط به صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان بوده و در زمره جرایم عمومی است، دادگاه عمومی بخش به همان ترتیبی عمل خواهد نمود که قبل از احیای نهاد دادرسی عمل می‌کرد آیت الله فاضل لنکرانی در «تفصیل الشریعه»^(۱۰) این قول را اختیار نموده اند و برای اثبات مدعای خویش به دلایلی استناد نموده اند که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم.

ب- ادله قول به عدم جواز عفو

۱- قرآن: از جمله آیات که به آن استناد شده، آیه ۳۸ از سوره مائده است که می‌فرماید: (والسارق و السارقه فاقطعوا ايديهما) دست های زن و مرد سارق را قطع نمایید. هر گاه شخصی به سرقت اقرار نماید، جرم ثابت می‌شود و عنوان (السارق) یا (السارقه) صدق می‌نماید و از آنجا که آیه فوق اطلاق دارد، با تحقق موضوع، حکم (قطع ید) در پی آن خواهد آمد ، این دسته از فقهاء همچنین به آیاتی از قرآن نیز آیه شریفه (والحافظون لحدود الله)^(۱۱) که تأکید بر حفظ حدود الهی دارند ، استناد نموده و می‌گویند: عفو سارق تعطیل حد الهی است.

در جواب استدلال فوق می‌توان گفت ، عمومات و اطلاقات قرآنی قابل تخصیص هستند و روایات معتبری که بر تخییر امام بین عفو و اجرای حد دلالت دارند ، مخصص این عمومات می‌باشند؛ همان طوری که روایات مبین حرز و نصاب در حد سرقت ، اطلاق حکم قطع را مقید به موردی می‌نمایند که سارق، مال به حد نصاب رسیده را از حرز برداشته باشد.

۲- روایات: وروایات استناد شده دو گونه اند:

۲-۱) عمومات: مانند عمومات و اطلاقات حجیت اقرا از قبیل روایت مشهور نبوی « اقرار العقلاء علی انفسهم جائز »^(۱۲) که شامل اقرار که توبه در پی آن باشد ، نیز می‌شوند.

در پاسخ استدلال به این روایات می‌گوییم ، این عمومات نیز قابل تخصیص بوده و روایات دیگری این عمومات را تخصیص زده اند: به عنوان مثال محمد ابن مسلم ، به طریق صحیح ، از امام صادق نقل می‌کند: (هر کس به موجب حدی اقرار نماید نسبت به او حد را اجرا می‌کنم مگر در حد رجم ، پس کسی که به جرم مستوجب رجم اقرار و سپس انکار نماید ، حد رجم در موردش اعمال نمی‌گردد.)^(۱۳)

همچنین می‌توان به روایاتی که قایلین به جواز عفو در بحث فعلی ، استناد نموده اند اشاره نمود که در جای خود خواهد آمد.

۲-۲) روایات خاص: بنابر صحیح حلی ، امام صادق (ع) درباره مردی که به جرم مستوجب حد اقرار و سپس آن را انکار کرد، فرمود: «هر گاه کسی نزد امام به سرقت اقرار نماید و سپس انکار کند دستش قطع می‌شود.»^(۱۴)

این روایت را شیخ طوسی (ره) در کتاب «تهذیب» به سند صحیح از محمد بن مسلم نقل کرده است. لذا بعضی مثل صاحب «وسائل الشیعه»، این دو را یک روایت دانسته و بعضی دیگر دو روایت دانسته اند.^(۱۵) در پاسخ استدلال به این روایات گفته شده است که این روایات مربوط به انکار بعد از اقرار است، اما بحث ما در توبه بعد از اقرار است.

مبحث دوم: جواز عفو

الف- قایلین به جواز عفو

شیخ طوسی در نهاییه متعرض مسئله شده و می‌گوید: « فان كان قد اقر علی نفسه ثم تاب بعد الاقرار جاز للامام العفو عنه او اقامه الحد علیه حسب ما يراه اردع فی الحال »^(۱۶) همچنین علامه حلی در «تبصره»^(۱۷) و «مختلف»^(۱۸) ، ابن زهره در «غنیه»^(۱۹) ، ابی الصالح حلبی^(۲۰) در «کافی» ، ابت سعید حلی در «نزهه الناظر»^(۲۱) و «الجامع للشرایع»^(۲۲) آیت الله خوئی در «مبانی

تکمله المنهاج»^(۲۳) و آیت الله میرزا جواد تبریزی در «اسس الحدود و التعزیرات»^(۲۴) این قول را اختیار کرده اند.

فقه‌های مذکور، گرچه در اصل جواز متفق القول هستند، اما از جهاتی اختلاف نظر دارند؛ به عنوان مثال الوالصلاح حلبی، تخییر را مختص امام می‌داند و آیت الله میرزا جواد تبریزی، تخییر امام یا حاکم را مقید به توبه نکرده است، بلکه به طور مطلق، هر جا حدی با اقرار شخص ثابت شده باشد، امام یا حاکم را در اجرای حد یا عفو از آن مخیر می‌داند.

ب- ادله قول به جواز عفو

طرفداران این قول نیز به دلایل مختلفی استناد نموده اند که به مهمترین آنها می‌پردازیم:

۱- اولویت:

۱-۱) توبه، عذاب اخروی را که به مراتب از عذاب دنیوی شدیدتر است، ساقط می‌نماید. بنابراین، به طریق اولی عذاب دنیوی «مجازا» را هم ساقط می‌کند؛ زیرا توبه سبب مجازات یعنی گناه را محو می‌نماید و با رفتن سبب، مسبب (مجازات) نیز از بین می‌رود.^(۲۵)

جواب استدلال:

اولاً: توبه در ارتداد و مواردی که جرم با بینه ثابت شده باشد، عقاب اخروی را ساقط می‌کند، نه کیفر دنیوی را (جواب نقضی)

ثانیاً: مقتضای استدلال ، سقوط مجازات است ، نه تخییر حاکم بین عفو و اجرای مجازا. ثالثاً: قیاس مع الفارق است ؛ زیرا در عقاب اخروی کفر و فسق ملاحظه می‌شود، اما در کیفر دنیایی مصالح اجتماعی نیز مورد نظر قرار می‌گیرد که از جمله می‌توان به جنبه بازدارندگی مجازات اشاره کرد. چه این که با اجرای مجازات ، سایر افراد جامعه نیز متنبه شده ، سراغ جرم و معصیت نمی‌روند.^(۲۶)

۱-۲) توبه مجازات گناه بزرگ تر را از حتمیت اجرا می‌اندازد، پس عقاب و مجازات گناه سبک تر ، مجازات سرقت را به طریق اولی از حتمیت تنزل می‌دهد.^(۲۷) به نظر می‌رسد، مراد از مجازات اشد یا گناه بزرگتر ، مجازات رجم در جرم زناست که فقه‌های امامیه بالاتفاق ، توبه بعد از اقرار به موجب آن را در تخییر امام و حاکم مؤثر می‌دانند. این استدلال نیز به دو دلیل مخدوش است:

اولاً: موضوع دو حکم متفاوت است. موضوع یکی زناست و موضوع دیگری سرقت. بنابراین ، قیاس یکی به دیگری قیاس مع الفارق است و از طرفی مجازات یکی کشتن (رجم) است و دیگری قطع دست ؛ و فقها در حد قتل احتیاط بیشتری می‌کنند.

ثانیاً: بنابر نظر بیشتر فقیهان امامیه ، مواردی هست که مجازات اشد ساقط می‌شود ؛ اما مجازات خفیف ساقط نمی‌شود. به عنوان مثال انکار بعد از اقرار، در جرم مستوجب رجم ، حد رجم را ساقط می‌کند؛ اما در جرم مستوجب حد جلد - با این که حد جلد نسبت به حد رجم خفیفتر است - مجازات شلاق را ساقط نمی‌کند.^(۲۸)

۲- روایات: بعضی از روایات که طرفداران این قول به آن استناد نموده اند ، عبارتند از:

۱-۲) معتبره طلحه بن زید: امام صادق (ع) فرمود: طبق نقل یکی از خاندانم جوانی نزد امیر المؤمنین آمد و به ارتکاب سرقت اقرار نمود. امیرالمؤمنین فرمودند: «تو را می‌بینم که جوانی ، و اشکالی در بخشیدن تو نیست (به خاطر جوان بودن شایسته بخشش هستی). آیا چیزی از قرآن می‌خونی؟ جواب داد: بله ، سوره بقره. امام فرمودند: دست تو را به خاطر سوره بقره بخشیدم.»^(۲۹) روایت گرچه از جهت سند مورد اشکال قرار گرفته است ، لکن بزرگانی چون آیت الله خویی و آیت الله فاضل لنکرانی آن را معتبر دانسته اند. روایت از جهت دلالت مشکلی ندارد ، گرچه ممکن است گفته شود که مورد روایت ، اقرار مجرد از توبه است. بنابراین ، چنانچه در اقرار مجرد از توبه قایل به تخییر شویم ، در اقرار همراه توبه به طریق اولی قایل به تخییر می‌شویم ؛ اما اگر در اقرار مجرد از توبه قایل به تخییر نشوی ، نسبت به مورد بحث نیز اولویتی نخواهد بود. چنانچه خیلی از بزرگان تخییر را ، در اقرار مجرد از توبه نپذیرفته اند.

به نظر میرسد با توجه به معتبره بودن روایت ، تخییر در اقرار مجرد از توبه جایز باشد. بعضی از فقه‌های معاصر به این مطلب تصریح نموده اند.^(۳۰)

۲-۲) مرسله ابی عبدالله برق ی: امام باقر یا امام صادق (ع) فرمود: «مردی نزد امیرالمؤمنین آمد و به سرقت اقرار نمود ، امام فرمود: چیزی از قرآن می‌خوانی؟ گفت: بلی ، سوره بقره را می‌خوانم. حضرت فرمود: دست تو را به سوره بقره بخشیدم. اشعث در مقام اعتراض به امام گفت: آیا حدی از حدود الهی را تعطیل می‌کنید؟ امام فرمود: تو از حکم خدا چه می‌دانی؟! اگر در مورد جرمی بینه

اقامه شود امام حق عفو ندارد؛ ولی اگر فردی علیه خودش اقراری نماید، امام مخیر است، اگر بخواهد عفو می‌کند و اگر بخواهد حد قطع را اجرا می‌نماید.»^(۳۱)

دلالت این روایت بر جواز عفو در صورت ثبوت سرقت با اقرار روشن است؛ اما از جهت سند گرچه روایت در «وسائل الشیعه» به صورت مرسله آمده است، اما خود صاحب وسائل معتقد است این روایت تز جمله قضایای امیر المؤمنین است که صدوق در مشیخه کتابش سند معتبری به این قضایا دارد. وی همچنین می‌نویسد: (روایتی نظیر این روایت به صورت مسند از طریق شیخ نقل شده است.)

لذا بعضی از فقهای معاصر، این روایت را تحت عنوان معتبره طلحه نقل کرده‌اند.^(۳۲) البته اگر حدیث را معتبره هم ندانیم و روایت طلحه غیر از روایت برقی باشد، باز هم عمل مشهور جابر ضعف آن است.

۲-۳) صحیحہ ضریس کناسی: امام باقر (ع) فرمود: «در حدود الهی فیر از امام کسی حق عفو ندارد؛ اما در حدودی که متعلق به حق الناس است دیگران نیز حق عفو دارند.»^(۳۳)

اطلاق این روایت، مورد بینہ را نیز شامل است؛ لکن با ضمیمه نمودن روایت قبلی و روایات دیگری که در مورد ثبوت جرم با بینہ تصریح به وجوب اجرای حد دارند، اطلاق این روایت مقید به غیر مورد بینہ می‌شود. اما اقرار و توبه بعد از اقرار تحت اطلاق باقی می‌مانند.

نتیجہ:

قول دوم - جواز عفو در توبه بعد از اقرار - وجیه تر به نظر می‌رسد؛ زیرا، اولاً: دلیل اول قایلین به عدم جواز، اطلاق بعضی از آیات و روایات است که گفتیم با روایات خاص مقید به غیر مورد بحث شده‌اند. دلیل دیگر آنها روایات خاصی است که در مورد رجوع از اقرار وارد شده است، نه توبه بعد از اقرار.

ثانیاً: گرچه بعضی از دلایل قایلین به جواز عفو قابل خدشه است، اما روایت معتبره طلحه از جهت سند خوب است و تنها اشکالش این است، در حالی که اکثر فقهای که قایل به تخییر شده‌اند، آن را مقید به مورد توبه نموده‌اند. اما از هیچ روایتی چنین تقییدی استفاده نمی‌شود. صاحب جواهر، در بحث حد زنا می‌فرماید: (در هیچ روایتی، توبه مقرر شرط جواز عفو دانسته نشده است و شاید اتفاق فقها بر این تقیید، کافی برای تقیید باشد.)^(۳۴)

البته بعضی از فقها وجود چنین اتفاقی را مورد تردید قرار داده و قول به اعتبار توبه را قول مشهور دانسته اند. محقق خوئی در این رابطه می‌نویسد: « مشهور جواز عفو را مقید به توبه نموده است لکن دلیل این تقیید معلوم نیست. اگر اجماعی در این رابطه باشد حرفی نیست لکن چنین اجماعی وجود ندارد و مقتضای روایاتی که دلالت بر جواز عفو امام داشتند اعم از توبه مقر و عدم آن است. »^(۳۵)

یکی دیگر از فقهای مفاصر نیز در این رابطه می‌گوید: « مشهور عفو امام را مقید به صورت توبه نموده اند لکن این تقیید وجهی ندارد مخصوصاً وقتی که عفو از مجازات موجب توبه و اصلاح مرتکب گردد... »^(۳۶) گرچه ایشان این سخنان را در بحث مربوط به حد زنا آورده اند لکن در مانحن فیه نیز صادق است؛ زیرا دلیل اطلاق دارد و مقید به توبه نیست. بنابراین اگر اجماعی وجود داشته باشد که مورد اقرار مجرد از توبه را خارج کند، باز هم مورد بحث ما که توبه بعد از اقرار است، مشمول اطلاق روایت خواهد بود و امام یا حاکم حق عفو خواهند داشت.

نکته:

تعبیر مختلفی چون «امام»، «حاکم» و... در کلمات فقها وارد شده است؛ اما در روایات، لفظ امام ذکر شده است. یعنی امام حق عفو یا اجرای حد را دارد و لذا بعضی از فقها چون ابوالصلاح حلبی تخیر را مختص امام دانسته اند و بعضی دیگر حق عفو را حتی برای قاضی ثابت دانسته اند. آیا مراد از امام در روایات مذکور امام معصوم است یا شامل نایب امام و حاکم اسلامی نیز می‌شود؟ و آیا مراد از حاکم، قاضی محکمه است یا ولی امر؟

در پاسخ می‌گوییم: لفظ امام در این روایات به معنی امام معصوم نیست و شامل حاکم اسلامی نیز می‌شود. ظاهر کلمات بسیاری از فقها و تصریح برخی دیگر نیز همین است؛ از جمله آیت الله مکارم شیرازی می‌گوید: «ظاهراً معنی امام در این ابواب معنای عامی است که شامل هر حاکمی می‌شود...»

امام به معنی حاکم مسلمین یا قاضی مبسوط الید است و شاهد بر مطلب، روایات این باب است.^(۳۷) صاحب جواهر نیز متعرض مسئله شده و نظیه فوق را تقویت می‌نماید.^(۳۸) یکی دیگر از فقهای معاصر

چنین استدلال می‌کند: «در روایات عفو، یا به صراحت - مانند ذیل روایت طلحه به نقل صدوق و روایت تحف - و یا بر حسب مورد در همه آنها آمده که امیرالمؤمنین بزهکار را بخشید، که او نیز ول یامر بود، فراتر رفتن از او و سرایت دادن مطلب به قاضی وجهی ندارد. اما این احتمال که این حق امام معصوم «از آن روی که معصوم است، یه از آن روی که ولی امر است می‌باشد، خلاف ظاهر واژه «امام» در روایات است که ظاهرش همان معنای لغوی و عرفی است و نه خصوص معصوم، بویژه آن که ناقل این حدیث مانند طلحه بن زید، سنی مذهب است.^(۳۹)

پیشنهاد:

پیشنهاد می‌شود تبصره ماده (۲۰۰) قانون مجازات اسلامی^(۴۰) به نحو ذیل اصلاح گردد:

«حد سرقت در صورتی که با بینه یا علم قاضی ثابت شده باشد با توبه ساقط نمی‌شود و عفو سارق جایز نیست؛ اما در صورتی که با اقرار ثابت شده باشد و مجرم پس از اقرار توبه نماید، قاضی می‌تواند از ولی امر تقاضای عفو نماید.»

ضمیمه:

در پایان تحقیق، قسمتی از نظرات موافقان و مخالفان جواز عفو و تخییر حاکم را می‌آوریم:

الف - قایلین به جواز عفو:

۱- شیخ طوسی: «فان کان قد اقر علی نفسه ثم تاب بعد الاقرار حاز للامام العفو عنه او اقامه الحد علیه حسب ما یراه اردع فی الحال» نهاییه. به نقل از: سلسله الینابیع الفقهیه ج ۲۳ ص ۱۰۰

۲- علامه حلی: «لو تاب قبل البینه سقط الحد لا بعدها و لو تاب بعد الاقرار تخیر الامام» تبصره المتعلمین به نقل از: سلسله الینابیع الفقهیه ج ۴۰ ص ۱۷۱.

علامه در "مختلف" نیز این قول را اختیار نموده، بعد از بیان قول به جواز در "سرائر" می‌فرماید: «و المعتمد الاول، لنا: ان التوبه تسقط تحتم اعظم الذنوب فتسقط تحتم اضعفهما.» مختلف، ج ۹، ص ۲۲۶.

۳- ابن زهره: «فان تاب بعد ما ارتفع خبره الیه (ولی الامر) کان مخیراً بین قطعه و العفو عنه و لیس لغيره فی ذلک خيار» غنیه النزوع، به نقل از: سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۲۳، ص ۲۰۷.

۴- ابوالصلاح الحلبي: «و ان تاب بعد ما رفع الیه، فالامام خاصه مخیر بین قطعه و العفو عنه و لا خيار لغيره.» کافی فی الفقه، به نقل از: مختلف، ج ۹، ص ۲۲۶

۵- ابن سعید الحلبي: «من اقر علی نفسه بالسرقة عند الامام مره ثانيه فی الاقرار لا يتحتم علیه القطع بل الامام مخیر فیه ان شاء عفی و ان شاء قطع.» نزهه الناظر، به نقل از: سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۴۰، ص ۱۵۵.

وی در کتاب "الجامع للشرایع" نیز این قول را برگزیده است: «و ان اقر بالسرقة ثم تاب فله قطعه و له العفو و ان تاب قبل قیام البینه علیه لم تقطع.» الجامع الشرایع، ص ۵۶۱.

۶- آیت الله خویی: « یسقط الحد بالتوبه قبل ثبوته و لا اثر لها بعد ثبوته بالبینه ، و اما اذا ثبت بالاقرار ففی سقوطه بها اشکال و خلاف ، و الاظهر عدم السقوط... نعم للامام حیثئذ العفو » مبانی تکمله المنهاج ، ج ۱ ، ص ۳۰۹.

۷- آیت الله شیخ جواد تبریزی: « و لكن لا یخفی ان للحاکم العفو فی جمیع الحدود اذا کان ثبوت الارتکاب بالاقرار. » اسس الحدود و التعزیرات ، ص ۳۰۲.

۸- آیت الله مکارم شیرازی: « در صورتی که ندامت در محکمه قاضی باشد تأثیر ندارد مگر در اقرار که قاضی می تواند عفو کند. » مجموعه استفتائات ، ص ۳۶۵ ، جواب سؤال ۱۲۳۶.

ب - قایلین به عدم جواز عفو:

۱- علامه حلی: « و لو تاب بعد الاقرار مرتین - علی رأی - او رجع بعد المرتین لم یسقط الحد و لا الغرم و لو تاب قبل البینه سقط القطع خاصه. » قواعد الاحکام ، به نقل از: سلسله الینایع الفقہیہ ، ج ۴۰ ص ۴۲۹

وی همچنین در " ارشاد الازهان " این قول را اختیار نموده است: « و لو رجع بعد الاقرار مرتین لم یسقط القطع ، و لو تاب قبل الثبوت سقط لابعده » ارشاد الازهان ، به نقل از: سلسله الینایع الفقہیہ ، ج ۴۰ ، ص ۱۸۷.

۲- ابن ادریس حلی: « فان کان قد اقر عل ینفسه مرتین عند الحاکم ثم تاب بعد الاقرار وجب القطع و لم تجز للامام و الحاکم العفو عنه بحال لانه تعطیل لحدود الله و خلاف لکتابه و اوامره سبحانه. » سرائر ، به نقل از: سلسله الینایع ، ج ۲۳ ، ص ۲۶۰.

۳- فاضل هندی: « و ضعف الروایه بین ، لكن عمل علیها الشیخ فی النهایه و الخلاف و تبعه ابوالصلاح ، و یظهر من کلامه فی المبسوط انه لا یسقط و هو اشبه و علیه المتأخر و شیخنا. » کشف الرموز ، ص ۵۸۴.

۴- محقق حلی: « و یتخیر الامام معها بعد الاقرار فی الاقامه علی روایه فیها ضعف ، و الاشبه تحتم الحد. »

۵- امام خمینی (ره): « و لو تاب بعد الاقرار یتحتم القطع و قیل: یتخیر الامام بین العفو و القطع. » تحریر الوسیله ، ج ۲ ، ص ۲۳۲.

۶- صاحب الجواهر: « و لو تاب بعد الاقرار عند الحاکم مرتین... فالتجه حیثئذ عدم السقوط. » جواهر الکلام ، ج ۴۱ ، ص ۵۴۱.

۷- آیت الله فاضل لنکرانی « فالحق فی هذا الفرع هو ما حکى عن ابن ادریس من تحتم القطع. » تفصیل الشریعه ، کتاب الحدود ، ص ۴۶۳.

۸- آیت الله موسوی اردبیلی: « و اما لو کان الثبوت بالاقرار... و علی هذا فیتحتم القطع سواء کان ثبوت الحکم بالبینه او بالاقرار. » فقه الحدود و التعزیرات ، ص ۷۴۸.

پی نوشت ها:

مأخذ: مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه (قم)

۱- در ادامه بحث خواهیم گفت که مراد از امام یا حاکم کیست.

۲- ابن ادریس حلی ، السرائر ، نقل از علی اصغر مروارید ، سلسله الینایع الفقہیہ ، ج ۲۳ ، ص ۲۶۰.

۳- سلسله الینایع الفقہیہ ، ج ۴۰ ، ص ۴۲۹.

- ۴- همان ، ص ۱۸۷.
- ۵- كشف الرموز ، ص ۵۸۴.
- ۶- سلسله الينابيع الفقهيه ، ج ۲۳ ، ص ۳۷۰.
- ۷- جواهر الكلام ، ج ۴۱ ، ص ۵۴۱.
- ۸- تحرير الوسيله ، ج ۲ ، ص ۲۳۲.
- ۹- فقه الحدود و التعزيرات ، ص ۷۴۸.
- ۱۰- تفصيل الشريعه ، كتاب الحدود ، ص ۴۶۳.
- ۱۱- سوره توبه ، آيه ۱۱۲.
- ۱۲- وسائل الشيعه ، ج ۱۶ ، كتاب الاقرار ، باب ۳ ، ص ۱۳۳ ، حديث ۲.
- ۱۳- وسائل الشيعه ، ج ۱۸ ، باب ۱۲ از ابواب مقدمات حدود ، حديث ۳.
- ۱۴- عن ابي عبدالله (في رجل اقر عل نفسه ثم جحد بعد ، فقال: اذا اقر على نفيه عند الامام انه سرق ثم جحد قطعت يده و ان رغم انفه) وسائل الشيعه ، ج ۱۹ ، باب ۱۲ از ابواب مقدمات حدود ، حديث ۱.
- ۱۵- ر ، ك: فاضل لنكراني محمد ، تفصيل الشريعه ، كتاب الحدود ، ص ۴۵۹.
- ۱۶- سلسله الينابيع الفقهيه ، ج ۲۳ ، ص ۱۰۰.
- ۱۷- همان ، ج ۴۰ ، ص ۱۷۱.
- ۱۸- مختلف الشيعه ، ج ۹ ، ص ۲۲۶.
- ۱۹- سلسله الينابيع الفقهيه ، ج ۲۳ ، ص ۲۰۷.
- ۲۰- الكافي في الفقه به نقل از مختلف ، ج ۹ ، ص ۲۲۶.
- ۲۱- سلسله الينابيع الفقهيه ، ج ۴۰ ، ص ۱۵۵.
- ۲۲- الجامع للشرائع ، ص ۵۶۱.
- ۲۳- مباني تكمله المنهاج ، ج ۱ ، ص ۳۰۹.
- ۲۴- اسس الحدود التعزيرات ، ص ۳۰۲.
- ۲۵- فاضل لنكراني ، محمد ، پيشين ، ص ۴۶۳ ، مكارم شيرازي ، ناصر ، انوار الفهاهه ، كتاب الحدود ، ص ۱۷۸.
- ۲۶- همان.
- ۲۷- (لنا ان التوبه تسقط تحتم اعظم الذنبن فتسقط تحتم اضعفهما). مختلف الشيعه ، ج ۹ ، ص ۲۲۶.
- ۲۸- ر ، ك: تبريزي ، ميرزا جواد ، اسس الحدود و التعزيرات ، ص ۷۲.
- ۲۹- عن جعفر « قال: حدثني بعض اهلي ان شابا اتى امير المؤمنين فافر عنده بالسرقة ، قال « فقال له على انى اراك شابا لا يأس بهيتك فهل تقرأ شيئاً من القرآن؟ قال: نعم ، سوره بقره ، فقال: قد وقت يدك لسوره البقره قال و انما منعه ان يقصعه لانه لم يقم عليه بينه.» وسائل الشيعه ، ج ۱۸ ، باب سوم از ابواب حد السرقة ، حديث ۵.
- ۳۰- تبريزي ، ميرزا جواد ، همان ، ص ۷۳.
- ۳۱- ابي عبدالله البرقي عن بعض اصحابه عن بعض الصادقين «قال: جاء رجل الى امير المؤمنين فافر بالسرقة. فقال له: قد وهبت يدك لسوره البقره. قال: فقال الاشعث: اتعطل جدا من حدود الله؟ فقال: وما يدريك ما هذا؟ اذا قامت البينه فليس للامام ان يعفو ، و اذا اقر الرجل على نفسه فذاك الى الامام ؛ ان شاء عفا و ان شاء قطع.» وسائل الشيعه ، ج ۱۸ از ابواب مقدمات حدود ، حديث ۳.
- ۳۲- ر ، ك: تبريزي ، ميرزا جواد پيشين ، ص ۷۲.
- ۳۳- عن ابي جعفر « قال: لا يعفى عن الحدود التي لله دون الامام ، فاما ما كان من حق الناس في حد فلا باس بان يعفى عنه دون الامام.» وسايل الشيعه همان ، حديث ۱.
- ۳۴- جواهر الكلام ، ج ۴۱ ، ص ۲۹۴.
- ۳۵- مباني تكمله المنهاج ، ج ۱ ، ص ۱۷۷.
- ۳۶- تبريزي ، ميرزا جواد پيشين ، ص ۷۳.
- ۳۷- انوار الفقاهه ، كتاب الحدود ، ص ۱۸۴.
- ۳۸- جواهر الكلام ، ج ۴۱ ، ص ۲۹۴.
- ۳۹- قاشمي شاهرودي ، سيد محمود ، فقه اهل بيت ، سال دوم ، شماره هفتم ، ص ۶۴.
- ۴۰- تبصره ماده (۲۰۰) قانون مجازات اسلام: « حد سرقت بعد از ثبوت جرم ، با توبه ساقط نمى شود و عفو سارق جايز نيست.»

پیشنهادهای اصلاحی کمیسیون آیین دادرسی مدنی در خصوص استرداد دعوا و دادخواست

به کوشش آقای قهرمان صالحی

مقدمه:

آنچه در این مقاله از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، حاصل تبادل افکار اساتید محترم در نشست های کمیسیون آیین دادرسی مدنی معاونت آموزش قوه قضاییه می‌باشد. انگیزه و هدف از تشکیل جلسات بحث و مشاوره، کنکاش علمی و راهیابی در موارد نقص، ابهام، اجمال و سکوت قانون و کوششی برای تعالی قوه قضاییه بوده است. آنچه در پی می‌آید، پیشنهادات کمیسیون مذکور در ارتباط با استرداد دعوا و دادخواست است البته اهمیت و آثار این مهم برای اهل فن پوشیده نیست.

توجه به اتخاذ تصمیم شایسته در سرنوشت پرونده برای محاکم و همچنین اصحاب دعوا متضمن آثار و فواید فراوانی است. در نوشتار حاضر، با دید کلی اصلاحی پس از بررسی مواد قانونی موجود پیشنهاداتی اعلام گردیده که جهت مطالعه همکاران معزز قضایی و علاقمندان محترم، همچنین حفظ حقوق عامه تقدیم می‌گردد. بدیهی است نظرات اساتید محترم در اصلاح سایر موارد، قابل بهره‌گیری در کمیسیون آیین دادرسی مدنی می‌باشد.

مفهوم و جایگاه استرداد دعوا و دادخواست در قانون آیین دادرسی مدنی

استرداد به معنای اعراض، ترک و صرف نظر کردن است، که این امر در قانون آیین دادرسی مدنی به صورت ضمنی و صریح مطرح گشته است.^(۱) زمانی که خواهان پس از ابلاغ اخطار رفع نقص، نقض دادخواست را در مهلت مقرر برطرف نمی‌سازد، در واقع به صورت ضمنی دادخواست خود را مسترد می‌دارد.^(۲) وزمانی که خواهان با دعوت قبلی دادگاه در جلسه دادرسی شرکت نمی‌کند، در حالی که دادگاه احتیاج به توضیحات وی دارد، بر طبق ماده (۹۵) قانون جدید آیین دادرسی مدنی،^(۳) قرار ابطال دادخواست صادر می‌گردد. در مواقعی خواهان صراحتاً با تقدیم لایحه و یا اعلام در جلسه دادگاه، دادخواست و یا دعوای خود را حسب مورد مسترد می‌دارد که ماده (۱۰۷) قانون جدید،^(۴) تکلیف را مشخص نموده است.

مقاطع استرداد دعوا و دادخواست

ماده (۱۰۷) ق. ج، در واقع جایگزین مواد (۱۲۳ و ۲۹۸) (۵) قانون قدیم آیین دادرسی مدنی می‌باشد. اما مزیت این ماده نسبت به مواد قانون سابق این است که مقاطع استرداد و نوع رأیی را که دادگاه صادر می‌نماید، مشخص نموده و تردید قاضی در صدور نوع رأی را برطرف ساخته است.^(۶)

بند "الف" ماده (۱۰۷) ق.ج، به صورت روشن، مقاطع استرداد و رأیی که دادگاه بایستی صادر نماید را مشخص نموده است و هیچ گونه ابهامی ندارد.

مقطع (تا اولین جلسه دادرسی) هم شامل قبل از تشکیل اولین جلسه دادرسی و هم شامل اعلام شفاهی و یا تقدیم لایحه استرداد قبل از شروع دفاعیات خوانده در جلسه اول دادرسی می‌باشد. نظر مشورتی شماره ۷/۱۸۱۶۱-۱۳۷۳/۱۲/۱۶ اداره حقوقی قوه قضاییه^(۷) مؤید این امر می‌باشد. اما بندهای "ب و ج" ماده (۱۰۷) هر چند مبین مقصود قانونگذار می‌باشد، اما دارای ابهاماتی است. با توجه به تفکیک مقاطع استرداد در ماده (۱۰۷) و منصرف بودن بند "ج" این ماده به استرداد، پس از ختم مذاکرات و پیش بینی رضایت خوانده در قسمت اول بند "ج" بایستی عبارت (مادامی که دادرسی تمام نشده) ذکر شده در بند "ب" را حمل بر قبل از ختم مذاکرات اصحاب دعوا نماییم که در این صورت ابهام بند "ب" ماده (۱۰۷) برطرف می‌گردد.

اما بند "ج" ماده (۱۰۷) دارای دو ابهام می‌باشد:
اولاً: مشخص نشده قرار سقوط دعوی ذکر شده در پایان بند، به کل بند باز می‌گردد یا فقط قسمت دوم آن.

ثانیاً: سکوت قانونگذار در تکلیف دادگاه در قسمت اول بند (در موردی که خوانده راضی به استرداد باشد) سیاق تحریر بند "ج" ماده (۱۰۷) به گونه‌ای می‌باشد که قرار سقوط دعوا را به هر دو قسمت بند سرایت می‌دهد؛ چون بعد از عبارت (یا خواهان از دعوی خود بکلی صرف نظر کند) نقطه گذاشته شده، سپس آورده شده در این صورت دادگاه قرار سقوط دعوا صادر خواهد کرد. از طرف دیگر، ماهیت دو نوع استرداد پیش بینی شده در بند "ج" متفاوت است؛ چون در جایی که استرداد دعوا با رضایت خوانده صورت می‌پذیرد، حق اقامه دعوی دوباره را ساقط نمی‌نماید. اما در موردی که خواهان به کلی از دعوی خود انصراف می‌دهد، حق اقامه دوباره دعوا را از خود ساقط نموده و قرار صادر شده در حکم بی‌حقی وی می‌باشد. بنابراین، در صورت اول، قرار رد دعوا و در صورت دوم، قرار سقوط دعوا صادر می‌گردد و پیشنهاد اصلاح بند "ج" بدین صورت داده می‌شود.

بند "ج" ماده (۱۰۷) پیشنهادی:

استرداد دعوا، پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا، در مواردی ممکن است که یا خوانده راضی باشد و یا خواهان از دعوی خود به کلی صرف نظر کند؛ که در صورت اول قرار رد دعوا و در صورت دوم قرار سقوط دعوا صادر خواهد شد.

اما نکته دیگری که در بند "ج" باید خاطر نشان ساخت ، این است که استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات در صورتی امکان پذیر است که ختم مذاکرات مساوی با ختم دادرسی نباشد؛ چون در این صورت با ختم دادرسی ، پرونده معد صدور رأی بوده و امکان استرداد دعوا وجود ندارد، هرچند به صورت صرف نظر کلی از دعوا باشد ، زیرا که درست است که اقامه دعوا حق خواهان است. اما سکان دعوا تا زمانی در دست اوست که مذاکرات طرفین دعوا تمام نشده باشد. پس از ختم مذاکرات ، اعلام رضایت خوانده استرداد را میسر می سازد و در صورت ختم دادرسی به علی رعایت نظم عمومی امکان استرداد دعوا هر چند به صورت صرف نظر کلی از دعوا وجود ندارد. (با تقدیم دادخواست ، نوعی رابطه حقوقی دادرسی بین اصحاب دعوا به وجود می آید. این خصوصیت ، رابطه حقوقی است که موجب می شود خواهان منحصرأ ، تا مقاطعی حق استرداد دادخواست را داشته باشد. (بند "الف" ماده ۱۰۷ ق ج) علاوه بر این ، از جمله همین رابطه حقوقی است که خواهان را پس از تمام شده دادرسی ، از استرداد دعوا ممنوع می نماید (بند ب ماده ۱۰۷) و بالاخره شناسایی رابطه مزبور ، از سوی مقنن است که موجب شده استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات طرفین منحصرأ با رضایت خوانده امکان پذیر گردد و چنانچه رضایت او نباشد. خواهان ، چنانچه اصرار در استرداد دعوا داشته باشد، مکلف است از دعوای خود به کلی منصرف شده و به قرار سقوط دعوا تن در دهد. (بند "ج" ماده ۱۰۷) ^(۸)

خسارات ناشی از استرداد دعوا

بر خلاف ماده (۲۹۸) قانون قدیم آیین دادرسی مدنی ، که جبران خسارت مدعی علیه را در صورت استرداد عوا پیش بینی نموده بود ، ماده (۱۰۷) ق.ج، در این مورد ساکت است ، این سکوت به هیچ وجه جبران خسارت مدعی علیه را منتفی نمی سازد ، بلکه با توجه به اصول کلی مسئولیت مدنی و به این اعتبار که ، در واقع خواهان با استرداد دادخواست و یا دعوای خود، به ناروا بودن دعوای خود، حداقل در آ « زمان اعتراف نموده است ، پی رابطه سببیت بین استرداد و ورود ضرر به نوعی قابل احراز است. اما صرف استرداد مساوی با ورود خسارت نیست؛ خوانده با دادن دادخواست و مطالبه خسارت و دادگاه با رسیدگی به ضرر و زیان آن ، حکم بر جبران خسارت وارده را صادر خواهد نمود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- متین دفتری ، مرحوم دکتر احمد ، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی ، انتشارات مجد، چاپ اول ۱۳۷۸ ، جلد دوم ، شماره ۴۴۶
- ۲- واحدی ، مرحوم دکتر جواد ، جزوه آیین دادرسی مدنی ۳ ، دانشگاه تهران.
- ۳- ماده (۹۵) ق. ج. آ. د. م: «...در موردی که دادگاه به اخذ توضیح از خواهان نیاز داشته باشد و نامبرده در حلیه تعیین شده حاضر نشود و با اخذ توضیح از خواننده هم دادگاه نتواند رأی بدهد همچنین در صورتی که با دعوت قبلی هیچ یک از اصحاب دعوا حاضر نشود و دادگاه نتواند در ماهیت دعوا بدون اخذ توضیح رأی صادر کند دادخواست ابطال خواهد شد.»
- ۴- ماده (۱۰۷) ق. ج. آ. د. م: « استرداد دعوا و دادخواست ، به ترتیب زیر صورت می‌گیرد:
الف - خواهان می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی دادخواست خود را مسترد کند، در این صورت دادگاه قرار ابطال دادخواست را صادر می‌کند.
ب - خواهان می‌تواند مادامی که دادرسی تمام نشده است دعوای خود را استرداد کند در این صورت دادگاه قرار رد دعوا را صادر می‌کند.
ج - استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا، در موردی ممکن است که یا خواننده راضی باشد و یا خواهان از دعوای خود به کلی صرف نظر کند. در این صورت دادگاه قرار سقوط دعوا را صادر خواهد کرد.
۵- ماده (۱۳۳) ق. ج. آ. د. م: « چنانچه در مبادله لوایح مدعی دادخواست خود را مسترد کند، مدیر دفتر مکلف است فوراً پرونده را به دادگاه بفرستد و دادگاه پس از اطمینان به تقاضای مدعی ، دادخواست را ابطال می‌کند.»
ماده (۲۹۸) ق. ج. آ. د. م: « مادامی که دادرسی به مرحله صدور حکم نرسیده مدعی می‌تواند دادخواست خود را استرداد کند در این صورت به درخواست مدعی علیه به تأدیه خسارت مدعی علیه محکوم می‌شود استرداد دعوا در دادرسی های عادی پس از مبادله لوایح و در اختصاری پس از ختم مذاکرات طرفین در موردی ممکن است که مدعی علیه راضی باشد و یا مدعی از دعوای خود به کلی صرف نظر کند که در صورت اخیر دادگاه قرار سقوط دعوا را خواهد داد.»
۶- شمس دکتر عبد الله ، جزوه آیین دادرسی مدنی ۳ ، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۷- به نظر می‌رسد چنانچه خواهان در ضمن جلسه اول دادرسی و قبل از اینکه دادگاه وارد رسیدگی به ماهیت دعوا شود دادخواست خود را مسترد نماید در این صورت به اعتبار بند "الف" ماده (۱۰۷) باید قرار ابطال دادخواست صادر گردد و حتی اگر جلسه اول دادرسی به علت نقص ابلاغ با حضور طرفین تشکیل نگردد و وقت دادرسی برای جلسه بعدی دادگاه تعیین شود و قبل از این جلسه دادخواست مسترد شود در این صورت دادگاه باید قرار ابطال دادخواست صادر نماید. چرا که اولین جلسه دادرسی جلسه‌ای است که موجبات رسیدگی فراهم باشد.
- ۸- شمس ، دکتر عبدالله ، آیین دادرسی مدنی ، انتشارات میزان ، تهران ، چاپ اول ، سال ۱۳۸۱ ، شماره ۱۸۸ ، ص ۱۱۱.

مواعظ عرفانی از بزرگان دین

از: عارف کامل ، فقیه عالی مقام ، صاحب مکاشفات و کرامات

آیت الله سید علی آقا قاضی تبریزی

بسم الله الرحمن الرحيم

برادران عزیزم ! خداوند متعال شما را برای طاعتش موفق نماید ، هشیار باشید که به ماه های حرام وارد شده ایم. پس چه بزرگ است تمام نعمتهای باری تعالی بر ما؛ قبل هر چیز بر ما واجب و لازم است که توبه نماییم با شرایط لازم و نمازهای ویژه ، سپس از گناهان کبیره و صغیره به قدر توان دوری نماییم.

۱- شما را سفارش می کنم به اینکه نمازهایتان را در بهترین و با فضیلت ترین اوقات آنها بجا بیاورید و آن نمازها با نوافل ، ۵۱ رکعت است ؛ پس اگر نتوانستید ، ۴۴ رکعت و اگر مشغله های دنیایی نگذاشت آنها را به جای آورید ، حداقل نماز اوایلین^(۱) را بخوانید. نماز اهل انابه و توبه ، هشت رکعت هنگام زوال است.]

۲- اما نماز شب ، پس هیچ چاره و گریزی برای مؤمنین از آن نیست ، و تعجب از کسی است که می خواهد به کمال دست یابد ولی برای نماز شب قیام نمی کند و ما نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات دست یابد مگر به وسیله نماز شد.

۳- بر شما باد به قرائت قرآن کریم در شب با صدای زیبا و غم انگیز ، پس آن نوشیدنی و شراب مؤمنان اس.

۴- بر شما باد به التزام به وردهای معمول که در دسترس هر یک از شماست ؛ و سجده معهوده^(۲) از ۵۰۰ مرتبه تا هزار باد.

۵- زیارت مشهد اعظم - برای کسی که مجاور آنهاست - در هر روز ، و رفتن به مساجد معظمه در حد امکان و همین طور سایر مساجد ، همانا مؤمن در مسجد مانند ماهی در آب است !

۶- و بعد از نمازهای واجب ، تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها ترک نشود، همانا آن از ذکر کبیر به شمار می آید و حداقل در هر مجلسی یک دوره ذکر شود.

۷- از آن چیزها که بسیار لازم و با اهمیت است ، دعا برای فرج حضرت حجت صلوات الله علیه در قنوت نماز وتر است ، بلکه در هر روز و در همه دعاها.

۸- قرائت زیارت جامعه در هر روز جمعه ، مقصودم همان زیارت جامعه معروف است.

۹- تلاوت قرآن کمتر از یک جزء نباشد.

۱۰- زیاد به زیارت و دیدار برادران نیک سیرت بروید ، چرا که آنها برادران شما در پیمودن راه و رفیق در مشکلات هستند.

۱۱- زیارت قبرها در روز - یک روز در میان - و به زیارت قبرها در شب نروید.

(ما لنا و للدنيا قد غرتنا و شغلتنا و استهوتنا و لیست لنا، فطوبی لرجال أبدانهم فی الناسوت، و قلوبهم فی اللاهوت ، أولئك الأقاوون عددا ، و الکثرون عددا. أقول ما سمعون و استغفر الله.) [ما را چه با دنیا که فریبمان داده و به خود مشغول ساخته و بر ما چیره شده است ، در حالی که از آن ما نیبت ، و خوشا به حال مردانی که بدنهایشان در ناسوت و دلهایشان در لاهوت است. اینانند که تعدادشان اندک ولی مقامشان بس بلند است. آنچه که شنیدید] و خواندید [می گوئیم و از خدا آمرزش می طلبیم.]

پایان جمادی الثانیه ۱۳۵۷ هـ

پی نوشتها:

۱- نافله نماز ظهر

۲- ذکر یونسیه

نقش نگارش در انشای رأی

محمد رضا خسروی (سر دبیر مجله حقوقی دادگستری و دادیار دیوان عالی
کشور)
(قسمت چهارم)

فصاحت و بلاغت

اگر در بخش فصاحت، به استواری سخن توجه میشود و گوینده و نویسنده تلاش می‌کند که
چهره گفتار و نوشتار را به واژه‌های گزیده و عبارتهای سخته و پخته بیاراید، در مقوله بلاغت
بحث رویارویی گوینده و نویسنده با مخاطب پیش می‌آید. سخنی رساست و نوشته‌ی رساننده
است که با جایگاه و دانش و درجه پذیرش شنونده و خواننده هماهنگ باشد. با در نظر گرفتن
هنرهایی که از بالغت مایه می‌گیرد، قاضی باید تلاش کند که در نوشتن دستورهای اداری و در
انشای رأی و نیز در صدور قرار به نکته‌های زیر توجه کند:

۱- مطلب باید در خور فهم و درک خواننده و یا مخاطب نوشته شود؛ یعنی، توانایی او را بر دریافت پیام در نظر بگیرد، با این زمینه، طبعاً وقتی برای پاسگاه انتظامی دستوری صادر می‌کنید، نوع جمله‌ها و واژه‌ها با وقتی که به یک همکار قضایی نیابت می‌دهید، تفاوت خواهد داشت. در رأی دادگاه، ضمن این که می‌توان و باید از اصطلاحات و تعابیر و قواعد حقوقی سود برد، لیکن در همه حال کار را نباید پیچیده کرد. مضافاً به این که دستورها و احکام قضایی در واقع با مخاطبان عمومی و غالباً ناهمگون سر و کار دارد، پس باید با در نظر گرفتن شأن عمومی و ادراک عامه قلم بزنید. مردم عادت کرده‌اند که برای سرپوش گذاشتن بر جهل خویش حتی از پرسیدن و توضیح خواستن طفره برونند. بنابراین، جامعه ما از قبل عدم درک بسیاری از مطالب و متون، زیانهای فراوانی دیده‌اند. شاید نخستین کسی که با فروشکستن خویش، جسورانه بر دشواری این رابطه تاخت، یعقوب لیث صفاری بود که بدون رودربایستی به آن دبیر که نشر منشیانه و متکلفی نوشته بود، یا به آن شاعر که واژه‌های دیریاب را برگزیده بود هی زد که: **چیزی را که من اندر نیابم چرا باید گفتن؟! بنابراین، باز هم یادآوری می‌کنم که در نوشته‌های خود همواره میزان درک و سواد و دانش و خرد خواننده را هم در نظر بگیرید.**

۲- می‌گویند نوشته‌ها باید به زیور اعتدال و میانه روی آراسته باشد؛ یعنی که از **ایجاز مخل و اطناب ممل** به دور باشد. هر نوشته‌ای پیام و پیغامی دارد و نویسنده در انتقال این پیام باید به گونه‌ای عمل کند که نه با کوتاهی نوشته و تلگرافی نوشتن آن، موجب اختلال در فهم خواننده را فراهم کند و نه با طولانی نوشتن و کش دادن مطلب، خاطر وی را ملول سازد. و من دوباره در روشن شدن معنا و مفهوم آن اصطلاح ادبی می‌افزایم که از وانمودن مقصود و توضیح دادن مطلب دریغ نکنید و در همان حال مواظب باشید که گرفتار دراز نویسی و پرگویی و شرح و بسط

بی مورد نشوید و به هر حال، یادتان باشد که در هر نوشته‌ای چه پیام اداری، چه دستور قضایی و چه متن داستانی و علمی، افراط در فشرده نویسی و ایجاز همان اندازه نازیباست که تفریط در گسترش مطلب و اطناب.

۳- مخاطب نوشته‌های شما و هر نویسنده دیگری می‌تواند از نظر آمادگی روحی و روانی و از دیدگاه دانایی و درک و دانش و هم از لحاظ درجه پذیرش پیامی که می‌دهید، در حالات و آنات گوناگومی باشد. اگر سخن می‌گویید، نصست به دوحیه و آمادگی شنونده برای نیوشیدن سخن، نظری بیندازید و اگر نوشته‌ای را آغاز می‌کنید، لازم است پیش بینی کنید که خواننده در کدام وضعیت و موقعیت، پیام شما را دریافت خواهد کرد و آن‌گاه به طوری سخن بگویید و به طری بنویسید که سخن بر جانش بنشیند و نوشته در آغوش قبولش جای گیرد، **به مقتضای حال و مقام مخاطب** نوشتنی یعنی همین. صد البته من نیز آگاهم که حکم محکمه و دستور قضایی از نقوله امر و نهی است و برای خوش آمدن و خوش نیامدن مخاطب نوشته نمی‌شود، اما اندیشیدن به وضع و حال او باری به هر جهت، از پایگاه ادبی رأی و قرار، منافاتی با آمریت این نوع نوشته‌ها نخواهد داشت.

اکنون برای فراهم جیدن دامن مطلب در مورد فصاحت و بلاغت، می‌توان اضافه کرد که این هر دو در کنار هم است که نمایش و جلوه بدیعی و ادبی خود را باز می‌یابند؛ یعنی، شیوایی سخن شخص فصیح وقت مطلوب است که درجه قبول هم بیابد و از آن سوی، بلاغت هنگامی کارساز می‌افتد که گوینده و نویسنده بلیغ از فصاحت هم بهره‌ای داشته باشد. برای نمودن هماهنگی این دو می‌توان گفت که سخن اگرچه پرشور و فصیح باشد، راندنش بر گروه خواب‌آلودگان و خمیازه

کشان، همان اندازه زیان دارد که جماعت مشتاقی را با اباطیل بی سرو ته سرگرم کردن. در تقسیم بندی بلاغت از دیدگاه معانی و بیان، گفته شده است که هنر بلاغت هم در کلام ظاهر می شود و هم در متکلم و این یعنی که بلاغت با واژه و کلمه ربطی پیدا نمی کند؛ اما بلاغت در کلام همچنان که گفتیم برابری آن است با مقتضای حال، و مقصود از حال امری است که سبب تکلم شده است بر وجهی خاص و البته همراه با فصاحت؛ یعنی فصاحت کلام و گفته اند بلاغت بر وصول و انتها مبتنی است و فقط کلام و متکلم بودن توصیف می شود و مفرد را بدان وصف نکنند. اما ادراک مقتضای حال، متفاوت و مشکل است؛ زیرا حالات و مقامات متفاوت است و هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد، مقامی موجب اطناب است و مقامی ایجاز. مقامی مقتضی ذکر است و مقامی حذف و نقایت حد بلاغت اعجاز باشد. به سخن جامع تر کلام بلیغ ضمن رعایت شأن مخاطب باید از ضعف تألیف هم خالی باشد و با انسجام هر چه تمامتر ایراد و انشاء شود. بلاغت متکلم ملکه ای است که بدان، سخنور به تألیف کلام بلیغ توانا شود و از یاد نباید برد که متکلم بلیغ، فصیح نیز هست و باید باشد.

ادامه دارد...

نظارت انتظامی در نظام قضائی ایران

(قسمت چهارم)

احمد کریم زاده (عضو اصلی دادگاه عالی انتظامی قضات)

فصل ششم - اسناد

رأی شماره ۲۱۸-۱۴/۱۲/۱۳۷۴

دعوی خواهان صدور حکم خلع ید غاصبانه است. چون احدی از خوانندگان با ارسال تصویر مبايعه نامه‌ای مدعی شده که زمین مورد دعوا را از پدر (مورث) خواهان خریده، می‌بایست طبق ماده (۱۴۶) قانون آیین دادرسی مدنی، اصل مبايعه نامه (مستند خود) را در جلسه دادرسی حاضر نماید.

دادرس دادگاه می‌بایست با ارائه مبایعه نامه به خواهان ، در صورت احراز صحت آن ، تصمیم مقتضی اتخاذ نماید، قبل از رسیدگی به صحت و سقم مستند مزبور ، صدور قرار ارجاع امر به کارشناس بر خلاف قانون بوده است.

اقدامات بعدی دادرس دادگاه از جهت عدم تعییت مدت کارشناسی و جهات دیگر مندرج در گزارش ، برخلاف مواد (۴۴۴) و (۴۴۹) قانون آیین دادرسی مدنی بوده. (گرچه ارجاع امر به کارشناس در این مورد صحیح نبوده است).

دفاع وی مبنی بر اینکه (سند عادی مورخ) ۱۳۵۱/۴/۲۲ با امضای متعاملین و مورد گواهی عده‌ای از معتمدین از جمله برادر مورث خواهان بوده و بیع قانوناً محقق شده ، مضافاً اینکه مبیع سالها در ید و تصرف خواندگان می‌باشد و بالطبع مالکیت آنان محرز بوده) قبل از ارائه مبایعه نامه به خواهان بی وجه می‌باشد؛ زیرا صدور حکم قبل از محاکمه ، بر خلاف موازین شرعی و قانونی بوده و تخلف است.

فصل هفتم – اطلاع رسیدگی

رأی شماره ۶۶-۱۳۶۵/۴/۵

گرچه قاضی مشتی عنه اظهار داشته که تعیین وقت برای مطالعه پرونده مفصل لازم بوده ، ولی با توجه به اینکه دوبار برای خواندن پرونده و اتخاذ تصمیم دستور تعیین وقت داده که در نتیجه ۵ ماه جریان پرونده معوق مانده ، اقدام رئیس دادگاه به نحو فوق تخلف است.

رأی شماره ۱۸-۱۳۶۸/۲/۹

چون درخواست خواهان ، تقاضای تعدیل نسبت به سهم خود از اجاره بهای کارخانه ملکی مورثش بوده و مستند او پرونده استنادی بوده که قبلاً حکم قطعی به اجاره بها علیه خوانده از دادگاه حقوقی صادر شده ، رسیدگی مجدد به مالکیت خواهان و اطلاع رسیدگی و صدور قرار رفع نقص و سپس در دادخواست از طرف دادرس دادگاه ، بر خلاف ضوابط قانون آیین دادرسی مدنی بوده و تخلف است و نامبرده مکلف بود با توجه به میزان مالکیت خواهان در مرد دعوا ، نسبت به دادخواست تعدیل اجاره بها حکم صادر نماید.

رای شماره ۸۹-۱۳۷۲/۶/۳

نظر به اینکه قاضی مشتی عنه ، پرونده را مدت های طولانی و به دفعات ، بدون دستور قضایی معوق گذاشته ، مرتکب تخلف شده است.

رای شماره ۲۵۲-۱۳۷۲/۹/۱۳

به طوری که از گزارش تخلف بر می آید و رئیس شعبه دادگاه حقوقی هم اقرار کرده ، نامبرده شش فقره پرونده را بیش از دو سال نزد خود نگه داشته و با اینکه از سمت ریاست دادگاه مزبور هم تغییر یافته ، با وجود این از تحویل پرونده های مذکور خود داری کرده تا اینکه بالاخره در تاریخ ۷۱/۸/۱۹ سه پرونده و در تاریخ ۷۱/۹/۱ سه پرونده دیگر را تحویل داده است. این عمل بر خلاف مقررات آیین دادرسی مدنی بوده و حداقل تخلف از مضمون و محتوای مواد (۱۳۴ و ۱۵۲) قانون آیین دادرسی مدنی می باشد.

رای شماره ۷۳-۱۳۷۳/۴/۳۰

با ملاحظه تصویر صورتجلسه دادگاه که دادرس دادگاه ارسال داشته ، چون قبل از دستور تعیین وقت به دفتر ، تصمیم دادگاه را دادرس امضاء دستور تعیین وقت را نمی توان اهمال و مسامحه دانست. اما در مورد اینکه پرونده یک سال بدون دستور مانده و ظاهراً از نوبت رسیدگی خارج شده ، چون رسیدگی به پرونده از طرف رئیس دادگاه به دادرس ارجاع شده ، این عدم توجه حداقل مسامحه و اهمال تلقی و تخلف نامبرده مسلم است.

رای شماره ۳۴-۱۳۶۸/۱۰/۱۲

با عنایت به مواد (۱۲۷ تا ۱۲۹ و ۱۳۴) قانون آیین دادرسی مدنی ، رئیس دادگاه مدنی خاص که در دعاوی مطروحه بین زوجین و تعهد زوج بر ترک اعتیادش در دادگاه ، پس از انقضای حدود ۴ سال از طرح دعاوی و حدود ۱۰ سال از اعتیاد زوج ، هیچگونه اقدامی در جهت ختم قضیه نکرده جز تجدید جلسات بی مورد و خلاف قانون ، مرتکب تخلف شده است.

رای شماره ۱۷۲-۱۳۷۵/۸/۲۹

منصرف از دفاع رئیس دادگاه حقوقی که ادامه رسیدگی را به منظور احراز و حصول سازش بین طرفین لازم و این امر را ناشی از اعمال نظر قضایی خود دانسته است ، به نظر این دادگاه چون

بعد از تقدیم لایحه مورخ ۷۰/۹/۴ که به موجب آن خواهان دعوی خود را کلاً مسترد داشته ، دیگر دادگاه مجاز به ادامه رسیدگی در مسئله‌ای نبوده که متکی به نظر قضایی وی بوده باشد و تکلیف داشته با توجه به ماده (۲۹۸) قانون آیین دادرسی مدنی ، قرار سقوط دعوا را صادر نماید. ادامه رسیدگی علاوه بر تضییع وقت طرفین باعث تعیین کارشناس و پرداخت دستمزد او نیز شده و به هر حال اقدامات دادگاه غیر از اطاله رسیدگی عنوانی نداشته و تخلف او نسبت به عدم اتخاذ تصمیم به موقع و محاکمه و سرگردانی طرفین مسلم است. دفاع او که موضوع مشمول مرور زمان شده ظع به علت استمرار تعقیب قابل استماع نیست. اما تخلف وی با ماده (۷) نظامنامه تقصیرات قضات انطباقی نداشته و مشمول مواد (۱۴ و ۲۰) می‌باشد.

فصل هشتم – اعاده دادرسی

رأی شماره ۷۳ – ۷۲ – ۱۳۶۵/۴/۱۱

چون حکم تخلیه صادره از دادگاه حقوقی طبق بند "۹" ماده (۱۴) قانون مؤجر و مستاجر به لحاظ امتناع مستاجراز پرداخت اجاره بها بوده ، دادگاه که اعاده دادرسی را پذیرفته بدون اینکه مورد از موارد اعاده دادرسی مذکور در ماده (۵۹۲) قانون آیین دادرسی مدنی باشد. آن هم خارج از موعده قانونی ، این امر تخلف از مواد (۵۹۲ و ۵۹۳) قانون مزبور می‌باشد.

رأی شماره ۸۶ – ۱۳۶۶/۶/۱۷

چون دادگاه مدنی خاص تقاضای آقای (الف) را مبنی بر صدور حکم تولیت نسبت به رقبات موقوفه متنازع فی مابین او و آقای (ب) رد کرده و رأی مزبور در دادگاه تجدید نظر تأیید و اداره تحقیق اوقاف هم با توجه به وقفنامه ارازی آقای (ب) ، تولیت نامبرده را تأیید کرده است، صدور حکم به تولیت آقای (الف) از طرف رئیس دادگاه (با نقض حکم خود بدون رعایت مقررات اعاده دادرسی) به استناد وقفنامه مؤخر وافقه ، صحیح نبوده و بر خلاف موازین شرعی و قانونی بوده و تخلف است.

رأی شماره ۳۸ – ۱۳۶۷/۱۲/۱۴

با عنایت به مفاد مسئله (۵ و ۶ و ۷ و ۸) جلد (۲) تحریر الوسیله و ماده (۳۷) قانون اعسار مصوب

۱۳۱۳/۹/۲۰ ، رئیس دادگاه تجدید نظر که اعاده دادرسی را خارج از موعد قانونی مذکور در ماده (۵۹۳) و بدون انطباق با موارد اعاده دادرسی در ماده (۵۹۲) قانون آیین دادرسی مدنی پذیرفته و ادعای جدید را بر خلاف مواد (۸ و ۵) قانون مرقوم رسیدگی نموده و بدون احراز انطباق بندهای سه گانه موارد تجدید نظر و اعاده دادرسی ، از موازین مسلم فقهی و مقررات قانونی در تجدید نظر و نقض حکم بدوی تخطی نموده ، مرتکب تخلف شده است.

رأی شماره ۱۹۷-۱۳۷۵/۹/۱۸

مرجع رسیدگی به اعاده دادرسی (در امور حقوقی) دادگاهی است که حکم قطعی را صادر کرده است. نظر به اینکه حکم دادگاه بدوی در تجدید نظر عیناً تأیید شده ، مرجع رسیدگی با رعایت قانون ، دادگاه مزبور بوده است؛ زیرا دادگاه تالی قاعدتاً نمی تواند در مورد رأی دادگاه عالی اظهار نظر نماید. تنها ایرادی که به عمل دادرس دادگاه حقوقی وارد به نظر می رسد، این است که وی با توسل به عدم صلاحیت خود در رسیدگی ، نمی تواند ماهیتاً دادخواست متقاضی اعاده دادرسی را که موضوع دعوای جدیدی قرار گرفته و متضمن هزینه دیگری بوده ، به عنوان اینکه دادخواست به مرجع قانونی خود تقدیم نشده رد کند، و اصولاً صدور قرار عدم صلاحیت و رد دادخواست توأمان در خصوص مورد صحیح نیست و تخلف نامبرده مسلم است.

فصل نهم - اعتبار اسناد رسمی

رأی شماره ۹۴-۱۳۶۶/۶/۲۶

با توجه به جریان پرونده های اعلام شده ، موضوع اعلام تخلف نسبت به قضاتی که رأی بر تصحیح شناسنامه های قضات دادگستری داده اند، چون عمده دلیل متقاضیان ، شهادت شهود بوده و شهادت باید بر امر واقعی باشد نه امری که محوف به قرائن و شواهد غیر واقعی است و قضات امر می بایسد شرایط شهادت مذکور در باب دوم کتاب سوم (شهادت) قانون مدنی را رعایت کرده باشند؛ اذا قضا دادگاه عمومی و رئیس دادگستری به احاظ عدم رعایت مقررات ، مرتکب تخلف شده اند.

رأی شماره ۱۹۷-۱۳۶۷/۹/۳۰

با توجه به جریان پرونده امر ، بر فرض که سند تنظیمی بین طرفین رهن نبوده و اجاره باشد، چون طبق ماده (۵) قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت مصوب شهریور ۱۳۲۲ ، اخذ تأمین در قبال قرار توقیف عملیات اجرائی الزامی است و رئیس دادگاه حقوقی که رعایت ماده مزبور را ننموده ، متخلف است.

رأی شماره ۲۰۷-۲۰۵-۱۳۶۷/۱۰/۸

رئیس دادگاه حقوقی نسبت به دفتر دادگاه نظارت نداشته و تعیین وقت نزدیکتر جهت رسیدگی بدون نظر او بوده ، همچنین در جلسه دیگر معلوم نیست دادگاه از چه کسانی تشکیل یافته که از شهود تحقیق شده و جانشین مدیر دفتر ، خواهان را به پزشکی قانون معرفی کرده و در جلسه بعدی که فوق العاده تشکیل یافته و تغییر خواسته عنوان شده ، به خوانده ابلاغ نشده و جلسات دادرسی اصولاً بدون اعاده اخطاریه خونده تشکیل شده و رأی دادگاه نیر مخدوش است. زیرا دادگاه به استناد شهادت شهود و گواهی پزشکی ، رأی به اصلاح شناسنامه خواهان از تاریخ تولد ۱۳۲۶/۴/۷ به ۱۳۳۰/۲/۶ صادر کرده ، در حالی که شهود ، خواهان را متولد ۱۳۳۱ اعلام کرده اند. و دادنامه که غیابی صادر شده ، دو روز بعد از ابلاغ به خوانده به تقاضای خواهان ، رئیس دادگاه دستور اجرای حکم را صادر نموده که همگی تخلف است.

رأی شماره ۲۷۲-۱۳۶۹/۱۱/۷

گرچه دعوای تصحیح شناسنامه خواهان از تاریخ تولد ۲۸/۴/۱ به ۳۱/۷/۱ اقامه شده در دادگاه حقوقی شهر

دیگر نیست که نتیجتاً رسیدگی به امر مختومه شناسنامه در دادگاه دوم ، رسیدگی به امر مختومه باشد؛ ولی چون گواهی در سه مورد استناد خوانده حاکی است که خواهان در سال تحصیلی ۳۶-۳۵ مشغول تحصیل بوده ، لازمه صدور رأی بر تصحیح شناسنامه خواهان این است که نامبرده در

شروع تحصیل ، ۴ ساله بوده و این برخلاف منطق و واقع است و شهادت شهود نیم تواند مثبت این امر خلاف منطق باشد. لذا عدم توجه دادرس دادگاه به دفاع اداره خواننده و صدور رأی مزبور ، برخلاف قانون بوده و تخلف است.

رأی شماره ۱۸۷-۱۳۷۲/۷/۲۵

طبق قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی (ماده واحده مصوب ۱۳۶۷) از تاریخ تصویب آن ،تغییر تاریخ تولد اشخاص ممنوع شده و رسیدگی به چنین اختلافات طبق تبصره ذیل ماده واحده باید در کمیسیون مربوط که ذکر شده به عمل آید. ورود رئیس دادگاه حقوقی به دعوای مزبور و صدور قرار ابطال دادخواست ، تخلف از ماده واحده مزبور است.

رأی شماره ۲۵۱-۱۳۷۲/۹/۱۳

خلاصه دفاع دادرس دادگاه حقوقی دو مستقل این اس که:

«اولا- مواد استنادی دادرسی انتظامی راجع به شرکت دادرس در دادگاه با توجه به ماده (۲۰۸) مکرر آیین دادرسی کیفری در دادگاه تحت تصدی او معنا و مفهوم ندارد و و نیز با تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو مصوب ۱۳۶۸ و مستفاد از ماده (۳) و بیصره ماده (۹) قانون مرقوم ، هم شرکت مدیر دفتر به عنوان نماینده دادرس در دادگاه منتفی است.

ثانیا - مواد (۴۴ و ۶۳) قانون آیین دادرسی کیفری استنادی علاوه بر اینکه در ارتباط با خروج مستنطق از بی طرفی یا استنکاف از رسیدگی است که صدور قرار اناطه خود دلیل رسیدگی می باشد و استنکافی صورت نگرفته و خروجی از بی طرفی هم نشده است.

ثالثا - نسبت به مواد (۷۰ و ۷۳) قانون ثبت:

الف: به موجب ماده واحده اراضی بایر مصوب ۶۷/۵/۲۵ مجمع تشخیص مصلحت ، اراضی بایر در صورت اعراض صاحبان آنها ، بلاعوض در اختیار دولت قرار می گیرد و دستورات مؤکدی نیز در این خصوص صادر شده است.

ب:طبق ماده یک قانون لغو مالکیت اراضی موات شهری و کیفیت عمران آن مصوب ۵۸/۴/۵ ،

صاحبان املاک مذکور مکلف به اخذ گواهی عمران بوده اند. در غیر این صورت، زمین بلاعوض به تصرف دولت در می آید و گواهی عمران هم به استناد ماده (۱۲) قانون اراضی شهری، به عهده وزارت مسکن و شهرسازی است که با توجه به مواد یاد شده، صرف داشتن سند، کافی و مثبت حق و ادفای اشخاص ثالث نبوده بلکه قانون برای دارندگان اسناد شرایطی قایل شده و در واقع، اسناد رسمی هم وضع متزلزلی پیدا نموده است.

ج: مواد (۷۰ و ۷۳) قانون ثبت، در مواردی اعمال می شود که قاضی به آنها اعتبار ندهد؛ یعنی رسماً بر بی اعتباری اسناد مذکور رأی دهد. در صورتی که صدور قرار اناطه دلیل اعلام بی اعتباری سند رسمی نیست و حتی هم از کسی تضییع نمیکند و چون بیطرفی در صدور قرار کاملاً رعایت شده، با امکان اشتباه نباید آن را به حساب طرفین گذاشت.

به نظر این دادگاه، نظر به شق "۱" ماده (۲۱۹) قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱ و التفات به قسمت اول ماده (۲۲۴) همین قانون و عنایت به ماده (۶۳) قانون آیین دادرسی کیفری و استنباط از ماده (۱۰) و شقوق "۱" و "۲" ماده (۲۲) قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو و نظر به ماده (۱۲) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و مواد (۳۵) و (۳۶) قانون مدنی که تصرف به عنوان مالکیت دلیل مالکیت است و انتقالی که به ناقل صحیح صورت نپذیرفته قانونی نیست، مستنداً به ماده (۲۲) قانون ثبت که لغو نشده و دولت به موجب آن، کسی را که سند به نام او صادر شده یا ورثه قانونی او، مالک می شناسد مگر خلاف آن ثابت شود.

و نظر به اینکه به هر حال نسبت به زمینی که سند مالکیت داشته و به اعلام فروش آن ادعای جعل شده و رسیدگی به جعل مستلزم رسیدگی دقیق تری است که دادگاه برای رجوع امر جهت انجام تحقیقات ضروری، حق بود که ادامه رسیدگی را به دادرس محول کند و با وجود سند

مالکیت که دلیل ثبوتی آن است ، صدور قرار اناطه ، تحصیل حاصل و بلا مجوز است و نظر به سایر امورات قانونی ، مدافعات وی را مفید و مؤثر در مقام ندانسته و تخلفش را مسلم می‌داند.

رأی شماره ۲۲۷-۱۳۷۳/۱۱/۲

دفاع دادرس دادگاه حقوقی این است که: « با توجه به تاریخ دادخواست (۶۷/۸/۱) که مقدم بر تاریخ تصویب و اجرای ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی بوده و عنایت به ماده (۴۶) قانون آیین دادرسی مدنی که مناط صلاحیت دادگاه را تاریخ تقدیم دادخواست دانسته ، و نظر به اینکه قانون اثر قهقرایی ندارد مگر اینکه این امر صریحا در آن قید شده باشد، بر اقدامش در صدور رأی مورخ ۶۹/۸/۳۰ ایرادی نیست.»

اعتراضمذکور با توجه به ماده (۴) قانون مدنی که اثر قانون را نسبت به آینده ذکر نموده و صراحت ماده (۴۶) مرقوم وارد است و از این جهت حک برائت مشارالیه صادر و اعلام می‌گردد. اما بر اقدام وی و عدم دقت که با وجود صراحت تازین صدور شناسنامه مورد اصلاح (۵۱/۱/۲۵) ، تاریخ تولد متقاضی را بدون هیچ استدلالی (۵۲/۲/۱) و مؤخر بر تاریخ صدور شناسنامه معین کرده و در این مورد دفاعی ننموده ، بنابر آنکه احکام دادگاهها باید قانونا مستدل باشد که مدلل نگردیده ، اشکال وارد است. علی هذا در این خصوص تخلف مشارالیه مسلم است.

رأی شماره ۶۴-۱۳۷۶/۳/۱۹

با عنایت به مفاد ماده (۳) قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر رسمی مصوب شهریور ۱۳۲۲ ، راجع به اینکه دعوی ناشی از دستور اجرای اسناد رسمی ، خارج از نوبت رسیدگی می‌شود. رئیس دادگاه عمومی در صدور دستور تعیین وقت دادرسی عادی از تاریخ آخرین رفع نقص پرونده به مدت شش ماه ، مرتکب تخلف شده است.

ادامه دارد...

مأخذ: مجلدات چهار گانه کتاب « نظارت انتظامی در نظام قضایی ایران » تألیف: احمد کریم زاده

پندهای آموزنده

راه ورود از درهای بهشت

مرد مؤمنی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد: یا رسول الله! من پیرمرد سالخورده ام، از انجام نماز، روزه، حج و جهاد ناتوانم، دیگر نمی توانم از عهده عبادت‌هایم بر آیم، به من کلم سودمندی بیامز و وظیفه ام را سبک نما!

حضرت فرمود: دوبار مطلب را بگو! مرد سه بار تقاضای خود را تکرار نمود. رسول خدا فرمود: آنچه در اطراف تو از درخت و کلوخ بود بر ضعف و ناتوانی تو گریست. اینک برای جبران ناتوانیت بعد از نماز صبح، ده بار بگو: (سبحان الله العظیم و بحمده و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم)؛ براستی خداوند به وسیله آن تو را از کوری، دیوانگی، خوره، فقر و ورشگستگی نجات می‌بخشد، پیر مرد عرض کرد: یا رسول الله! این در دنیا است، برای آخرت چه؟ فرمود: مدام بگو: اللهم اهدنی من عندک وافض علی من فضلک و انشر علی من برکاتک: خدایا! مرا از جانب خود هدایت نما! و از فضل و احسانت بر من بیفشان! و از رحمت و برکاتت بر من پراکن! سپس پیامبر فرمود: اگر این پیرمرد - که ساله عبادت کرده و اکنون ناتوان است - این ذکر را ادامه دهد و عمدا ترک نکند، در هشت بهشت به روی وی باز می‌شود و از هر کدام خواست وارد بهشت می‌گردد.^(۱)

پی نوشت شک

۱- بحار الانوار: ج ۷، ص ۸۹

کاربرد علم اصول فقه در حقوق

(قسمت اول)

محمد مصدق (قاضی محاکم نظامی تهران و مدیر کل آموزش سازمان قضایی

ن. م.)

مقدمه:

اصول فقه ، سالیانی است که علاوه بر حوزه های علمیه در دانشکده های حقوق نیز تحت همین عنوان یا تحت عنوان « مبانی استنباط حقوق اسلامی » تدریس می شود. علم اصول فقه یکی از ابزار و اسباب لازم برای استنباط حقوقی است و دانشجوی رشته حقوق که قاضی ، وکیل ، مشاور حقوقی و یا حقوقدان فرد است بدون داشتن این ابزار نمی تواند استنباط درستی داشته باشد. آشنایی با این علم که در حقیقت آشنایی با طرق و وسایل استنباط حقوق اسلامی است ، برای قاضی ، قدرت ، توانایی ، بینش و بصیرت خاصی به وجود می آورد که برای درک و فهمیدن مسائل حقوقی ضروری است.

یکی از اساتید و حقوقدانان در این خصوص می‌نویسد:

« برای فهم مواد و قوانین کشوری و همچنین استنباط احکام از آنان باید با علم اصول آشنا بود و توانست قواعد آن را در موارد لزوم به کار برد.»^(۱)

بنابراین ، علم اصول یکی از ابزار و وسایلی است که قاضی با استفاده از آن می‌تواند در خصوص مصادیق و موضوعات حک کند؛ مثلاً در اصل سی و هفتم قانون اساسی آمده است:

« اصل ، برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.»

این اصل که در قانون اساسی آمده ، نتیجه و حاصل مباحث مفصل اصولیون است که قرن‌ها درباره آن صحبت کرده و کتابهای متعددی درباره آن نوشته اند و آن را اثبات کرده اند و حدود و قیود و شرایط و موارد مصادیق استفاده از آن را بیان داشته اند، و کسی که بخواهد این اصل را بفهمد و به درستی به کار بندد، ناچار است اصل برائت را در علم اصول خوانده باشد. یا مثلاً در ماده (۱۹۸) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور مدنی) آمده است:

« در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شد ، اصل بقای آن است مگر اینکه خلافش ثابت شود.»

این ماده عصاره و چکیده مباحث بسیار مشروح و مبسوط " استصحاب " است که سالیان متمادی موضوع بحث اصولیون بوده است و قاضی یا وکیل یا مشاور حقوقی و یا حقوقدان وقتی می‌تواند از این ماده استفاده کند که قبلاً در عمل اصول ، مبحث " استصحاب " را کاملاً خوانده باشد. بنابراین ، همکاران محترم قضایی ، به اهمیت موضوع آگاهی کامل دارند و قطعاً در حوزه و دانشگاه این مسیر را طی کرده اند و لکن چون پس از اشتغال در منصب قضا به جهت کثرت مشغله کاری ، کمتر می‌توانند فرصت یابند تا مروزی به مطالعات گذشته داشته باشند ، لذا به پیشنهاد برخی از دوستان و همکاران محترم ، تصمیم گرفته ایم در هر شماره به صورت سلسله وار یک یا چند موضوع اصولی را با استفاده از مثالهای حقوقی و کاربردی همراه با مواد قانونی مربوط بیان کنیم ؛ اما از آنجا که تاکنون در خصوص تطبیق قواعد اصولی با مثالهای حقوقی و کاربردی کمتر کار شده ، از همکاران محترم بویژه پیشکسوتان امر قضا و اساتید محترم انتظار داریم چنانچه در ارتباط با مباحثی که مطرح می‌شود نظری دارند ما را راهنمایی فرمایند.

اول: تعریف اصول فقه

اصول فقه گرچه از دو کلمه اصول و فقه تشکیل شده و هر کدام معنای خاص خود را دارد ولی با همین حالت اضافه‌ای که دارد علم شده برای علم خاص و قواعد مخصوص که در تعریف آن چنین گفته شده است:

« هو علم یبحث فیه عن قواعد تقع نتیجتها فی طریق استنباط الحکم الشرعی »^(۲)

ترجمه: اصول فقه علمی است که بحث می‌کند از قواعدی که نتیجه آن برای استنباط شرعی به کار می‌رود. (یعنی علم اصول از مبادی و مقدمات علم فقه به حساب می‌آید و شیوه استدلال بر احکام شرعی را روشن می‌سازد) اگر بخواهیم تعریف فوق را با مثالی تطبیق نماییم، می‌توانیم بگوییم: مثلاً در علم اصول از قاعده (آیا صیغه امر افاده وجود می‌کند یا ندب) بحث می‌شود و نتیجه بحث یکی از دو چیز خواهد بود:

۱- صیغه امر دلالت بر وجوب می‌کند. ۲- صیغه امر دلالت بر وجوب ندارد، بلکه دلالت بر ندب می‌کند.

علی‌ای حال، این نتیجه (هر چه که باشد) برای استناد حکم شرعی (وجوب یا استحباب نماز جمعه در زمان غیبت) در آیه شریفه (و اذا نودی للصلاه من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکرالله) به کار می‌رود. هر مجتهدی که نتیجه بحث اصولی اش در این موضوع (افاده وجوب) باشد، با استفاده از کلمه (فاسعوا) که امر است به وجوب نماز جمعه فتوا می‌دهد و کسی که نظرش در آن بحث (افاده ندب) باشد [به استحباب نماز جمعه فتوا خواهد داد.

دوم: اقسام حکم

حکم شرعی که در تعریف (اصول فقه) آمده است دو قسم است:

۱- الحکم الواقعی: (هو ان یکون ثابتاً للشیء بما هو فی نفسه فعل من الافعال مع قطع النظر عن ای شیء آخر) حکم واقعی حکمی است که ذاتاً برای افعال مکلفین ثابت است بی آنکه عناوینی مانند علم و جهل در آن مداخلیت داشته باشد، مثل ثبوت وجوب برای صلوه.

دلیلی که دلالت بر ثبوت حکم واقعیدارد اصطلاحاً "دلیل اجتهادی" نامیده می‌شود. حکم واقعی نیز به دو قسمت تقسیم می‌شود، حکم واقعی ثانوی و حکم واقعی اولی. حکم واقعی ثانوی، حکمی است که برای مکلف با توجه به حالات مختلف او به استثنای حالی علم و جهل وضع شو، مثلاً می‌دانیم روزه ماه رمضان واجب است ولی همین حکم نسبت به مسافر، مریض، زنان در بعضی حالات و پیران تغییر می‌مند، که این حکم، حکم واقعی ثانوی است که گاهی به آن حکم اضطراری نیز می‌گویند.^(۳) و حکم واقعی اولی، حکمی است که بدون توجه به اصول معین وضع شده باشد.

مثال دیگر: عبور از چراغ قرمز ممنوع است (حکم واقعی اولی) لکن به دستور پلیس باید از آن گذشت (حکم واقعی ثانوی)

۲- الحکم الظاهری: «هو ان یکون ثابتاً للشیء بما انه مجهول حکنه الواقعی» حکم ظاهری حکمی است که با ملاحظه مجهول بودن حکم واقعی، برای افعال مکلفین وضع شده و شارع آن را هنگام شک و جهل به واقع، جعل کرده است؛ مانند حکم به طهارت چیزی که طهارت یا نجاست آن نامعلوم است.

دلیلی که بر حکم ظاهری دلالت می‌کند اصطلاحاً "دلیل فقهاتی" نامیده می‌شود.

مباحث علم اصول

مباحث اصولی به طور کلی به پنج دسته تقسیم می‌شوند:

سوم: الف - مباحث الفاظ:

در این بخش، معانی و ظواهر الفاظی که در طریق استنباط احکام و استدلال بر آنها به کار می‌روند، مورد بحث قرار می‌گیرد؛ مانند بحث از ظهور صیغه امر در وجوب.

ب - مباحث عقلی:

در این بخش از احکام کلی عقلی که در طریق استنباط و استدلال بر احکام شرعی به کار می‌روند، بحث می‌شود؛ مانند بحث از وجود ملازمه بین وجوب یک چیز و وجوب مقدمه آن.

ج - مباحث حجت‌ها و امارات:

در این بخش، از اعتبار ارزش دلیل‌ها و امارات بحث می‌شود؛ مانند اینکه آیا خبر واحد حجت است یا نه؟ خبر مستفیض حجت است یا نه؟

د - مباحث اصول عملی:

مباحث این بخش، راهکاری است پیش روی مجتهد در خصوص مسائلی که برای آنها دلیل شرعی نیافته است. در این صورت مجتهد با استفاده از اصول عملی، به وظیفه خود عمل می‌کند و فتوا می‌دهد.

ه - مباحث اجتهاد و تقلید:

در این بخش، از مسائل مربوط به اجتهاد و تقلید بحث می‌شود. البته این مباحث گرچه اولاً و

بالذات مربوط به مسائل اصول نیست ، ول بیا توجه به لزوم طرح این مباحث در بحث اصول ، در اکثر کتابهای اصولی به عنوان خاتمه بحث آورده شده است.

چهارم: حقیقت و مجاز

استعمال حقیقی: عبارت است از به کار بردن لفظ در معنایی که برای آن وضع شده است مانند استعمال کلمه ماه و اراده کره ماه که یکی از اقمار آسمانی است.

استعمال مجازی: عبارت است از استعمال لفظ در معنایی که لفظ برای آن وضع نشده است ولی به جهت مناسبتی در آن معنا استعمال می‌شود ؛ مثلا استعمال کلمه ماه و اراده معشوق که مناسبت بین معنای حقیقی و مجازی ، زیبایی است.

مثال دیگر ؛ کلمه " دکتر " عنوانی است برای کسی که دوره معینی از تحصیلات دانشگاهی را گذرانیده و پس از طی و راحلی طبق مقررات این عنوان را احراز نماید، هرگاه این کلمه نسبت به چنین شخصی به کار برده شو، حقیقت است ؛ اما اگر به دانشجویی که هنوز در طی طریق و نیمه راه تحصیل است به طور تعارف آمیز بگویند " دکتر "، در این مورد مجاز است.

مثال دیگر، " حکم " به موجب تعریف قانون (ماده ۲۹۹ آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب " در امور مدنی ") تصمیمی است که در ماهیت دعوا بوه و به طور کلی و جزئی قاطع اختلاف باشد؛ این معنای حقیقی آن است. پس هرگاه تصمیم دادگاه در دعوا به علت مرور زمان باشد، به کار بردن کلمه " حکم " در مورد آن مجاز است.

پنجم: علایم حقیقت و مجاز:

گاهی متکلم لفظی را گفته است و مخاطب می‌داند که منظور متکلم از آن لفظ معنای (موضوع له) آن است که در این صورت استعمال ، استعمال حقیقی خواهد بود.

گاهی متکلم لفظی را گفته است و مخاطب با توجه به قرائن می‌داند که او معنای « موضوع له » را اراده نکرده است در این صورت چنین استعمالی ، استعمال مجازی خواهد بود.

گاهی متکلم لفظی را گفته و مخاطب می‌داند که متکلم چه معنایی را اراده کرده است. لی شک دارد که آن معنا معنای حقیقی لفظ است یا معنای مجازی که در این صورت، باید با توجه به علایم و نشانه‌هایی که برای استعمال حقیقی و مجازی ذکر شده است، به نوع استعمالی پی برد. اصولیون برای تشخیص حقیقت از مجاز ملاک‌هایی در نظر گرفته‌اند که مهمترین آنها عبارتند از:

الف - تبادر:

تبادر در اصطلاح اصولیها عبارت است از اینکه یکی از معانی زودتر از بقیه لفظ فهمیده شود. مثلاً وقتی گفته می‌شود ماه، قبل از هر چیزی، معنای آن که عبارت است از یکی از کرات آسمانی، به ذهن می‌رسد و این نشانه استعمال حقیقی است.

ب - صحت سلب یا صحت حمل:

اگر در موردی تردید داریم که آیا استعمال لفظ حقیقی است یا مجازی؟ می‌توانیم با مقابله آن لفظ با معنا این موضوع را تشخیص دهیم؛ به این صورت که اگر حمل لفظ بر آن معنا صحیح و سلب آن باطل باشد می‌گوییم این استعمال مجازی است. مثلاً نمی‌دانیم که استعمال کلمه "شیر" درباره یک مرد قهرمان کشتی، حقیقی است یا مجازی؟ برای این منظور چنین عمل می‌کنیم: می‌گوییم (آن مرد شجاع، شیر است) می‌بینیم یک چنین قضیه‌ای مأنوس نیست و نقطه مقابل آن درست است، یعنی (آن مرد شجاع شیر نیست) پس می‌بینیم که شیر بر مرد شجاع صحت حمل ندارد و صحت سلب دارد. در نتیجه، استعمال لفظ "شیر" در "مرد شجاع" حقیقت نیست بلکه مجاز است.^(۴)

مثال دیگر، گاهی به مراجع رسیدگی اداری (مثل هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری، کمیسیون‌های انضباطی و...) گفته می‌شود (دادگاه). اما می‌تون گفت: (این مراجع دادگاه‌نیزند) سپس هرگاه آنها را دادگاه بنامیم، مجازی هستند؛ ولی به محاکم دادگستری نمی‌توان گفت: (دادگاه نیستند)، پس این استعمال حقیقی است.^(۵)

ششم: اصول لفظی:

دومین بحث از مباحث الفاظ، مباحث مربوط به اصول لفظی است. که با ذکر یک مقدمه به بیان

آنها خواهیم پرداخت:

مقدمه:

شک در کلام متکلم به دو صورت است: الف): مخاطب می‌داند که متکلم از لفظ چه معنایی را اراده کرده است، ولی شک و تردیدش در این است که مستعمل فیه، معنای موضوع له لفظ است یا نه؟ مثلاً مخاطب می‌داند که مراد متکلم از کلمه "صعید" در آیه شریفه (فتیمموا صعيدا) چیست؟ اما شک در موضوع له دارد. به عبارت دیگر، نمی‌داند آیا کلمه "صعید" در آیه شریفه (فتیمموا صعيدا) چیست؟ اما شک در موضوع له دارد. بع عبارت دیگر، نمی‌داند آیا کلمه "صعید" بای معنای (خاک) وضع شده یا برای (مطلق وجه الارض و آنچه که بر روی زمین وجود دارد). ب): مخاطب معنای موضوع له لفظ را می‌داند ولیکن شک در مراد متکلم دارد و نمی‌داند آیا او معنای حقیقی را اراده کرده است یا معنای مجازی را؟

مباحث مربوط به صورت اول، در بحث علایم حقیقت و مجاز گذشت و این بخش مربوط به قسمت دوم، یعنی شک در (مراد متکلم) می‌باشد. در این گونه مواقع اصولی‌ها، یک سلسله قواعدی تحت عنوان اصول لفظی مقرر داشته‌اند که شنونده با اجرای آن، بر حسب مورد به مقتضای آن عمل می‌کند و بدن وسیله از تردید بیرون می‌آید. پس اصول لفظیه را باید چنین تعریف کرد:

« اصول لفظیه اصولی هستند که برای اثبات مراد متکلم از افظ به کار می‌روند. »^(۶) اقسام شک در مراد متکلم و اصول معمول در آن عبارتند از: اصاله الحقیقه، اصاله العموم، اصاله الاطلاق، اصاله عدم التقدير و اصاله الظهور.

هفتم: اصاله الحقیقه:

هر گاه در کلام، لفظی وجود داشته باشد که آن لفظ دارای یک معنای حقیقی و یک معنای مجازی باشد، که شنونده به هردو واقف و حتی برای او مشخص باشد که آن لفظ در کدام یک از آن دو معنا حقیقتاً و کدام یک مجازاً استعمال می‌گردد، ولی تردیدی که برای شنونده به وجود آمده از این نظر است که هر چه می‌نگرد قرینه‌ای که دال بر معنای مجازی باشد مشاهده نمی‌کند؛ و در عین حال، احتمال می‌دهد که چنین قرینه‌ای از ناحیه گوینده صادر شده ولی به او

واصل نگشته است ، در اینجا شنونده چه باید بکند؟ اصولیین گفته اند: این مورد جای اجرای اصل حقیقت است ؛ یعنی ، اصل این است که کلام بر معنای حقیقی حمل شود ، تا اینکه قرینه‌ای که قدرت انصراف کلام را از معنای حقیقی به سوی معنای مجازی داشته باشد، یافت گردد.

این اصل ، حجت است ؛ یعنی متکلم که قرینه روشنی دال بر معنای مجازی اقامه نکرده است حق ندارد شنونده را در چنین عملی مؤاخذه نماید و بالعکس ، در صورتی که شنونده بدون دریافت قرینه ، کلام را بر معنای مجازی حمل کند متکلم می‌تواند او را بر چنین عملی بازخواست نماید. و برای طرفین اصل حقیقت که از اصول لفظیه عقلایی است ، دلیل مؤاخذه و بازخواست می‌باشد. (۷)

مثلا در قرارداد استخدام فردی آمده است: « به تخلفات مربوط به این قرارداد ، دادگاه رسیدگی می‌کند» و با فرض علم به معنای حقیقی و مجازی دادگاه ، تردید کنند که آیا منظور دادگاه اداری است (معنای مجازی) یا دادگاه دادگستری؟ معنای حقیقی در این صورت باید به استناد اصل حقیقت ، گفت منظور دادگاه دادگستری است. (۸)

هشتم: اصالت العموم:

هر گاه لفظی به صورت عموم استعمال شده باشد ، وقتی گوینده گفته است: همه دانشمندان را احترام کنید. اگر تردید حاصل شود که منظور گوینده تمام دانشمندان قطع نظر از ملیت و نوع تخصص آنهاست یا دسته و گروه خاصی از دانشمندان ، مثلا فقها را مد نظر دارد ؛ بنابر اصل عموم ، قب از اینکه قرینه روشنی اقامه شود ، شنونده باید کلیه دانشمندان را بدون استثناء احترام کند ، و گوینده حق ندارد بدون ذکر قرینه‌ای که باعث خروج دسته‌ای از تحت این عام شود ، شنونده را که به عام عمل کرده مؤاخذه نماید. این را علمای اصول می‌گویند: اصالة العموم.

این اصل در اصول فقه و همچنین حقوق ، دارای اهمیت بسیار زیادی می‌باشد؛ زیرا بسیاری از احکام شرعیه در قالب عموم صادر گردیده ، و در قوانین نیز استعمال فراوانی دارد. مثلا ماده (۲۰) قانون مدنی مقرر می‌دارد:

« کلیه دیون... از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول است. » و در ماده (۲۲) قانون ثبت احوال آمده است: « کلیه اتباع ایران باید دارای شناسنامه باشند.» و در ماده (۵) قانون مدنی نیز آمده است: « کلیه سکنه ایران تابع قوانین ایران خواهند بود.» در اینجا نظر قانونگذار وسعت و شمول است ، و می‌خواهد حکم را به کلیه مصادیق سرایت دهد.

در عربی ، الفاظ کل و کما و نظایر آن و در فارسی الفاظ تمام ، همه و هر و مانند آنها ، از علامات استعمال کلمات در حال عموم است.

نهم: اصاله الاطلاق:

منظور از اصل اطلاق ، این است که هرگاه لفظی بدون قید و وصف محدود کننده استعمال شود ، آیا شنونده موظف به کار بندد، یا در صورت تردید باید طور دیگری عمل کند و عمل به اطلاق را ترک کند؟ اصولین در اینجا می گویند ؛ اصل بر این است که به صورت مطلق عمل شود ، مگر اینکه گوینده قید و وصفی بیاورد که دایره شمول مطلق را به گونه ای محدود و مقید سازد ؛ مثلاً خداوند فرموده است ششک « احل الله البيع » ، چون هیچ قید و وصف محدود کننده ای در کلام خدا نیست ، شنونده حق ندارد این حکم خدار را ناظر به موارد خاصی کند و مواردی از بیع را از شمول حکم خارج نماید ، بنابراین ، انواع بیع از قبیل نقد و نسیه و غیره تحت این حکم قرار می گیرند.

دهم: اصاله عدم التقدير:

بنابراین اصل ، فرض این است که شارع و قانونگذار آنچه را که منظورشان است بیان و ظاهر می کنند ، به گونه ای که شنونده از استماع و رؤیت کلام پی به مقصود می برد. حال اگر تردید حاصل شود که ممکن است کلمه یا جمله ای مخفی یا به اصطلاح در تقدیر باشد، برای گیرنده دستور یا به اصطلاح مکلف ، چه چاره ای باقی می ماند؟

علمای اصول در این مقام می گویند ، بنابر اصل عدم تقدیر ، اصل این است که شارع منظورش را در قالب الفاظ بیان می کند. پس اگر از ظاهر و بیان جمله و کلمه استفاده بیشتری نشود ، شنونده باید به آنچه بیان شده و ظاهر گردیده اکتفا کند؛ و نمی توان او را در قبال عدم اجرای دستور و حکمی که مقدر بوده و در منطوق حکم بیان نشده ، مؤاخذه کرد.

یازدهم: اصاله الظهور:

بنابراین اصل ، منظور گوینده باید از ظاهر عبارت فهمیده شود؛ زیرا شارع و قانونگذار نیز طبق عرف متداول مردم و جامعه سخن می گوید ، و انتظار این است که منظور و مقصودشان از ظاهر کلمات و جملات که استعمال کرده اند، فهمیده شود.

بین اصل ظهور و اصل عدم تقدیر ظاهرا شباهت وجود دارد؛ ولی باید در نظر داشت که در اصل عدم تقدیر ، بحث این است که آیا کلمه یا جمله‌ای افتاده است یا نه؟ و حال آنکه در اصل ظهور ، بحث در این است که آیا منظور گوینده همان است که از ظاهر جمله یا کلمه استفاده می‌شود یا منظور دیگری است؟

علمای اصول برای اصل ظهور اهمیت زیادی قائلند. به طوری که معتقدند اصول دیگر از قبیل اصالة العموم ، اصالة الاطلاق و اصالة الحقيقة و غیره همه به این اصل بر می‌گردند؛ و در واقع ، وجوه مختلف همین اصل می‌باشند.

ادامه دارد...

پی نوشت ها:

- ۱- امامی دکتر حسن ، مقدمه جلد دوم حقوق مدنی ، چاپ دانشگاه.
- ۲- المظفر ، الشیخ محمد رضا ، اصول فقه ، ج ۱. ص ۵.
- ۳- رسائل شیخ انصاری در مقدمه رساله برائت.
- ۴- محقق داماد ، دکتر سید مصطفی ، اصول فقه ، دفتر اول ، ص ۳۴.
- ۵- محمدی ، دکتر ابوالحسن ، مبانی استنباط حقوق اسلامی ، ص ۲۸.
- ۶- محقق داماد ، دکتر سید مصطفی ، اصول فقه ، دفتر اول ، ص ۴۱.
- ۷- محقق داماد ، دکتر سید مصطفی ، اصول فقه ، ص ۴۲.
- ۸- محمدی ، دکتر ابوالحسن ، مبانی استنباط حقوق اسلامی ، ص ۲۹.

علل نقض آرای محاکم در دیوان عالی کشور

اشاره:

همکاران محترم قضایی استحضار دارند که دیوان عالی کشور به عنوان تنها مرجع عالی قضایی در اجرای عدالت که وظیفه اصلی قوه قضاییه است نقش بسیار مهمی دارد و آرای وحدت رویه هیأت عمومی در حکم قانون است و برای کلیه قضات لازم الاتباع و از سوی دیگر با بررسی اجمالی علل نقض آرای محاکم در دیوان عالی کشور مشخص می شود که اکثر آراء به علل مشابهی نقض می شوند که اطلاعات کافی قضات نسبت به آنها می تواند در کاهش نقض آراء سهم بسزایی داشته باشد. لهذا در نظر داریم به منظور آشنایی همکاران محترم نسبت به علل نقض آراء ، در هر شماره نشریه به صورت سلسله وار ، گزیده ای از آرای نقض شده توسط شعب دیوان عالی کشور در موضوعات مختلف را تحت عنوان (علل نقض آرای محاکم در دیوان عالی کشور) ارائه نماییم. پیشنهاد و ارائه طریق از سوی همکاران محترم در راستای این هدف موجب امتنان خواهد بود.

«تجدید نظر خواهان چون چون متفق چک را امضا نموده اند، به نحو مساوی و بالمناصفه مسئولیت دارند ، نه به نحو تضامن.»

در این پرونده ، خواسته مطالبه وجه چک است و دادگاه چنین رأی داده است: « مستندات

دعوی خواهان مصون از تعرض و تکذیب و مقرون بر صحت تلقی [است] و چون شاکیاز اشتغال خواندگان به میزان خواسته در برابر خواهان می باشد و دلیلی بر پرداخت دین یا براءت ذمه خویش اقامه و ابزار نداشته ، علی هذا دعوی خواها به نظر دادگاه ثابت تشخیص ، مستندا به ماده (۳۱۳) قانون تجارت ناظر به ماده (۳۱۰) همان قانون و ماده (۳۵۷) قانون آیین دادرسی مدنی ، عقیده به پرداخت مبلغ... بابت اصل خواسته و مبلغ... بابت هزینه دادرسی از بابت تسبیب از طرف خواندگان منضامنا به خواهان دارد...»

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۱۳/۳۱۲/۷۲)

« قطع نظر از آنکه تجدید نظر خواهان چون متفقا ذیل چک مستند دعوا را امضا نموده اند ، به نحو مساوی و بالمناصفه مسؤولیت دارند. به فرض صحت دعوی مطروحه ، هر یک باید به نصف از مبلغ محکوم به ، محکوم گردند. در حالی که در رأی صادره مورد اعتراض به نحو تضامن مسئول پرداخت شناخته شده اند. اساسا اشکال مؤثری که به دادنامه تجدید نظر خواهان در جریان دادرسی مرحله نخستین طی لایحه ثبت شده به شماره... اظهار نموده اند که طی هجده فقره چک مبلغ... تومان پرداخته اند و نیز در لایحه اعتراض تجدید ، به سوگند تمسک بسته اند که با این وصف اقتضا داشت دادگاه به مدافعات و دلایل تجدید نظر خواهان رسیدگی و سپس مبادرت به صدور رأی می نمودند. علی هذا ، بنا به مراتب فوق ، دادنامه تجدید نظر خواسته را به لحاظ نقص رسیدگی نقض می نماید؛ رسیدگی مجدد طبق بند ماده (۶) قانون تجدید نظر آریای دادگاهها مصوب ۱۳۷۲/۵/۲۴ ، به همان دادگاه صادر کننده رأی منقوض محول می گردد.»

«با توجه به انقضای مدت چک در تاریخ رسیدگی دادگاه، اشکال قانونی در رسیدگی ماهوی وجود نداشته است.»

در این پرونده ، خواسته مطالبه وجه یک فقره چک می باشد. دادگاه پس از تشکیل جلسه دادرسی چنین رأی می دهد:

«... نظر به اینکه تاریخ سررسید ملک مستند دعوا ۱۳۷۲/۳/۱۴ می باشد و خواهان در تاریخ ۱۳۷۰/۱۱/۶ و قبل از حلول تاریخ سررسید ، اقدام به تقدیم دادخواست نموده است. اذا نامبرده در تاریخ تقدیم دادخواست ، استحقاق مطالبه وجه چک مزبور را نداشته است و دادگاه به این لحاظ ، دعوی مطروحه را قابل پذیرش و رسیدگی ندانسته و قرار عدم استماع دعوی آن را صادر و اعلام می دارد.»

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه (۱۷/۷۹/۷۲)

« اعتراض تجدید نظر خواه مال وارد است؛ داشته و فاقد وصف چک می باشد، اصولا با توجه به اینکه طبق حکایت پرونده در تاریخ رسیدگی دادگاه (۱۳۷۱/۵/۱۰) مدت مفید در سند مدرکیه منقضی بوه است ، لذا اشکال قانونی در رسیدگی ماهوی وجود نداشته است و بنا به مراتب دادنامه

مورد درخواست تجدیدی نظر را نقض و پرونده را جهت رسیدگی ماهوی به شعبه هفده دادگاه حقوقی یک... ارسال می‌دارد.»

«چک بابت تضمین تخلیه بوده است. جهات مقرر برای تخلیه و ماده (۳۰) ق.ر.م.م. مصوب سال ۵۶، مورد توجه واقع نگردیده است.»

در این پرونده، خواسته مطالبه وجه یک فقره چک می‌باشد که خواهان اعلام داشته که خونده ملزم بوده است اگر مورد اجاره را در انقضای مدت تخلیه ننماید، وجه چک را پرداخت نماید و از تخلیه به موقع مورد اجاره امتناع ورزیده است. دادگاه به این استدلال که به هر حال خوانده از قرارداد تخلف کرده است، رأی به وارد بودن دادخواهی صادر نموده است.

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه:

«بر دادنامه مورد تقاضای تجدید نظر اشکال وارد است؛ زیرا به دلالت بند "۱۰" قرارداد اجاره عادی تنظیم شده بین طرفین پیوست پرونده (مستأجر چکی به مبلغ جهت تضمین تخلیه و مقاصد حساب دارایی و بیمه تسلیم مؤجر می‌نماید که در صورت عدم تخلیه به موقع اقدام به وصول می‌نماید) چک موضوع دعوا به عنوان تضمین داده شده که از این جهت مقرر برای تخلیه و ماده (۳۰) قانون روابط مؤجر و مستأجر مصوب سال ۵۶ مورد توجه راقع نگردیده و اذا با نقض آ»، رسیدگی به دادگاه حقوقی یک... محول می‌گردد.»

«در حالی که معامله مستحق لغیر بوده و ید خواهان متعلق از مالک حقیقی نبوه و خسارات ناشی از فعل خواهان بوده، محکوم نمودن خوانده غیر قابل توجیه است.»

در این پرونده، خواسته، فسخ قولنامه و جبران ضرر و زیان است و دادگاه به این شرح مبادرت به صدور رأی نموده است:

«با توجه به محتویات پرونده... و اقاییر خوانده در پرونده مزبور مبنی بر دریافت... از ثمن معامله به صورت نقد، دریافت دو فقره چک... از بابت تقیه و اینکه اتومبیل به نام (الف) بوه و خوانده آن را از همسر وی خریده و با قولنامه به خواهان فروخته و نظر به اینکه بانوی مذکور حق فروش کل اتومبیل را نداشته و اتومبیل مستحق للغیر می‌باشد و خواهان بر این امر جاهل بوده، مستندا به مواد (۳۹۰ الی ۳۹۲) قانون مدنی، به فسخ معامله موضوع قولنامه... و محکومیت خوانده به استرداد... تومان و استرداد لاشه چکهای مورد معامله کلا... و پرداخت مبلغ... ریال بابت خسارات وارده به خواهان از بابت تعهدات (صافکاری و نقاشی) در حق وی صادر...» می‌نماید.

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۱۳/۵۲۹/۷۰)

(در قسمت فسخ قولنامه رأی تأیید شده است.)

« اعتراضات تجدید نظر خواه (خوانده) نیز به قسمت دیگر دادنامه تجدید نظر خواسته که راجع است به محکومیت خوانده به پراخت مبلغ... بابت خسارات وارده به خواهان از حیث خسارات اتومبیل مالا وارد به نظر می‌رسد. چه در شرایطی که مرد معامله مستحق للغیر بوه و ید خواهان نسبت به اتومبیل مورد تحت متلفی از مالک حقیقی آن نبوده و حسب اقرار خواهان در صورت مجلس مورخ... اتومبیل مزبور هنگامی که آن را در تصرف داشته ایل سقوط نموده و دچار حادثه شده؛ لهذا خسارت فوق عمدتاً ناشی از حادثه فوق و فعل خواهان است. بنا به مراتب ، صدور حکم به محکومیت خوانده به پرداخت مبلغ اخیر در وجه خواهان مشتمل بر اشکال قضایی است و دادنامه تجدید نظر خواسته از این حیث به استناد بند " ب " ماده (۶) قانون تعیین موارد تجدید نظر احکام... نقض... می‌گردد.»

« با توجه به تمایل زوجه که خواهان بازگشت به خانه شوهر است، دیگر موجبی جهت ازدواج مجدد نیست.»

خلاصه جریان پرونده: آقای... طی دادخواستی که به طرفیت خانم... زوجه اش به دادگاه تقدیم داشته و به استناد دادنامه شماره ۷۱/۶/۲۹-۱۰۵ که حکم به الزام خوانده به بازگشت به منزل خواهان و تمکین از وی صادر شده است ، اظهار داشته که خوانده همسر شرعی و قانونی اوست و از ادامه زندگی مشترک امتناع می‌ورزد و خواستار صدور حکم به ازدواج مجدد خود شده است. شهود اقامه شده از ناحیه وی نیز به صحت ادعا و امکان مالی او جهت اداره دو همسر گواهی داده اند. خوانده نیز در محضر دادگاه اظهار داشته شوهرش وی را اذیت می‌کرده و در ضمن خواسته های غیر منطقی و غیر معقول از وی داشته است. دادگاه پس از رسیدگی چنین رأی داده است:

« در خصوص دادخواست تقدیمی آقای... فرزند قاسم به طرفیت خانم... فرزند...یه خواسته صدور حکم ازدواج مجدد، با توجه به اینکه تمکن مالی زوج به موجب اظهارات گواهان در جلسه دادگاه محرز و ثابت است و از طرفی ، چون تقاضای مدعی با موازین شرعی کاملاً انطباق دارد؛ به همین جهت ، دادگاه با قبول صحت ادعای خواهان ، رأی به ازدواج مجدد خواهان صادر می‌دارد.»

خوانده از این رأی تجدید نظر خواسته و در لوایح مفصلی که به دادگاه تقدیم داشته مفاداً خواستار انصراف شوهرش از ازدواج مجدد و برگشت به زندگی قبلی خود شده است. به خصوص این که در پایان لایحه به فرمایش پیغمبر اسلام (ص) که منفورترین کارها نزد من طلاق است ، اشاره نموده است.

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۹/۱۲۰/۷۲)

« آنچه که از محتویات پرونده به خصوص لوایح تقدیمی از ناحیه خانم... و پاسخ آقای... به وی بر می آید ، ظرفین شدیداً نسبت به یکدیگر علاقه مند هستند، منتها اجابت و یکدندگی که در اغلب افراد جوان وجود دارد و شاید گفتار غرض آلود اشخاص حسودی که مانع خوشبختی زوج و زوجه جوان هستند، به این مسئله دامن زده است. این مطالب از اظهارات خانم... در لوایح تقدیمی که با تمام وجود خواستار برگشت به زندگی مشترک است و نیز پاسخ طاقای... که از محتوای ظان دلبستگی خود را به زوج اش ابراز می دارد ، مشهود است و اینکه هرگاه ازدواج مجدد سر بگیرد رشته زندگی مشترک طرفین نیز گسسته خواهد شد. به علاوه ، با توجه به اینکه زوجه مصرّاً خواهان بازگشت به خانه شوهر و ادامه زندگی با اوست، موجبی جهت عسر و حرج زوج نیست تا ازدواج مجدد نماید، اذا با توجه به مراتب ، رأی مورد تجدید نظر نقض و رسیدگی مجدد به دادگاه... ارجاع می گردد.»

« شهادت شهود، غیر قاطع و غیر منجز و به نحو تردید و تشکیک اظهاری شده و مؤثر در اثبات عوا نمیشد.»

در این پرونده خوسته ، اصلاح شناسنامه از لحاظ تاریخ تولد است و خواهان توضیح داده است که والدینم در سال ۱۳۴۲ ، فرزند دختری داشته اند که تا آذرماه ۴۶ برای او شناسنامه می گیرند. چهار ماه بعد از متولد شدن من ، مشارالیه فوت می کند و چون برای من شناسنامه نگرفته بودند، شناسنامه شماره... متعلق به نامبرده را به من اختصاص می دهند. دادگاه پس از استماع شهادت شهود و کسب نظر پزشکی قانونی ، حکم بر الزام اداره خوانده به ابطال سند سجلی مورد دعوا و صدور شناسنامه جدید با تاریخ تولد ۴۵/۵/۱۵ جهت خواهان صادر می نماید...

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه (۳/۸۰۸/۲)

« اعتراض... وارد است ، زیرا ، اولاً: به شرح متن دادخواست و مندرجات صورتجلسه مورخ... خواهان مدعی است دقیقاً در تاریخ پانزدهم مرداد ماه ۱۳۴۵ متولد گردیده و بر اثبات این ادعا به شهادت شهود استناد نموده ، لکن هیچ یک از سه نفر گواهان که در جلسه... ادعای شهادت نموده اند ، ولادت خواهان را به نحوی که ادعا کرده یعنی در تاریخ ۱۳۴۵/۵/۱۵ تصدیق و تأیید نکرده اند. شهادت شهود ، غیر قاطع و غیر منجز و به نحو تردید و تشکیک اظهار شده و با این قسمت از ادعای خواهان مطابقت ندارد، بنابراین و با عنایت به مواد (۱۳۱۵ و ۱۳۱۶) قانون

مدنی، شهادت این گواهان مؤثر در اثبات دعوانمی باشد. ثانیاً دادگاه به شرح تصمیم... به منظور تعیین میزان سن خواهان، مشارالیه را به پزشک قانونی معرفی کرده در صورتی که در مواردی که محتاج جلب نظر خبره و کارشناس است دادگاه بایستی مطابق مواد (۴۴۴ و ۴۴۵) ق.آ.د.م و ماده (۳۶) لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی، که از قواعد آمره دادرسی است، اقدام نماید و دادگاه به این تکلیف قانونی عمل نکرده است.

ثالثاً: مندرجات قسمت توضیحات شناسنامه شماره... به نام... که خواهان مدعی است به خواهر متوفیه اش تعلق داشته است، مشعر است بر آنکه در سال ۱۳۶۹ بر حسب تقاضای صاحب سند، نام خانوادگی او از « الف » به « ب » تغییر یافته است و این مطلب مدلل می‌دارد که خواها در سال ۱۳۶۹ قبول کرده که شناسنامه شماره... به خودش تعلق دارد. النهایه، به استناد ماده (۴۲) قانون ثبت احوال، تقاضا کرده نام خانوادگی او تغییر یابد و به ادعای فعلی خواهان مبنی بر تعلق شناسنامه به خواهر متوفیه اش با اقرار خواهان در سال ۱۳۶۹ منافات دارد. کما اینکه فتوکی و مصدق شناسنامه شماره... معلوم می‌دارد شناسنامه مزبور المثنی می‌باشد و مسلماً به تقاضای شخص خواهان المثنی صادر شده و دادگاه در صورتی که در این باب تردید داشته می‌توانسته است سوابق مربوط به صدور المثنی و همچنین سوابق مربوط به تغییر نام خانوادگی خواهان را از اداره ثبت احوال... مطالبه و ملاحظه [نماید]...

بنا به مراتب، دادنامه تجدید نظر خواسته خلاف دلالت اوراق پرونده و مخالف موازین قانونی مذکور در فوق صدور یافته، به استناد ماده (۶)... نقض می‌شود...»

« نخله مربوط به زحماتی است که زوجه در ایام زناشویی متحمل شده است. »

در این پرونده، تجدید نظر خوانده، دادخواستی به خواسته طلاق تقدیم دادگاه نموده و توضیح داده که بیست سال است با خوانده ازدواج کرده و از پنج سال قبل به این طرف مشارالیها بنای بدرفتاری را گذاشته و به انحای مختلف موجبات ناراحتی اعصاب را فراهم کرده که بدین وسیله تقاضای رسیدگی را می‌نماید.

دادگاه جهت اصلاح ذات البین، موضوع را به داوری ارجاع کرده و داوران نظریه کتبی خود را تقدیم دادگاه نموده اند. سرانجام دادگاه ختم دادرسی را اعلام و به شرح دادنامه صادره پس از ذکر خلاصه‌ای از جریان پرونده امر، به زوج اجازه می‌دهد که به یکی از دفاتر رسمی ثبت طلاق مراجعه و همسر خود را پس از پرداخت مبلغ مهریه فی القباله و مبلغ بیست هزار تومان از بابت نفقه ایام عده و مبلغ پانصد هزار تومان از بابت حق الزحمه ایام زندگی به زوجه از قرار ماهیانه هفت هزار تومان به طور اقساط، مطلقه به طلاق رجعی نماید و حضانت فرزند به نام... که متولد ۵۸/۶/۳۰ بوده به عهده پدرش واگذار شده و در مورد فرزند دیگر به نام... که باتوجه تاریخ تولدش شخصاً می‌تواند هر کدام را که اراده کند، انتخاب نماید، به رأی دادگاه اعتراض شده است.

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۲۲/۵۹۴/۷۲)

« دادنامه صادره از حیث تعیین میزان نفقه و حضانت فرزندان که مورد تجدید نظر خواهی قرار گرفته ، خالی از اشکال است و تجدید نظر خواهی مشارالیه از جهات مذکور رد می‌شود و دادنامه مرقوم ابرام می‌گردد و اما در مورد اعتراض معترضه به مبلغ نخله تعیین شده توسط دادگاه ، چون اولاً: این مسئله ارتباطی با نفقه و غیرها نداشته و مربوط به زحماتی است که زوجه در ایام زناشویی متحمل شده که به نحو مجانی نیز انجام نگرفته است و ثانیاً: رسیدگی به این موضوع می‌بایست پس از اجرای صیغه طلاق صورت می‌گرفت تا اینکه دادگاه به اظهارات طرفین رسیدگی و عندالاقضا ارجاع به کارشناسی و سپس اتخاذ تصمیم شایسته نماید. فلذا موردی برای طرح این مسئله نمی باشد و زوجه می‌تواند پس از اجرای صیغه طلاق ، این موضوع را دنبال و تقاضای رسیدگی به آن را نماید. بنابه مراتب ، حکم صادره در این زمینه نقض می‌شود...»

« اقرار زوج به عدم استطاعت مالی جهت پرداخت نفقه ، از مصادیق ماده (۱۱۲۹) قانون مدنی است.»

در این پرونده ، زوجه به طرفیت همسرش به خواسته تعیین تکلیف طلاق ، دادخواستی به دادگاه تقدیم داشته است. زوجه توضیح داده: « همسر من طبق دادنامه های ذکر شده ، به جزای نقدیو زندان به سر می‌برد و قدرت پرداخت نفقه و [تهیه] مسکن برای من ندارد. چطور می‌توانم با چنین مردی زندگی کنم و تقاضای طلاق نموده ام.»

در جلسه دادرسی ، زوجه اظهار داشت: « همسر من به شش سال زندان محکوم شده و دارای زن دیگری با بچه می‌باشد و تابه حال مخارج مرا نپرداخته و فعلاً در خانه پدرم می‌باشم. خانه استیجاری داشتم ، وقتی شوهرم به زندان رفت صاحبخانه مرا بیرون کرد و تقاضای طلاق دارم.» خوانده اظهار داشت: « احکامی که صادر شده تعزیری است و آنچه ابلاغ شده در یک سال حبس است. و بیست و چهار فقره چک بوه که مقداری از آن را پرداخته ام و نسبت به بقیه محکوم شده ام و الان نمی توانم منزل مسکونی برایش اجاره کنم. مالی هم ندارم که خرجی او را بپردازم و از این تاریخ در صورت دستور مقامات می‌توانم مبلغ سه هزار تومان نفقه برایش پرداخت کنم ولی تا زندان هستم خانه نمی توانم بگیرم.»

دادگاه ختم رسیدگی را اعلام و به شرح متن دادنامه شماره ۶۶۷ ، مورد را منطبق با مواد (۱۱۲۹) و (۱۱۳۰) قانون مدنی ندانسته و دعوای خواهان را مردود اعلام میدارد که مورد اعتراض زوجه قرار می‌گیرد.

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه:

« با توجه به اقرار زوج به این که قدرت مالی ندارد که بتواند مخارج زوج و مسکن برای او تهیه کند، مورد از مصادیق ماده (۱۱۲۹) قانون مدنی می باشد. مضافاً بر این که در مورد پرونده بند ۱ و ۹ از شرایط ضمن عقد که به امضای زوجین رسیده تحقق پیدا کرده و با استعلام از مدت محکومیت زوج احیاناً بند ۶ نیز تحقق پیدا می کند. بنابراین، دادنامه تجدید نظر خواسته که مراعات جهات فوق نشده، نقض و به شعبه هم عرض ارسال می شود.»

« لازم بود از طریق استعلام از اداره ثبت احوال مشخص شود، پدر واقعی بچه مورد نظر کیست؟ »

در این پرونده، خواهان ازدادگاه تقاضای ملاقات فرزند چهارساله اش که در حضانت خوانده بود را نوده و توضیح داده که چون خوانه (همسر سابق) تغییر مکان داده و هیچ اطلاعی از محل سکونت وی ندارد، لذا تقاضای رسیدگی و تعیین موعد ملاقات با فرزند خود می نماید و فتوکپی برگه هایی از شناسنامه خواهان پیوست دادخواست گردیده که در ستون فرزندان صاحب سند به ترتیب: ۱-... به شماره شناسنامه [شماره]... متولد ۵۳/۲/۲۵، ۲-... شناسنامه شماره... متولد ۶۷/۷/۵ منعکس گردیده است.

دادگاه در جلسه دادرسی، اظهارات طرفین را استماع نموده که ازجمله خوانده اظهار داشته: « این طفل سه ماهه بود و یا چهار ماهه بود من به زندگی آوردم. » همچنین خواهان اظهار داشته که: « چون خوانده ازدواج کرده من حاضر نیستم این دختر بچه پیش وی باشد و این که بچه سه روزه بود که همسر سابقم نمی دانم از کجا آورده.»

سرانجام دادگاه ختم دادرسی را اعلام و به شرح دادنامه تجدید نظر خواسته و با این استدلال که خوانده شفاهاً گفت: « جای او را هم نخواهم گفت و نمی خواهم بگویم که از کجا آورده ام ». علی هذا اقرار و اعتراف خواهان بر این که « این بچه را به نام همسر سابقم آورده است. » دلیل بر این است [که] این [بچه] فرزند او نمی باشد و اقرار العقلای علی انفسهم جائز، دادخواست خواهان را فاقد وجهه قانونی تشخیص و چون دختری که نامحرم خواهان است حق دیدن او را هم ندارد، دعوا را مردود اعلام می دارد.

خواهان در مهلت قانونی نسبت به آن دادنامه اعتراض کرده و حاصل اعتراض وی آن است که اگر هم در جلسه دادگاه عنوان نموده که « بچه را قبلاً از پرورشگاه یا جای دیگر گرفته ام فقط محض خاطر روحیه خانم... بوده که نمی خواستم ایشان پی به این مطلب ببرد که بچه متعلق به همسر قبلی ام است تا خدای نکرده در خصوص نگهداری بچه مشکلی به وجود نیاید که حتی پی از بیرون رفتن خانم مذکور از دادگاه، حقیقت امر را به ریاست محترم دادگاه گفتم و بنابراین، طفل یاد شده با من نامحرم نمی باشد و فرزند حقیقی من است که عهدنامه همسر سابقم و مدارک سجلی، این امر را به اثبات می رساند.»

تجدید نظر خوانده طی لایحه پاسخیه و ضمن بیان سوابق زندگی ۱۹ ساله خود یا تجدید نظر خواه با داشتن فرزندی به نام... که در خدمت مقدس سربازی است و اشاره به برخی جریاناتی که اتفاق افتاده و پیوست کردن عکس شلاق خوردن نامبرده بالاخره اشعار می‌دارد:

« توضیح در مورد فرزندم... من به علت اینکه فکرم را مشغول کنم و همدمی در منزل داشته باشم و هم به خاطر رضای خدا، این دختر بچه را به فرزندی قبول کردم حتی با آوردن این بچه او هیچ اطلاعی نداشت. ریاست محترم اگر شما صلاح دانستید ما را به آزما یش خون، به پزشکی قانونی بفرستید تا تمام این مطالب خدمت شما روشن شود. اگر او فرزند می‌خواهد اول از فرزند خودم به نام... بپرسد که نه ماه است که از او خبری ندارد، نه از فرزندی که تعلق به او ندارد.»

دادگاه به عقیده خود باقی و پرونده رابه دیوان عالی کشور ارسال داشته است.

نظر شعبه دیوان در نقض رأی دادگاه: (۲۲/۶۱۶/۷۲)

« اولاً: اینکه تجدید نظر خواه با پیوست کردن فتوکپی اوراق شناسنامه خود در معنی استناد به سند سجلی (الف) در ادعای خود کرده و اقتضا داشته که دادگاه مشخصات سند سجلی (الف) را و اینکه در چه تاریخی به نام وی سند سجلی صادر گردیده و علت اینکه در شناسنامه خواهان ابتدا نام (الف) که متولد ۱۳۶۷ است قید شده و سپس نام (ب) که متولد ۱۳۵۳ است، از اداره ثبت احوال استعلام نماید تا از این طریق مشخص گردد که طبق اسناد رسمی، پدر (الف) کیست.

ثانیاً: اقتضا داشت که دادگاه تحقیق نماید که سند صادره به نام فرزند، قبل از آوردن وی به منزل خوانده بدوی تنظیم گردیده و یا بعد از آن و در هر حال دلایل مدعای خوانده نیز مطالبه گردد تا چنانچه سند یا بینه معارضی در این میان باشد با رسیدگی و بررسی کامل صحت و سقم ادعاهای طرفین دقیقاً روشن شود.

ثالثاً: همچنین مقتضی بوده که تحقیق از همسر سابق خواهان به نام (ج) و گواهی که مؤثر در تشخیص هویت واقعی (الف) می‌باشند به عمل آید، و حال آنکه دادگاه به هیچ یک از این مراتب توجهی ننموده و در چنین شرایطی، استناد به اقرار نامبرده مبنی بر نفی ولد مذکور نبوده که موقعیت قانونی نداشته. فلذا با نقض دادنامه تجدید نظر خواسته، رسیدگی مجدد و انجام هر گونه تحقیق جهت کشف حقیقت امر به دادگاه صادر کننده حک محول می‌گردد.»

مأخذ: برگرفته از کتاب « علل نقض آراء در دیوان عالی کشور » تهییبه و تنظیم از یدالله بازیگر

گروه دهگانه امت پیامبر « صلی الله علیه و آله » در محشر

جمعی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در منزل ابو ایوب انصاری بودند. معاذین جبل که در کنار رسول خدا نشسته بود، از حضرت معنای آیه (یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا) را سؤال کرد. حضرت فرمود: ای معاذ! از مطلب بزرگی پرسش نمودی، آنگاه اشک از دیدگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) جاری شد و فرمود: ده گروه از امت من در ده صفت گوناگون وارد صحرای محشر می‌شوند که از سایر مسلمانان جدا هستند:

بعضی به صورت میمون، برخی به صورت خوک، بعضی پاها و صورتشان پایین به سوی محشر کشیده می‌شوند، برخی کور و لال، بعضی زبانشان را می‌چوند در حالی که عفونت از دهانشان سرازیر است و اهل محشر از کثافت دهان آنان ناراحت می‌شوند، برخی دست و پا بریده، بعضی بر شاخه های آتش آویخته، برخی بدبوتر از مردار گندیده و بعضی در پوشش آتشین وارد محشر می‌شوند و آنها عبارتند از:

- ۱- سخن چین، به صورت میمون.
 - ۲- حرامخواران، به صورت خوک.
 - ۳- ربا خواران، واژگون (پاها به طرف بالا و سرها به طرف زمین).
 - ۴- ستمگران، کور.
 - ۵- خودپسندها، کرو لال.
 - ۶- عالم بی عمل و قاضی ناحق، در حال جویدن زبان خود...
 - ۷- آزار دهندگان همسایه، دست و پا بریده.
 - ۸- خبر گزاران سلطان ظالم، آویخته به شاخه های آتش.
 - ۹- شهوت پرستان و عیاشان و آنان که حقوق الهی را پرداخت نمی کنند، بدبوتر از مردار گندیده.
 - ۱۰- متکبران و مغروران، در پوششی از آتش، در روز قیامت محشور خواهند شد.^(۱)
- پی نوشت:

۱- بحار الانوار: ج ۷، ص ۸۹.

بازرسی آموزشی

جواد طهماسبی (معاون آموزش و تحقیقات دادگستری استان لرستان و مدرس دانشگاه)

اشاره:

در بازرسی های آموزشی صورت گرفته توسط هیأت های بازرسی معاونت آموزش و تحقیقات ، مواردی از ایرادات قضایی در آرای محاکم و یا عدم رعایت مقررات توسط مدیران محترم دفاتر ملاحظه گردیده

که در هر شماره به یکی از موارد فوق پرداخته می شود. در این شماره که سومین مبحث می باشد، پیرامون ضابطه تشخیص جرایم تعزیری و بازدارنده بحث خواهیم کرد؛ از وظایف مدیران دفاتر نیز که موضوع بخش دوم این مقاله است ، به بررسی شیوه اخذ هزینه دادرسی دعاوی خواهیم پرداخت که میزان خواسته مشخص نیست.

بخش اول:

ضابطه جرایم تعزیری و بازدارنده ایراد:

در مورد اتهام سرقت غیر حدی ، مقررات ماده (۱۷۳) قانون آیین دادرسی کیفری جاری گردیده ؛ یعنی جرم ، بازدارنده تشخیص داده شده است و به لحاظ گذشت مواعد مندرج در این ماده ، قرار موقوفی تعقیب به لحاظ مرور زمان صادر گردیده است.

مقدمه:

بر اساس ماده (۱۲) قانون مجازات اسلامی، جرایم به پنج دسته تقسیم می‌شوند: حدود، قصاص، دیات، تعزیرات و بازدارنده. ضابطه تشخیص سه دسته اول و نیز تشخیص آنها از مجازاتهای تعزیری و بازدارنده مشخص است؛ اما کدام یک از جرایم تعزیری و کدام یک بازدارنده می‌باشد، مبهم است. تعریفی که در مواد (۱۶ و ۱۷) این قانون بیان شده است، ضابطه دقیقی برای جداسازی آنها و تعیین حدود هر یک ارائه نمی‌دهد. در این مقاله می‌خواهیم به بررسی این مجازاتها بپردازیم. امید است بتوان معیاری برای تشخیص آنها تبیین نمود.

فایده بحث:

چرا می‌خواهیم جرایم تعزیری و بازدارنده را از هم جدا نماییم؟
ثمره عملی تبیین معیار تشخیص این دو دسته از جرایم چیست؟ قانون گذار به شرح مواد فوق، دو عنوان جداگانه برای مجازاتهای تعزیری و بازدارنده انتخاب نموده است و در خلال بعضی از مواد دیگر این قانون گاهی این مجازاتها در کنار همدیگر ذکر شده اند؛ مثل ماده (۲۵) که مقرر می‌دارد:

« در کلیه محکومیت های (تعزیری و بازدارنده) حاکم می‌تواند اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را با رعایت شرایط زیر از دو تا پنج سال معلق نماید...»
مواد (۲۲ و ۴۲ و ۴۸) نیز از این دسته هستند.

در موارد دیگر صرفاً به مجازات تعزیری اشاره شده است؛ مثل ماده (۴۶) که مقرر می‌دارد:
« در جرایم قابل تعزیر هر گاه فعل واحد دارای عناوین متعدده جرم باشد مجازات جرمی داده می‌شود که مجازات آن اشد است» ماده (۷۲۶) نیز صرفاً به مجازاتهای تعزیری اشاره می‌نماید.
صرف نظر از اینکه تعزیر در موارد اخیر به معنی اعم شامل جرایم تعزیری و بازدارنده هر دو می‌گردد، یا صرفاً شامل جرایم تعزیری است،^(۱) آنچه فایده عملی تفکیک جرایم «تعزیری» و «بازدارنده» را ضروری نمود، ماده (۱۷۳) قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ است که فقط مجازاتهای «بازدارنده» را مشمول مقررات مرور زمان می‌داند و این مقررات شامل جرایم تعزیری نمی‌گردد. برای تفکیک این دو مجازات از یکدیگر، تحثی پیرامون ماهیت فقهی و قانونی آنها ضرورت دارد.

ماهیت جرایم تعزیری در شرع

تعزیر در لغت به معنای جلوگیری و بازداشتن (۲) و سرزنش کردن و نیز به معنی تأدیب آمده است.

ابن زهره در "الغنیه" تعزیر را این گونه به رشته تحریر کشیده است:

« بدان که تعزیر به خاطر انجام دادن کار زشت و اخلال نمودن نسبت به واجبی است که از طرف شارع حدی برایش تعیین نشده است. یا اینکه حدی معین گردیده ، اما شروط اقامه حد تکمیل نشده است. بنابراین نسبت به مقدمات زنا و لواط یعنی خوابیدن زیر یک پوشش ، هم آغوشی ، بوسیدن و نظایر اینها ، تعزیر اجرا خواهد شد. البته طبق نظر ولی امر از ده ضربه گرفته تا نود و نه ضربه تازیانه.^(۳) »

تعزیرات ، مجازاتهایی هستند که در شرع میزان مشخصی بای آنها تعیین شده و باید از میزان مجازات حد کمتر باشند و تعیین نوع و مقدار آن با توجه به شدت جرم و وضعیت مرتکب به نظر حاکم موکول شده است. بر خلاف حدود که موضوع هر حدی (نوع جرم) مشخص شده است، در تعزیرات گرچه در مواردی نوع جرم مشخص گردیده مثل سرقت صبی یا سرقت در علن؛ اما به صور کلی ، هر کس که مرتکب عمل حرامی شود حاکم می تواند وی را تعزیر نماید. محقق حلی در کتاب "شرایع" می نویسد:

« کل من فعل محرما او ترک واجبا فللا مام تعزیره... »

یعنی ؛ هر کس کار حرامی انجام دهد یا واجبی را ترک کند امام می بایست وی را تعزیر نماید... . در حدود در مورد هر جرم خاص ، نوع مجازات نیز تعیین شده است؛ مثلا زنای محصنه ، عقوبت رجم و سرقت ، عقوبت قطع ید را خواهد داشت. اما در مورد تعزیرات ، نوع مجازات تعیین نگردیده و به نظر حاکم واگذار شده است.^(۴) در هر صورت ، تعیین مقدار و اندازه مجازات تعزیری به حاکم واگذار شده است تا در جرایم غیر حدی و محرمات شرعی^(۵) با رعایت تناسب بزه ارتكابی و وضعیت متهم میزان کیفر را مشخص نماید.

اینکه آیا مجازات بازدارنده نیز داخل مجازاتهایی تعزیری است یا خیر ، موضوع بحث بعدی است.

مجازاتهای بازدارنده در شرع

در شرع چهار نوع مجازات پیش بینی شده است "حدود، قصاص ، دیات و تعزیرات؛ و تفکیکی بین جرایم تعزیری و بازدارنده صورت نگرفته است. یکی از معانی تعزیر همان (بازداشتن - بازدارندگی) است.

در کتاب "الفقه علی المذاهب الاربعه" آمده است که: «التعزیر مصدر عزز و عو الرد و المنع» منع قوله تعالى (و تعزروه) ای تدفعوا العدو عنه و تمنعوه...^(۶)

یعنی؛ تعزیر مصدر عزز است که به معنی «بازداشتن» و جلوگیری می‌باشد، نظیر کلام خداوند (و تعزروه) یعنی دشمن را از وی دفع می‌کنید...

فقهاء به «احکام سلطاینه» اشاره نموده اند و آن شامل الزامات و تکالیفی است برای حفظ سیانت اجتماع و رعایت حقوق عامه و ایجاد نظم و استحکام روابط اجتماعی که از سوی حکومت وضع می‌گردد، و ممکن است برای نقض این تکالیف، مجازات نیز پیش بینی شود. همان طوری که سایر حکومتها از چنین اختیاری برخوردار هستند، حکومت اسلامی نیز باید دارای این حق باشد تا بتواند طبق مقتضیات زمان و برای رعایت حقوق مستحده کارایی لازم داشته باشد. بدیهی است بسیاری از مسائلی که امروزه ضرورت جرم انگاری آنها بر کسی پوشیده نیست، مثل مقررا راهنمایی و رانندگی و جرایم مواد مخدر، سابقه شرعی ندارند.

اعمالی که شرعا فاقد سابقه نهی صریح و حرمت هستند و بنا به ضرورت مصالح موجود در جامعه باید جرم انگاری شوند، بر اساس نظر قاطبه فقها، همان جرایم تعزیری می‌باشند. اما قانونگذار مابین این دسته از جرایم و تعزیرات شرعیه - به شرحی که گذشت - قائل به تفکیک شده. ضابطه این تعلکیک چیست؟

برای تبیین این ضابطه، بررسی تعاریف جرایم تعزیری و بازدارنده در مقررات قانونی جمهوری اسلامی ضرورت دارد.

جرایم تعزیری در قوانین کیفری

قانونگذار در مقررات ذیل، مجازاتهای تعزیری را تعریف نموده است.

۱- ماده (۱۶) قانون مجازات اسلامی:

«تعزیر، تأدیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم واگذار شده است، از قبیل حبس و جزای نقدی و شلاق که میزان شلاق بایستی از مقدار حد کمتر باشد.»

۲- تبصره ماده (۲) قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸:

« تعزیرات شرعی عبارت است از مجازاتی که در شرع مقدس اسلام برای ارتکاب فعل حرام یا ترک واجب بدن تعیین نوع و مقدار مجازات ، مقرر گردیده و ترتیب آن به شرح مندرج در قانون مجازات اسلامی می‌باشد.» در خصوص تعاریف فوق نکات ذیل قابل ذکر است.

۱- تعریف مندرج در ماده (۱۶) قانون مجازات اسلامی تقریباً همان تعریفی است که در فقه از تعزیر بیان شده است.

۲- تعریف قانون آیین دادرسی کیفری از جرایم تعزیری با ضوابط قانونی فعلی قابلیت تطبیق بیشتری دارد؛ زیرا ، اولاً: قید شرعی را به تعزیرات اضافه نموده است و بر این اساس می‌توان قائل به تعزیرات غیر شرعی یعنی همان مجازات را به قانون مجازات اسلامی محول نموده ، به به نظر حاکم ، که این با قوانین مصوب که حدود و ثغور تعزیرات را تعیین نموده اند، قابل تطبیق است.

ثالثاً: به فعل حرام یا ترک واجب اشاره نمود. که این دلیل دیگری است برای تفکیک بین تعزیرات شرعی که سابقه حرمت شرعی دارند و در قانون مجازات اسلامی به صورت مصوب در آمده اند از مجازات های بازدارنده که ناظر به تکالیف حکومتی می‌باشند بدون سابقه حرمت شرعی.

با عنایت به مراتب فوق ، می‌توان گفت، مجازات (تعزیری) همان تعزیرات شرعی می‌باشند که از نظر شرع حرام ، ولی جز برای برخی موارد از آنها مجازات معینی مقرر نشده است، این اعمال ممکن است در شرع مقدس به یکی از صور ذیل باشند.

۱- مواردی که شرع مقدس برای جرایم نوع و گاهی حدود میزان تعزیر را مشخص کرده است؛ مثل کسی که در روز ماه رمضان با زن خود آمیزش کند که به بیست و پنج تازیانه محکوم می‌گردد یا زن و مردی که زیر یک پوشش یافت شوند هر کدام نود و نه تازیانه می‌خورند.

۲- مواردی که به طور کلی قید شده است ، تعزیر می‌شود. مثل دو زن که زیر یک پوشش می‌خوانند و یا کودکی که سرقت می‌نماید و نیز کسی که در انتظار عمومی دست به دزدی می‌زند، به صورت کلی گفته شده است که تعزیر می‌شوند و حدودی برای تعزیر تعیین نشده است.

۳- مواردی که بدون اشاره به نوع گناه به طور کلی قید شده است که مرتکب گناه تعزیر می‌شود. امام خمینی در تحریر الوسیله می‌فرماید:

« هرکسی یکی از واجبات را ترک کند، یا یکی از محرمات را مرتکب شود، بر امام علیه السلام ، یا نائب اوست که وی را به کیفر تعزیر برساند به شرط آنکه (ترک واجب ، یا فعل حرام) از گناهان کبیره باشد.» گفتار مشابه این در کلام محقق حلی بوه که قبلاً بیان گردید.

با عنایت به مراتب فوق ، و در نظر گرفتن تعریف تعزیرات شرعی در تبصره ۱ ماده (۲) قانون آیین دادرسی کیفری ، می‌توان گفت ، چنانچه برای عملی در قوانین کیفری مصوب مجازات تعیین شده باشد و آن عمل مشمول یکی از سه شق فوق گردد؛ مجازات آن تعزیری است و در

غیر این صورت مجازات بازدارنده می‌باشد. برای روشن شدن بهتر مفهوم مجازات بازدارنده به بررسی تعاریف این مجازات می‌پردازیم.

جرایم بازدارنده در قوانین کیفری

اولین بار در ماده یک قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو مصوب ۱۳۶۸، مجازات بازدارنده به عنوان دسته پنجم از مجازاتهای قانونی مورد توجه قانونگذار قرار گرفت، بدون اینکه تعریفی از این مجازات بیان شود و یا تفاوت آن با مجازات تعزیری مورد توجه قرار گیرد.

در سال ۱۳۷۰، قانونگذار تقسیمات چهارگانه مجازات، یعنی حدود، قصاص، دیات و تعزیرات را که در مقررات قبلی وضع شده بود با اضافه نمودن مجازات بازدارنده، به پنج دسته افزایش داده و در ماده (۱۷)، مجازات بازدارنده را این گونه تعریف نمود:

« مجازات بازدارنده، تأدیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع در قبال تخلف از مقررات و نظامات حکومتی تعیین می‌گردد؛ از قبیل حبس، جزای نقدی، تعطیل محل کسب، لغو پروانه و محرومیت از حقوق اجتماعی و اقامت در نقطه یا نقاط معین و مانند آن.» چنانچه صرفاً به نوع مجازات توجه شود، ملاحظه می‌گردد که مجازات حبس و جزای نقدی که قسمت اعظمی از مجازاتهای پیش بینی شده در مقررات کیفری را شامل می‌شوند، در این ماده به عنوان مجازات « بازدارنده » پیش بینی شده اند، در حالی که همین مجازاتها در ماده (۱۶)، مجازات تعزیری محسوب گردیده اند. بنابراین، برای تفکیک این دو مجازات؛ یعنی « تعزیری » و « بازدارنده » باید دنبال ضابطه دیگری غیر از ماهیت مجازات بود. بدیهی است در این مورد بجز ماهیت جرم ارتكابی (پیش بینی شده در قانون) ضابطه دیگری قابل تصور نیست.

بر این اساس طع برای تشخیص اینکه جرایم مقرر در قانون، تعزیری هستند یا بازدارنده باید ماهیت جرم یعنی فعل یا ترک فعل ممنوعه قانونی را مورد توجه قرار داد؛ زیرا توجه صرف به مجازات، ما را به سرانجام مطلوبی رهنمون نخواهد شد. همانطوری که هیأت محترم دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۵۹۰ مورخ ۱۳۷۲/۱۱/۵ که بر اساس نوع مجازات در صدد توصیف مجازاتهای بازدارنده بر آمده مرتکب اشتباه فاحش گردید. متن رأی وحدت رویه این است:

« مجازات‌های بازدارنده مذکور در ماده (۱۷) قانون مجازات اسلامی مصوب هشتم مرداد ۱۳۷۰ ، به ضرورت حفظ نظم و مصلحت اجتماع درباره کسانی اعمال می‌شود که مرتکب جرم عمدی شده و تعیین مجازات تعزیری مقرر در قانون برای تنبیه و تنبه مرتکب کافی نباشد که در این صورت ، دادگاه می‌تواند بر طبق ماده (۱۹) قانون مجازات اسلامی ، مجازات در حکم خود قید نماید و تعیین حداکثر مجازات تعزیری مانع تعیین مجازات بازدارنده نمی باشد. بنابراین رأی شعبه دوازدهم دیوان عالی کشور که نتیجتاً با این نظر مطابقت دارد، صحیح تشخیص داده می‌شود. این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

برای روشن شدن اشتباهات رأی وحدت رویه توجه به آرای که رأی بر اساس آن صادر شده است ، ضروری است. در دو پرونده که موضوع آنها جرم منافی عفت تعزیری بوده ، دادگاه بدوی علاوه بر مجازات قانونی ، مرتکبین را به اقامت اجباری موضوع ماده (۱۹) ق.م.ا نیز محکوم می‌نمایند در مرحله تجدید نظر ، یکی از آرای نقض شده و تعیین مجازات تتمیمی را در خصوص این جرم ، خلاف قانون دانسته و رأی دیگر تأیید می‌شود، موضوع جهت تعیین وحدت رویه در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح می‌گردد ؛ و منجر به صدور رأی فوق می‌شود. قابل ذکر است ، در این آرا هیچ اشاره‌ای به جرایم بازدارنده و یا هیچ استنادی به ماده (۱۷) ق.م.ا نشده است.

اما ایرادات وارد بر رأی:

۱- ملاحظه می‌گردد ، آرای که اساس رأی وحدت رویه می‌باشند ، هیچ ارتباطی به بحث مجازات بازدارنده یا تعزیری ندارند بلکه موضوع مجازات‌ها تتمیمی است.

۲- صادر کنندگان رأی صرفاً به معنی لغوی (بازدارنده) توجه داشته اند، غافل از اینکه این نوع مجازات در قانون تعریف خاصی ندارد.

۳- در ماده (۱۷) ق.م.ا ، حبس و جزای نقدی به عنوان مجازات بازدارنده پذیرفته شده اند. حال اگر رأی وحدت رویه را بپذیریم که مجازات بازدارنده را همان مجازات تتمیمی دانسته ، باید قایل به این شویم که در مقام تتمیم مجازات اصلی می‌توان مرتکب را به حبس و یا جزای نقدی به عنوان تکمیل مجازات اصلی محکوم نمود! حبس با چه حد؟ جزای نقدی تا چه مبلغی؟ اینها سوالاتی است که باید از هیأت عمومی محترم دیوان عالی کشور پرسیده شود.

۴- در صدر رأی قید شده: (مجازات‌های بازدارنده... به ضرورت حفظ و مصلحت اجتماع درباره کسانی اعمال می‌شود که مرتکب جرم عمد شده و تعیین مجازات تعزیری برای تنبیه مجرم کافی نباشد).

۵- با توجه به اینکه در آرای اصلی مورد اختلاف اشاره‌ای به مجازات بازدارنده نشده است و دیوان عالی کشور نیز در متن رأی وحدت رویه، به ماده (۱۹) ق.م.ا اشاره داشته، لذا اگر به جای کلمه بازدارنده از همان مجازات تتمیمی استفاده می‌شد و این ترکیب نامتجانس از مواد (۱۹) و (۱۷) ارائه نمی‌گردید، بسیار مطلوبتر بود. با توجه به اینکه آرای وحدت رویه برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع هستند و از طرفی، چنانچه مجازاتهای بازدارنده را به مضمون مندرج در این رأی تفسیر کنیم، جایی برای اعمال ماده (۱۷۳) قانون آیین دادرسی کیفری، یعنی تأسیس حقوقی مهم و ضروری مرور زمان باقی نمی‌ماند؛ زیرا طبق این رأی وحدت رویه، مجازات بازدارنده، مجازاتی است که در مورد جرایم عمدی علاوه بر مجازاتی است که با این تفسیر مرور زمان صرفاً در مورد مجازاتهای بازدارنده پذیرفته شده است و با این تفسیر، فقط مجازاتهای تتمیمی نیز اختیاری است، قاضی چنانچه نخواهد اعمال نماید نیازی به استفاده از مرور زمان ندارد، تنها مجازاتهای تتمیمی که قبلاً مورد لحوق حکمی قرار گرفته اند و اجرا نشده اند مشمول مرور زمان اجرا می‌گردند و لاغیر.

حال این رأی وحدت رویه را چگونه باید تحلیل کرد تا بتوان مجازاتهای بازدارنده را به مفهوم قانونی خود معرفی نمود تا برای دادرسان محترم مشخص گردد. مجازاتهای بازدارنده که مشمول مرور زمان می‌گردند، کدامند؟

در ابتدا باید گفت، زمان صدور رأی وحدت رویه، سابق بر تاریخ تصویب ماده (۱۷۳) قانون آیین دادرسی کیفری است و این رأی ناظر به تعیین ضابطه مجازاتهای بازدارنده و تعزیری جهت شمول یا عدم شمول مقررات مرور زمان نبوده از سوی دیگر، در هر رأی وحدت رویه دو دسته استدلال یا اظهار نظر قضایی وجود دارد:

دسته اول، اظهارات چینی است که توسط قضات صادر کننده رأی بدون اینکه ارتباط مستقیمی با موضوع دعوا داشته باشد جهت تقویت حکم اصلی رأی و توجیه آن بیان شده است. دسته دوم، استدلالی است که مبنای اصلی و یا به عبارتی حکم رأی را تشکیل می‌دهد. در حقوق انگلستان در کیسهای (کامن لو) از شق اول به عنوان ^(۷) (Obitar dictum) و از شق دوم به عنوان (ratio decidendi) تعبیر می‌شود.

آنچه برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است استدلال اصلی رأی؛ یعنی

همان حکم رأی وحدت رویه است، نه استدلال و اظهارات چینی، که برای توجیه مؤدی اصلی بیان می‌گردد. در رأی وحدت رویه مورد بحث با توجه به آرای که مبنای ایی رأی می‌باشند، آنچه که حکم اصلی رأی را تشکیل می‌دهد و لازم الاتباع است، عبارت است از تجویز صدور حکم تتمیمی موضوع ماده (۱۹) ق.م.ا. در خصوص جرایم منافی عفت، اینکه از مجازات های بازدارنده مذکور در ماده (۱۷) ق.م.ا. به عنوان متهم مجازات عمدی تعبیر نموده استدلال فرعی و غیر مستقیم رأی وحدت رویه است که جدای از حکم اصلی رأی بوده و لازم الاتباع نمی باشد. نکته آخر آنکه، مغایرت این استدلال با تعریف مجازات بازدارنده در ماده (۱۷) محرز است.

نتیجه گیری:

حال که رأی وحدت رویه مورد نظر معیار صحیحی برای تفکیک جرایم تعزیری از بازدارنده نمی باشد. از طرفی، قائل شدن به این نظر که کلیه مجازاتهای کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی بازدارنده محسوب می‌شوند.^(۹) با تقسیم بندی جرایم به شرح مواد (۱۲) و (۱۷) ق.م.ا. و ضابطه بیان شده در قانون برای جرایم تعزیری و بازدارنده و فلسفه تفکیک این جرایم از همدیگر مغایرت دارد؛ زیرا قانونگذار با این تفکیک خواسته که مقررات حقوق عرفی را بهتر از گذشته و با انبساط ید بیشتری در مورد مجازاتهای بازدارنده اعمال نماید، با در نظر گرفتن سوابق و ریشه های فقهی موضوع و تعاریف پیش بینی شده در قانون می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

۱- منظور از جرایم تعزیری همان تعزیرات شرعی است که در شرع مقدس پیش بینی شده است. بدین شکل که در مقررات شرعی یا صراحتاً برای آنها تعزیر تعیین شده با ذکر نوع و گاهی مقدار تعزیر، یا به طور کلی قید شده است که مرتکب این عمل تعزیر می‌شود یا عمل مورد نظر جزء محرمات شرعی است و قانونگذار در قالب قانون مصوب برای مرتکب این فعل حرام، مجازات تعیین نموده است.^(۱۰) ۲- در شرع مقدس تعیین میزان کیفر در جرایم تعزیری به نظر حاکم واگذار شده است (بما زاه الحاکم) اما در قوانین فعلی بخشی از این اختیار حاکم به قانونگذار واگذار گردیده و برای جرایم تعزیری نیز حد و مرزی به صورت حداقل و حداکثر پیش بینی شده است.

۳- جرایم (بازدارنده) اعمالی هستند که در شرع مقدس فاقد حکم خاصی (به عنوان عقوبت یا حرمت) می‌باشد و از ناحیه حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع به عنوان مقدمات و نظامات حکومتی وضع شده و افراد ملزم و مکلف به رعایت آنها می‌باشند. ناقضین این نظامات مکلف به تحمل مجازات مقرر قانونی هستند.

۴- حرمت جرایم تعزیری ابدی است، گرچه ممکن است به علت موضوعیت نداشتن یا هر علت دیگری در قالب قوانین کیفری به عنوان جرم پیش بینی نشوند؛ اما مقتضیات زمان، رکن لاینفک جرایم بازدارنده است، ممکن است قانونگذار، زمانی آنها را جرم و زمان دیگری با جرم زدایی آنها را مباح اعلام نماید.

پیشنهادهای اصلاحی:

حال که برای تفکیک جرایم بازدارنده از تعزیرات شرعی باید به سوابق شرعی رجوع نمود و چنانچه موضوع از نظامات حکومتی باشد آن را بازدارنده دانست؛ این سؤال مطرح است که آیا این تکلیف برای قضات مأذون و غیر مجتهد در امور شرعی تکلیف شاقی نیست؟ و با در نظر گرفتن وضعیت فعلی محاکم قضایی، فرصت و توان این تفحص را دارند؟ و از طرفی، تشخیص این موضوعات کار را دشوار و موجبات اتخاذ تصمیم های ناهمگون را فراهم نمی آورد؟ بنابراین بهتر است اهل فن با بررسی کلیه جرایم، آنها را به دو دسته تقسیم نمایند؛ مواردی که حرمت شرعی دارد، در فصل جداگانه ای تحت عنوان تعزیرات شرعی سایر موارد، یعنی نظامات حکومتی را در فصل مستقل دیگری به نام جرایم بازدارنده دسته بندی نمایند تا قضات به راحتی بتوانند با مراجعه به این فصول، حکم هر قضیه را تشخیص دهند، امید اینکه در اصلاحات آتی قانون مجازات اسلامی این مراتب مدنظر قرار بگیرد.

بخش دوم: وظایف مدیران دفاتر

ایراد:

در پرونده هایی که خواسته آنها مالی است و میزان خواسته مشخص نبوده و می بایست در خلال رسیدگی با جلب نظر کارشناس تعیین گردد، یا هزینه دادرسی معادل دعاوی غیرمالی اخذ شده است یا خواهان قید نموده است؛ فعلا مقوم به... ریال و نهایتا با جلب نظر کارشناس میزان خواسته تعیین گردد.

پاسخ:

تکلیف این مورد بند "۱۴" از ماده (۳) قانون نحوه وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین پیش بینی شده است، این بند مقرر می دارد:

« در صورتی که قیمت خواسته در دعاوی غیر مالی و درخواست در موقع تقدیم دادخواست مشخص نباشد، مبلغ دو هزار ریال تمبر الصاق و ابطال می‌شود و بقیه هزینه دادرسی بعد از تعیین خواسته و صدور حکم دریافت خواهد شد و دادگاه مکلف است قسمت خواسته را قبل از صدور حکم مشخص نماید.»

این موضوع در قانون آیین دادرسی مدنی سابق نیز در ماده (۶۸۶) پیش بینی شده بود و بر این اساس، هر کجا تعیین میزان خواسته مشخص نیست در ابتدای امر باید مبلغ دو هزار ریال به عنوان هزینه دادرسی اخذ و بعدا دادگاه مکلف است میزان خواسته را تعیین و بر اساس آن هزینه دادرسی را اخذ نماید مگر اینکه دعوا راجع به اموال منقول باشد که طبق قسمت آخر بند "ج" همان قانون باید هزینه دادرسی طبق قیمت منطقه‌ای وصول شود. این بند مقرر می‌دارد: «دعاوی غیر منقول و خلع ید از اعیان غیر منقول از نقطه نظر صلاحیت، ارزش خواسته همان است که خواهان در دادخواست خود تعیین می‌نماید؛ لکن از نظر هزینه دادرسی باید مطابق ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه تقویم و بر اساس آن هزینه دادرسی پرداخت شود.»

پی نوشت ها:

۱- در این مورد سؤالاتی بدین شرح مطرح است که آیا معاونت در جرم مشمول مجازات بازدارنده می‌شود یا خیر؟ زیرا در ماده (۷۲۶) ق.م.ا فقط به جرایم تعزیری اشاره می‌کند و نیز همین سؤال در مورد ماده (۴۶) مطرح است. در این مقاله مجال بررسی این موضوعات نیست.

۲- ابن اثیر - النهایه فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۲۲۸

۳- نقل از دکتر سید مصطفی محقق داماد - قواعد فقه (بخش جزایی) ص ۲۰۵.

۴- بعضی از فقها معتقدند که مجازات تعزیری صرفا از نوع تازیانه است. در این نوشته مجال پرداختن به این نظرات نیست. جهت مطالعه بیشتر به قواعد فقه دکتر سید مصطفی محقق داماد، مباحث تعزیرات مراجعه شود.

۵- نگارنده معتقد است محرمات شرعی در وضعیت فعلی نظام قضایی کشور در صورتی قابل تعزیر هستند که در قالب قانون برای آنها عقوبت تعیین شده باشد. و اصل (۱۶۷) قانون اساسی و ماده (۲۱۴) قانون آیین دادرسی کیفری را منصرف از موضوع داشته و نمی‌توان بر اساس آنها برای محرماتی که مورد نظر قانون گذار نبوده اند تعزیر تعیین نمود.

۶- الجزیری - الفقه علی المذاهب الاربعه، ج (۵) ص ۳۱۷.

۷- فرهنگ حقوقی - انگلیسی به فارسی - بهمن کشاورز - انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۶، ص ۱۵۸.

۸- همان - ص ۱۹۷.

۹- در این خصوص به نظریه شماره ۶۷۵۵ - ۷۸/۶/۱۰، اداره حقوقی که کلیه مجازاتهای کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی را مشمول مرور زمان می‌داند مراجعه شود.

۱۰- نگارنده معتقد است با توجه به اینکه در تعزیرات شرعی تعیین نجازات به حاکم واگذار شده است و (بما یراه الحاکم) تعیین تعزیر می‌شود و از طرفی، این نکته مهم که، قانونگذار می‌تواند در قوانین مصوب حدود تعزیرات شرعی را مشخص نماید، پذیرفته شده است. لذا منعی جهت تدوین و اعمال مقررات مرور زمان در خصوص جرایم تعزیری وجود ندارد. بدیهی است آنچه فعلا از سوی قانونگذار پذیرفته شده است اعمال این مقررات در خصوص جرایم بازدارنده است.

هفتصد درود خداوند

روزی پیغمبر خدا « صلی الله علیه و آله » به امیر المؤمنین « فرمود: یا علی ! میخواهی تو را به چیزی مژده بدهم؟ » علی عرض کرد: بلی ، پدر و مادرم به قربانت ! تو همیشه مژده دهنده هر چیزی بودی. فرمود جبرئیل نزد من آمد و از امر عجیبی مرا خبر دار. علی پرسید: امر عجیب چه بود؟

فرمود: جبرئیل خبر داد که هر کسی از دوستان من ، بر من توأم با خاندانم صلوات بفرستد ، درهای آسمان به روی وی گشوده می شود و فرشتگاه هفتاد صلوات به او میفرستند و اگر گناهکار است گناهانش می ریزد و خداوند متعال به او خطاب می کند: « لبیک یا عبدی و سعدیک » سپس به فرشتگان می فرماید: « ملائکان من ! شما به او هفتاد صلوات فرستادید ، اما من بر او هفتصد صلوات می فرستم. »^(۱)

پی نوشت:

۱- بحارالانوار: ج ۹۴، ص ۵۶.

آسیب شناسی قوانین

(حق یا حکم بودن اختیار رجوع در طلاق رجعی)

ماده قانونی: ماده (۱۱۴۸) قانون مدنی: « در طلاق رجعی برای شوهر در مدت عده حق رجوع است.»

نوع اشکال: ابهام

توضیح:

بر خلاف طلاق بائن که برای شوهر حق رجوع وجود ندارد و با وقوع طلاق رابطه زوجیت بین زن و شوهر قطع می‌شود^(۱)، در طلاق رجعی برای شوهر حق رجوع وجود دارد و شوهر می‌تواند در مدت عده طلاق رجوع کرده و رابطه زوجیت خود را با زوجه بدون نیاز به نکاح مجدد از سر گیرد. بنابراین، در نظر قانونگذار قانون مدنی، رجوع یک عمل حقوقی یک جانبه (ایقاع) است که به وسیله اراده شوهر به برگرداندن زوجیت سابق به شرط مقرون بودن به لفظ یا فعلی که دلالت بر رجوع بنماید، واقع می‌شود.^(۲) نکته‌ای که موجب ابهام ماده (۱۱۴۸) ق.م.شده است این است که

آیا حق رجوع مانند حق فسخ در معاملات، یک حق قابل اسقاط است و یا این که حق رجوع یک حکم است به نحوی که اختیار رجوع از طلاق تا پایان عده برای شوهر باقی خواهد بود و هیچ قرارداد یا عمل حقوقی دیگری نمی تواند آن را از بین ببرد؟ به عبارت دیگر، آیا شوهر می تواند حق رجوع در عده رجعیه را ابتدائاً و یا در ضمن عقد لازم و یا به صورت صلح، از خود اسقاط نموده و در فرض اسقاط، باز هم برای شوهر حق رجوع است؟

الف - از آنجایی که رجوع از حقوق زوج است، بنابراین شوهر می تواند حق رجوع را ابتدائاً اسقاط و یا در ضمن عقد لازمی سقوط آن را شرط بنماید. برخی از حقوق دانان تصریح دارند که از کلمه «حق» مذکور در ماده (۱۱۴۸) ق.م. می توان استنباط نمود که قانون مدنی هم قایل به جواز اسقاط حق رجوع در طلاق رجعی است.^(۳)

دیگر این که اگر بپذیریم هدف قانونگذار از ایجاد (حق رجوع) این است که می خواهد از حقوق خصوصی و حاکمیت اراده شوهر حمایت کند و او را مسلط بر سرنوشت خانواده سازد، در این صورت باید گفت اختیاری که به شوهر داده شده، حق اوست و او می تواند از حق خود گذشته و آن را ابتدا اسقاط نموده و یا در ضمن عقد لازمی اسقاط آن را شرط بنماید.

بعضی دیگر از حقوق دانان نیز هر چند تصریح به حق - و نه حکم - بودن (حق رجوع) ننموده، لکن از آنجایی که قایل به سکوت قانون مدنی در این مورد شده و معتقد به اصل آزادی اراده و حکومت مواد (۱۰) و (۷۵۴) ق.م. هستند، می توان فهمید که اسقاط حق رجوع را در طلاق رجعی قبول دارند و حق رجوع را یک حق می دانند و نه یک حکم که قابل اسقاط نباشد.^(۴)

ب - در مقابل نظر مذکور عده ای دیگر از حقوق دانان قایلند که هدف اصلی از ایجاد «حق رجوع» پیشگیری از انحلال خانواده و تأمین منافع عمومی است و در واقع این اختیار پرتوی از قانون است که به دلیل موقعیت اجتماعی زوج به وجود آمده و تسلطی نیست که از آن کسی باشد و او بتواند به این و آن واگذار و یا به کلی از آن بگذرد.

خانواده (سازمان حقوقی) ویژه‌ای است که حاکمیت اراده، جزیه طور محدود و استثنایی، در آن راه ندارد. بنابراین، از کلمه (حق ۹ که در ماده (۱۱۴۸) ق.م. به کار رفته و از این که در قالب طلاق (خلع و مبارات) می‌توان اختیار رجوع را از بین برد. نمیتوان نتیجه گرفت که رجوع مانند حق فسخ در معاملات، در اختیار مرد است و می‌تواند آن را به زن صلح کند یا ساقط نماید.^(۵) بنابراین، رجوع در طلاق از قوانین آمره و یک حکم است که برای برقراری نظم اجتماعی تأسیس شده است و قابل اسقاط نیست و در فرض اسقاط، باز برای شوهر اختیار رجوع از طلاق تا پایان عده است. پس کلمه (حق) در ماده (۱۱۴۸) ق.م. در معنی حقیقی خود استعمال نشده است.

علاوه بر دلیل مذکور در مورد حکم بودن (حق رجوع)، ممکن است دلایل ذیل نیز قابل طرح باشد:

۱- ممکن است گفته شود قانون مدنی در ماده (۱۱۴۹) تحقق رجوع در طلاق را مشروط به قصد رجوع دانسته است و این اشتراط، دلیل بر حکم بودن (حق رجوع) است. زیرا در اعمال حق شخصی احتیاجی به قصد نیست و صرف لفظ یا فعلی که دلالت بر اعمال حق کند، کفایت می‌کند.^(۶)

در پاسخ به سخن مذکور میتوان گفت که اولاً: عده‌ای از فقها مقرون بودن رجوع در طلاق را با قصد رجوع لازم ندانسته و قائل هستند که در صورتی که شوهر در هنگام رجوع در طلاق، قصد رجوع هم ننماید، باز رجوع تحقق می‌یابد.^(۷) و ثانیاً: این سخن که در اعمال حق شخصی نیازی به قصد نیست، به صورت

کلی قابل قبول نمی‌باشد، چرا که مثلاً در تعضی اعمال حقوقی - مانند بیع - با این که یک حق شخصی است ولی در آن قصد لازم است.^(۸)

۲- قانونگذار در ماده (۱۱۴۳) ق.م. طلاق را بر دو قسم بائن و رجعی تقسیم نموده است که با توجه به این تقسیم به نظری می‌رسد که اسقاط (حق رجوع) اگر موجب بائن شدن طلاق رجعی شود، در این صورت موجب تغییر ماهیت طلاق به دست خد فرد خواهد بود که پذیرش این سخن مشکل و بعید است و اگر ماهیت طلاق بر رجعی بودن باقی باشد، در این صورت می‌بایست دیگر آثار طلاق رجعی را داشته باشد و حال آنکه تمامی آثار دیگر طلاق رجعی است و با اسقاط (حق رجوع) آثار دیگر نیز به دنباله اثر اصلی از بین می‌رود.

۳- به نظر می‌رسد حق بودن رجوع با حاکمیت تقسیم طلاق به رجعی و بائن چندان سازگار نیست. در مقابل دلیل دون و سوم برای حکم بودن (حق رجوع) می‌توان به این نکته اشاره نمود که اصل این سخن - اسقاط حق رجوع در طلاق رجعی موجب تغییر ماهیت طلاق از رجعی به بائن می‌شود، مورد قبول همه نبوه و بلکه در آن اختلاف وجود دارد؛ چرا که عده‌ای از حقوق دانان هر چند قایل به اسقاط حق رجوع در طلاق رجعی هستند ولی معتقدند که این اسقاط موجب تغییر ماهیت طلاق رجعی نشده و بقیه آثار دیگر طلاق رجعی همچنان باقی خواهد ماند؛ زیرا آثار دیگر فرع اثر قابلیت رجوع نیست تا با اسقاط این اثر در طلاق رجعی، آثار دیگر نیز از بین برود.^(۹) بنابراین با توجه به برداشت‌های متفاوت از ماده (۱۱۴۸) ق.م. می‌توان گفت که این ماده در مورد حق یا حکم بودن (حق رجوع) ابهام دارد. در فقه نیز در امکان اسقاط حق رجوع در طلاق رجعی و یا عدم آن، دو نظر در بین فقها وجود دارد:

الف - حق رجوع بک حکم شرعی است و قابل اسقاط نیست.^(۱۰)

ب- رجوع حق است و می‌توان آن را اسقاط نمود.^(۱۱)

حال در صورتی که اختیار رجوع در طلاق حق و قابل اسقاط باشد، این سؤال مطرح است که در صورت اسقاط حق رجوع توسط شوهر، آیا اساساً ماهیت طلاق رجعی به طلاق بائن تبدیل خواهد گشت یا این که ماهیت طلاق رجعی به طلاق بائن تبدیل نمی‌گردد و ساز آثار و احکام طلاق رجعی - غیر از رجوع - به حال خود باقی است؟ برای پاسخ به سؤال مزبور، ابتدا باید به این سؤال پاسخ داده شود که رابطه حق رجوع با سایر آثار طلاق رجعی چیست؟

در تبیین و توضیح سؤال اخیر باید آثار طلاق رجعی را نام ببریم.

آثار طلاق رجعی عبارت است از:

۱- حق رجوع شوهر در مدت عده به زوجه مطلقه رجعی.^(۱۲)

۲- برخورداری زوجه مطلقه از حق نفقه در مدت عده.^(۱۳)

۳- توارث زوجین از یکدیگر.^(۱۴)

۴- عدم جواز ازدواج زوج با خواهر زوجه مطلقه قبل از انقضای عده.^(۱۵)

۵- زنای با زنی که در عده رجعیه است موجب حرمت ابدی است.^(۱۶)

۶- استیذان زوجه مطلقه اززوج در خروج از منزل.

با توجه به آثار طلاق رجعی سؤال این است که آیا در طلاق رجعی، اثر اول - یعنی حق رجوع شوهر در مدت عده به زوجه مطلقه رجعیه - درعرض آثار دیگر است که در صورت اسقاط اثر اول، آثار دیگر باقی مانده و از بین نرود، و یا این که اساساً آثار دیگر طلاق رجعی متفرع و برگرفته از اثر اول است به نحوی که با اسقاط و از بین رفتن اثر اول، آثار دیگر نیز خود به خود به دنباله آن از بین خواهد رفت و ماهیت طلاق رجعی به طلاق بائن تبدیل خواهد شد؟ به عبارت دیگر، در صورتی که شوهر حق رجوع خود را ابتدائاً و یا در ضمن عقد لازم و یا به صلح، اسقاط کند آیا طلاق رجعی در حکم طلاق بائن خواهد بود و آثار طلاق بائن بر آن جاری می‌گردد - یعنی تمامی آثار طلاق رجعی از آن برطرف می‌شود- و یا این که ماهیت طلاق رجعی تغییر نکرده و از هر جهت به حکم طلاق بائن تبدیل نخواهد گردید- یعنی طلاق رجعی فقط اثر اول خود را از دست می‌دهد و نه بقیه آثار را؟ - در این خصوص دو نظر قابل طرح است:

الف - اسقاط حق رجوع فقط از اعاده زوجیت سابق جلوگیری می‌نماید ولی طبیعت طلاق رجعی را تغییر نداده و احکام و آثار دیگر آن را الغا نمی‌کند.^(۱۷)

ب- در صورت اسقاط حق رجوع و یا صلح بر آن، الحاق حکم طباق بائن به طلاق رجعی تعید نیست، اما اگر نذر کند که رجوع ننماید و یا در ضمن عقد لازم، شرط عدم رجوع نماید در این صورت اطلاق طلاق بائن بر طلاق رجعی صحیح نیست.^(۱۸)

پاسخ به سؤال اخیر در احکام اطلاق قضایی نیز مؤثر است. زیرا در طلاق قضایی این بحث مطرح است که چنانچه طلاق به درخواست زوجه و از ناحیه حاکم علی رغم اراده شوهر واقع گردد، آیا ماهیت چنین طلاق، بائن است یا رجعی؟

بعضی از نویسندگان^(۱۹) قایل به رجعی بودن طلاق قضایی شده و از بین احکام طلاق رجعی، فقط حق رجوع را منتفی دانسته‌اند.^(۲۰)

پی نوشت ها:

۱- ماده (۱۱۴۴) ق.م. «در طلاق بائن برای شوهر حق رجوع نیست.»

- ۲- ماده (۱۱۴۹) ق.م. « رجوع در طلاق به هر لفظ یا فعلی حاصل می‌شود که دلالت بر دجوع کند مشروط بر این که مقرون به قصد رجوع باشد.»
- ۳- سید حسن امامی، حقوق مدنی، ج ۵، چاپ یازدهم، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۶، صص ۶۹ و ۷۰.
- ۴- محمد جعفر جعفری لنگرودی، حقوق خانواده چاپ دوم، کتاب خانه گنج دانش، تهران، ۱۳۷۶، صص ۲۶۵ و ۲۶۶.
- ۵- ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی (خانواده)، ج ۱، چاپ چهارم، شرکت انتشار، تهران، ۱۳۷۵، صص ۴۴۳ و ۴۴۴، و.ر.ک: سید مصطفی محقق داماد، حقوق خانواده، چاپ پنجم، نشر علوم اسلامی، تهران، ۱۳۷۴، صص ۴۳۹ و ۴۴۰.
- ۶- ماده (۴۴۹) ق.م: « فسخ به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن نماید، حاصل می‌شود.»
- ۷- السید روح الله الموسوی الخمینی «الامام الخمینی»، تحریر الوسیله، ج ۲، چاپ هشتم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ ه. ق. ص ۳۱۰.
- ۷- ماده (۱۹۰) ق.م: « برای صحت هر معامله شرایط ذیل اساسی است:
- ۱- قصد طرفین و رضای آنها.
 - ۲- اهلیت طرفین.
 - ۳- موضوع معین که مورد معامله باشد.
 - ۴- مشروعیت جهت معامله.»
- ۸- سید حسن امامی، پیشین، صص ۶۹ و ۷۰، محمد جعفر لنگرودی، مجموعه محشی قانون مدنی، چاپ اول، کتاب خانه گنج دانش، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰۹.
- ۹- (الظاهر ان حواز الرجوع فی الطلاق الرجعی حکم شرعی غیر قابل للاسقاط و لیس حقا کالخیار فی البیع الخیاری فلو اسقطه لم یسقط و له الرجوع، و کذاک اذا صالح عنه یعوض او بغير عوض،) السید روح الله الموسوی الخمینی (الامام الخمینی)، پیشین، ص ۳۱۱؛ و.ر.ک: سید محمدرضا موسوی گلپایگانی، مجمع المسائل، ج ۲، چاپ چهارم، مؤسسه دارالقرآن الکریم، قم، ۱۳۷۲، ص ۲۵۵؛ السید الوالقاسم الموسوی الخوئی، منهاج الصالحین، ج ۲، چاپ بیست و هشتم، مدینه العلم آیه الله العظمی السید الخوئی، قم، ۱۴۱۰ ه. ق، ص ۳۰۶؛ السید عبد الاعلی الموسوی السبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۶، چاپ چهارم، مؤسسه المنار، قم، ۱۴۱۷ ه. ق ص ۱۷۴؛ السید علی الحسینی السیستانی، منهاج الصالحین، ج ۳، چاپ پنجم، مکتب آیه الله العظمی السید السیستانی، قم، ۱۴۱۷ ق.ق، ص ۱۶۴، السید محمد آل بحر العلوم، بلغه الفقیه، ج ۱، چاپ چهارم، مکتبه الصادق (ع)، تهران، ۱۳۶۲، صص ۲۰-۲۲.
- ۱۰- (جوز الرجوع فی المطلقه الرجعیه: فقه ذهب المحقق القمی و تبعه بعض من تأخر عنه الی کونه حقا یجوز الصلح علیه، مستدلا بعمومات ادله الصلح التي منها: الصلح جائز بین المسلمین (ای: نافذ... و انت خیر بما فیہ... بل الظاهر انه من الاحکم لا من الحقوق... و حیث أن المستفاد من الاخبار و کلمات علمائنا الأخیار: انها زوجة - حقیقه - لا حکما تعبدیاً، و ان علقه الزوجیه باقیه، لاجرم اتجه کونه حکماً، لا حقاً، فلا بالاسقاط و لا ینقل بالنواقل.) السید محمد آل بحر العلوم، پیشین، صص ۲۰-۲۲.
- ۱۱- ماده (۱۱۴۸) ق.م: « نفقه مطلقه رجعیه در مدت عده حق رجوع است.»
- ۱۲- ماده (۱۱۰۹) ق.م: « نفقه مطلقه رجعیه در زمان عده بر عهده شوهر است مگر اینکه طلاق در حال نشوز واقع شده باشد...»

۱۳- ماده (۹۴۳) ق.م: «اگر شوهر زن خود را به طلاق رجعی مطلقه کند هر یک از آنها که قبل از انقضای عده بمیرد دیگری از او ارث می‌برد لیکن اگر فوت یکی از آنها بعد از انقضای عده بوده و یا طلاق بائن باشد از یکدیگر ارث نمی‌برد.»

۱۴- ماده (۱۰۴۸) ق.م: «جمع بین دو خواهر ممنوع است اگر چه به عقد منقطع باشد.»

۱۵- ماده (۱۰۵۴) ق.م: «زنای با زن شوهردار یا زنی که در عده رجعیه است موجب حرمت ابدی است.»

۱۶- سید حسن امامی، پیشین، صص ۶۹ و ۷۰؛ محمد جعفر جعفری لنگرودی، پیشین، ص ۱۰۲۹

۱۷- «در طلاق بائن برای شوهر حق رجوع نیست.»

۱۸- «اذا سقط الزوج حق رجوعه فی الطلاق الرجعی بناه علی کونه حقاً قابلاً لاسقاط فنی لحق حکم البائن به اشکان، و ان کان لا یبعد ذلک لصدق کونه طلاقاً لا رجوع فیه، بخلاف ما اذا شرطت علیه أن لا یرجع فی ضمن عقد لازم فانه لا یصدق علیه البائن، و کذا اذا ندر أن لا یرجع فی طلاقه، و أما لو صالح عن حق رجوعه بکذا فحکمه حکم اسقاط حق الرجوع...» السید محمد کاظم الطباطبایی الیزدی، ملحقات العروه الوثقی، ج ۲، مکتبه الداوری، قم، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۱۹- «طلاق حاکم ذاتا رجعی است هر چند حق رجوع مرد تا رفع موجبات طلاق با مانع مواجه و بی تأثیر است ولی سایر آثار طلاق رجعی از قبیل حق توارث از یکدیگر - در صورتی که یکی از آنها در زمان عده فوت نماید- یا استحقاق زوجه نسبی به نفقه در ایام عده و... ثابت خواهد بود. در حالی که طلاق مزبور را بائن تلقی نماید هیچ یک از آثار فوق را نخواهیم داشت.» سید علی علوی قزوینی، بررسی نظریه طلاق حاکم ماهیت حقوقی آن، نامه مفید، ش ۱۱، پاییز ۱۳۷۶، ص ۱۴۴.

۲۰- برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانید به جزوه شماره ۶۴ گروه بررسی قوانین تحت عنوان ماهیه حقوقی طلاق قضایی رجوع نمایید.

امام علی (ع) بر بالین حارث همدانی

حارث همدانی ، یکی از دوستان و ارادتمندان مخلص حضرت علی بود، و مقام ارجمندی در نزد امام داشت. حارث مریض شد ، حضرت علی « به عیادت او رفت و پی از احوالپرسی به او فرمود: ای حارث ! به تو بشارت می‌دهم که در وقت مرگ و هنگام عبور از پل صراط ، و در کنار حوض کوثر ، و موقع « مقاسمه » مرا می‌بینی و می‌شناسی. حارث عرض کرد: مقاسمه چیست؟ حضرت فرمود: مقاسمه ، با آتش انجام می‌گیرد. روز قیامت من با آتش جهنم مردم را تقسیم می‌کنم، به آتش می‌گویم: ای آتش این دوست مین است او را رها کن! و لین دشمن من است او را بگیر! آنگاه حضرت دست حارث را گرفت و فرمود: ای حارث ! همین طور که دست تو را گرفته ام، پیامبر « صلی الله علیه و آله » دست مرا گرفته بود، در آن وقت من از حسد قریش و منافقین به آن حضرت شکایت نمودم ، به من فرمود: هنگامی که روز قیامت بر پا می‌شود، من ریسمان محکم خدا را می‌گیرم ، و توای علی ! دامن مرا می‌گیری و شیعیان دامن تو را میگیرند. سپس سه بار فرمود:

ای حارث ! تو با آن کسی که دوستش داری خواهی بود و همراه کردارت می‌باشی. حارث برخاست و از شدت خوشحالی عباى خود را می‌کشانید و می‌گفت: بعد از این ، باکی ندارم که من به سوی مرگ روم ، یا مرگ به سوی من آید. همین حدیث را شاعر اهل بیت « سید حمیری » چنین به شعر در آورده است:

یا حارهمدانی من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا
یعرفنی طرفه واعرفه بنعته و اسمه و ماعملا
و انت عند الصراط تعرفنی فلاتخف عثره و لا زلا
اسیقک من بارد علی ظماء تخاله فی الحلاوه العسلا
اقول للنارحین توقف للعرض دعیه لاتقربى الرجال
دعیه لا تقریبه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا

ای حرات همدانی ! هرکس که بمیرد ، مرا رخ به رخ خواهد دید؛ مؤمن باشد یا منافق. چشمان او به من می‌نگرد و من او را با تمام صفات و نام و عمل میشناسم.

و تو، ای حارث ! روی پل صراط مرا خواهی دید و خواهی شناخت. بنابراین از لغزش و ارزش نترس. من آب خنک در آن تشنگی سوزان آنجا به تو می‌نوشانم ، که از شدت شیرینی پنداری که عسل است.

در این هنگام که تو را در مقام عرض و حساب متوقف سازند، من به آتش می‌گویم: او را رها کن و به این مرد نزدیک نشو! او را رها کن و ابدًا کنار او نیا! و به او نزدیک نشو ! زیرا دست او به ریسمان محکم است که از آن ریسمان به ریسمان ولایت وصی رسول خدا « صلی الله علیه و آله » « یعنی علی » پیوند دارد.^(۱)

پی نوشت:

۱- بحار الانوار: ج ۶ ، ص ۱۷۹.

اخلاق قضایی

اشاره: متن بیانات حضرت آیت الله نوری همدانی در دیدار با کارآموزان قضایی
اداره کل آموزش روحانیون قوه قضائیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ، و الصلوة و السلام على خير خلقه و اشرف بقيته سيدنا و نبينا ابي القاسم
محمد(ص) و على بينه الطيبين الطاهرين المعصومين المنتجبين المنتخبين المكرمين سيما بهيه
الله في الارضين.

يا داود! جعلناك خليفه في الارض فاحكم بين الناس بالحق و لا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل
الله... (سوره ص ، آيه ٢٦)

با عرض خیر مقدم به محضر سروران عزیز ، علما و فضایی محترم و عرض تهنیت به مناسبت ایام پرفضیلت و پربرکت ماه مبارک رمضان و عرض تبریک به مناسبت داشتن همت بلند و نظر بلند برای انتخاب یک ریشه‌ای که این رشته ، بسیار مهم اش. نظام قضایی اسلام و مملکت ، نظام بسیار مهمی است. از این جهت ، این شأن ، شأن انبیا و شأن اوصیای الهی است. حضرت علی (ع) بر اثر نقل فرموده اند (یا شریح ! لایجلسه مجلسا الا نبی او وصی نبی اوشقی). در این جایگاه هر کسی نمی تواند قرار بگیرد. شایستگی نشستن در این جایگاه را هر کسی ندارد مگر اینکه پیغمبر خدا باشد یا وصی پیغمبر خدا باشد. انتخاب این شغل در میان شغل های دیگر دلیل همت بلند و دلیل شایستگی است. این قوه از قوه های بسیار بزرگ فضیلت و علم است. بر فراز این قله قرار گرفتن و انتخاب این شغل دلیل آن است که شما الحمدلله تعالی شایستگی و تقوا و تعهد لازم را برای انتخاب این شغل داشته اید. به قول شاعر: (اذا غامرت فی امر مروم / فلا تقنع بما دون النجوم). حضرت علی (ع) در عهدی که برای مالک اشتر مرقوم داشتند، نامه پنجاه و سوم از نامه های نهج البلاغه است. جایگاه بلندی برای قضات ذکر کرده اند و تذکرات مهمی برای قضات محترم داده اند. می خواهم اول این عهدنامه که سید رضی درباه اش می گوید: (و هو اطول عهد کتبه و اجمعه للمحاسن) ، طولانی ترین نامه‌ای که حضرت علی (ع) برای کارگزاران حکومت خود نوشته ، این است.

جامع ترین محاسن و قضایا برای اداره کشور این است. دراول نامه اشاره دارد به اینکه: (جایه خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عماره بلادها). مالک اشتر برای اداره کشور، با این چهار برنامه یعنی: جایه خراجها ، خراج و مالیات را جمع آوری کند تا هزینه اداره مملکت تأمین شده و جهاد عدوها ، در برابر دشمنانی که همیشه در برابر اسلام صف آرایی دارند، با آنها جهاد کردند و به دفاع پرداختند ؛ و استصلاح اهلها ، مردم را صادق تربیت کردند ؛ و عماره بلادها ، مملکت را آباد کردند و آباد نگه داشتند. این چهار دستور ، دستورات بسیار بزرگی است.

مملکتی که از لحاظ بودجه و هزینه غنی باشد، از لحاظ قدرت دفاعی نیرومند باشد ، مردم تربیت می شوند، همه افرا صالح خواهند بود و کشوری آباد خواهند داشت. این رنامه اداره کشور بر اثر نظر پیشوای متقیان، حضرت علی (ع) است. سرلوحه برنامه ، توصیه به تقواست و حضرت علی بن ابیطالب مالک را امر می کند به رعایت تقوا و اینکه (و امره ان یکثر نفسه عند الشهوات و یرعها عند الجمحات ، فان النفس اماره بالسوء الامارحم الله) اول باید کار را از خود سازی خود آغار کند.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
تا اینکه بالاخره می‌رسند به قضات: (ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک)، برای
قضات میان مردم، با فضیلت ترین افراد را انتخاب کن، با فضیلت تر، کلمه فضیلت جامع همه
کمالات است. از لحاظ علم و تقوا و آگاهی است و مزایایی که در یک انسان با فضیلت باید وجود
داشته باشد، بعد دوازده صفت ذکر می‌کند: شش تا جنبه منفی دارد، شش تا جنبه مثبت:

اول جنبه های منفی عرض می‌کنم:

اول: (ممن لاتضیق به الامور)، کسانی باشند که کارها آنها را در تنگنا قرار ندهد. از لحاظ تتبع
زیاد و قدرت علمی و آگاهی و وسعت نظر در حدی باشند که مراجعات زیاد و پرونده های متراکم
او را در تنگنا و مضيقه قرار ندهد.

دوم: (و لا تمحکه الخصوم)، خصومی که مراجعه می‌کنند، طرفین دعوا، به نوعی اینها
ترفندهایی دارند، برای جلب تمایل قاضی، لاتمحکه الخصم چه معنایی دارد؟ چهار ال شرح در
میان شروح نهج البلاغه خیلی مهم است. یکی شرح ابن ابی الحدید است، دوم شرح ابن میثم
بحرانی، سوم شرح خویی و چهارم شرح فی ضلال. در شرح خویی: «و لا تمحکه الخصوم» را
از محک می‌گیرد؛ یعنی سنگ محک، لاتمحکه الخصوم، خصوم اصلا فکر این را هم نکنند که
این را بشود محک زد، بشود با رشوه یا با انواع مختلف حيله ها توجهش را جلب کرد. آنقدر در
سطح بالاست از لحاظ تقوا و اجتهاد که اصلا طرفین دعوا جرأت و فکر محک زدن او را نداشته
باشند.

سوم: «و لا یتمادی فی الزله» بله، قاضی و قاضی القضاات معمولی معصوم نیستند ممکن است
گاهی لغزش پیدا کنند، اما «لا یتمادی»، لغزش فراوان نباید داشته باشد، لغزشهای مکرر و
متعدد دلیل ضعف نفس است. ضعف آگاهی است: «و لا یتمادی فی الزله».

چهارم: «و لا یحصر من الفیء الی الحق اذا عرفه»، آدمی که فطرتش مبتنی بر حق و عدالت
است، لگر فهمید اشتباه کرده، از بازگشت به حق هیچ وقت مضایقه و خودداری نیم کند. فهمید
که اشتباه کرده فوراً بر می‌گردد. (و لا یحصر من الفیء الی الحق اذا عرفه).

پنجم: (و لا تشرف نفسه علی طمع)، نفسش هرگز به مال و غیر مال و مثال اینها، طمع پیدا
نمی‌کند. هرگز از خاطر او طمع به مال خطور نمی‌کند.

ششم: (و لا یکتفی بادی فهم دون اقصاه) به فهم و درک کم اکتفا نمی کند. آنقدر دقت دارد و آنقدر تحقیق می کند تا به تمام ابعاد جریان ها اطلاع پیدا کند. (و لا یکتفی بادی فهم دون اقصاه) فقط به ادنی اکتفا نمی کند؛ می خواهد به اقصی مراتبی که تحقیق و بررسی در آن ممکن است، دست بیابد. این شش تا جنبه منفی بود. شش تا هم تقریباً جنبه مثبت هستند مانند اینکه: اول: (و اوقفهم عند الشبهات) در موقع شبهه توقف می کند؛ زیرا موقعی که در مطالبی ممکن است خیلی پیچیده باشد، شبهه‌ای به وجود بیاید، و قاضی آنقدر اختیارات و قدرت دارد که با یک حرکت قلم و یا نوشتن یک کلمه، جان، مال و ناموس مردم را و حیثیات و خصوصیات و همه چیز مردم را متحول کند. (اوقفهم عند الشبهات) دوم: (و آخذهم بالحجج)، قاضی سعی می‌ند تا آنجا که ممکن است دلیل و حجت بیشتر و بیشتر به دست آورد.

سوم: (و اقلهم تبرما بمراجعة الخصم) با رفت و آمد و مراجعت مردم کمتر خسته می‌شود. بالاخره چون دادگاه است، رفت و آمد و اقامه دلیل و هیاهوی فراوانی وجود دارد. پس کسانی که کم حوصله هستند و زود خسته می‌شوند، اینها شایستگی احراز این منصب را ندارند. چهارم: « اصبر هم علی تکشف الامور » قاضی باید ثابت‌ترین و شکیباترین افراد باشد برای اینکه حقیقت امور را کشف کند. در پرونده ابهامات زیادی به وجود می‌آید، پرده‌های فراوانی روی واقعیت کشیده می‌شود. پس لازم است قاضی با صبر و شکیبایی فراوانی حقایق را کشف کند و پرده را از روی واقعیات بردارد.

پنجم: (و اصرمهم عند اتضاح الحكم) در آنجا که حقیقت روشن و آشکار است، قاضی باید قاطع‌ترین و برنده‌ترین فرد باشد. وقتی که حکم روشن باشد باید با قاطعیت و برندگی خاصی حکم قضیه و تصمیم خود را اعلام کند و تردیدی به خود راه ندهد.

ششم: (ممن لا یزدهیه اطراء و لا یستمیله اغراء) قاضی باید کسی باشد که خوشامدگویی و مدح افراد و طرفین دعوا در روح او و تصمیم او تأثیر نگذارد. لا یزدهیه اطراء خوشامدگویی آن را به تکبر و دست و پا گم کردن وادار نمی‌کند و لا یستمیله اغراء وادار کردن به هر نحوی در دل او راه پیدا نمی‌کند و موجب جلب توجه او نمی‌شود. اینها بیان مولای متقیان حضرت علی (ع) در معرفی کسانی بود که مثل شما در این آستانه گام بر می‌دارید، که باید دارای این صفات باشید و انشاءالله هستید. اه این مسئولیت بزرگ را و خدمت بزرگ را قبول کردید. چرا که این خدمت است برای پروردگار متعال. خداوند آدم را آفریده و برای هر یک از موجودات، نظامی قرار داده، قرآن کریم از نظام کلی سخن گفته، در آیات بسیاری در قرآن از نظام کلی خلقت سخن گفته شده. در نظام کلی عالم هیچ موجودی از حوزه نظام در خلقت خارج نیست. گاهی از موجودات خاصی درباره نظام سخن گفته. تقدیر الهی یعنی اندازه‌گیری در موجودات پس نظم و نظام در موجودات وجود دارد و هیچ موجودی خارج نیست. پس انسان هم جز همین نظام است مسلماً خلقت انسان

هم با همین نظام هماهنگ است. به علاوه ، انسان موجود ممتازی است. امروز ، از اومانیسیم می‌گویند. چون امروزه چند تا دشمن در برابر انقلاب وجود دارد؛ یکی سکولاریسم ، یکی لیبرالیسم و یکی اومانیسیم و غیره.

در میان اینها اومانیسیت ها ، جایگاه و منزلت انسان را آنقدر بلند تصور می‌کنند که انسان حتی منهای خدا از لحاظ اداره امور زندگی احتیاج به هیچ چیز و هیچ کس ندارد. انسان شریف است ، آنقدر شریف که احتیاجی به قانونی از جانب خدا ندارد، علم انسان ، آگاهی انسان، تسلط انسان و از این قبیل چیزها. دیگر احتیاجی به اینکه خداوند برای انسان قانون قرار دهد ، وجود ندارد. اسلام انسان را مقامش را خیلی بالا برده است. اما به آن طور که اومانیسیت ها می‌گویند. در قرآن کریم می‌فرماید: الم ترو ان الله سخز لکم ما فی السموات و ما فی الارض و... لیل و نهار و شمس و قمر و همه موجودات مسخر حکمت شما هستند. اما طوری است که باید بدانید مسخر کیست. خلقت خود شما چیست. هر جزئی از اجزای بدن شما بافتی از وجود شما هستند و هر دستگاهی و هر عضوی دلیل آن است که یک مقدری و خالق شما را آفریده و همان خالق هم جایگاه شما را بلند کرده است. همه مسخر شما هستند. سعدی می‌گوید:

شب از بهر آسایش تست و روز — مه روشن و مهر گیتی فروز

سپهر از برای تو فراش وار — همی گستراند بساط بهار

اگر باد و برف است و باران و میغ — اگر رعد چوگان زند ، برق بیغ

همه کارداران فرمانبرند — که تخم تو در خاک می‌پرورند

خور و ماه و پروین برای تواند — قنادیل سقف سرای تواند

به دست خودت چشم و ابرو نگاشت — که محرم باغیار نتوان گذاشت

این از همان قرآن الهام می‌گیرد. درست است که انسان موجود ممتازی است ، ولی اومانیسیم هم غلط می‌گوید، و مطابق منطق و عقل نیست. اما در همین حال انسان جزء همین نظام است ولی او مختار است و این یک امتیاز خاصی است. همه موجودات مقهور قدرت پروردگارند. انسان هم همین طور ، ولی آن قصد الهی و آن قدرت الهی اقتضا کرده که انسان را مختار بیافریند ، به شما اختیار داده تا با اختیار گام بردارید و راه کمال را با اختیار طی کنید.

این که گویی این کنم یا آن کنم — خود دلیل اختیار استای صنم !

موقعی که ما طلبه ها در اصول بحث می‌کنیم. یک اشاره‌ای مرحوم آخوند (رحمه الله علیه) در کفایه در چند جا دارد که ملاک مختار بودن و ملاک فعل اختیاری را مسبوقیت به اراده قرار داده،

که فعل اختیاری آن است که مسبوق به اراده باشد؛ و اراده که امر اختیاری است جزء تسلسلهاست. ما هم همان جا اشکال داریم و می‌گوییم ملاک اختیاری بودن مسبوقیت به اراده نیست. ملاک اختیاری بودن مسبوقیت به اراده نیست. ملاک اختیاری بودن همین است که گویی این کنم یا آن کنم – خود دلیل اختیار استای صنم!

ملاک اختیار آن است که انشای فعل و انشای ترک فعل، یک همچنین قدرتی است که انسان دارد. این دلیل مختار بودن انسان است، ولی این را موجودات دیگر به این حد ندارند و الا خود اراده اگر در ایشان باشد خود همان اراده هم تحت اختیار انسان است. خداوند انسان را مختار آفریده است، و همین اختیار باعث شده که گاهی انسانها تمرد کنند. در قرآن کریم در سی و یک جا روش انسانها صراط مستقیم معرفی شده. این صراط مستقیم همان دین است. (قل انی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما مله ابراهیم حنیفا...) که صراط مستقیم را به دین تفسیر می‌کنند. آیت الله العظمی طباطبایی (رحمه الله علیه) که بنده پنج سال افتخار شاگردی درس تفسیر ایشان را داشته‌ام و واقعا لازم می‌دانم هر وقت یادم می‌افتد از خدمات ایشان اسم ببرم. چون برکت علم در تعظیم استاد است. شما سروران، نام اساتیدتان را بنویسید و به نام یاد کنید و در نماز شبهای خودنان به نام، یک یک اساتید خودتان را یاد کنید. چون برکت علم در تعظیم استاد است. هر قدر ما در تکریم اساتیدمان بیشتر بکوشیم به همان اندازه علما برکت بیشتری پیدا خواهد کرد. ایشان در اینجا در تفسیر دینا قیما، می‌گویند قیما مخفف قایما است. دینا قایما علی الفطره، این تفسیر صراط مستقیم است. پس در قرآن تفسیری جز تفسیر صراط مستقیم به سیره و روش انسان معرفی نشده است. ولی در اینجا صراط مستقیم به دین معرفی شده است. خداوند

این دین را آورده و این هم نظام زندگی ماست. ولی در جایی انسانها مختارند از آن حوزه دین تجاوز کنند، این جاست که قضاوت لازم است، افرادی باید در مملکت و در دنیا باشند که افراد دیگری را که خیال تجاوز دارند و از عدالت منحرف شدند، مانع شوند. عدالت هدف همه انبیاست؛ زیرا قرآن می‌فرماید: (لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و...) این هدف همه انبیاست.

احقاق حق و ابطال باطل کار شماست. قضاوت اسلام یک امر منطقی است و لازم است. بعد از انقلاب که یک مدتی گذشت، با طلبه‌ها بحث ما در حوزه این بود، هر که ترک واجبات کرده، تجاوز نمی‌کرده ولی خداوند متعال توفیقی عنایت کرد تا بعد از قرن‌ها، آن چه منتهای آمال و آرزوهای متدینین و مسلمان‌ها بود، برآورده شد.

یک دفعه اگر فرصت داشته باشید مطالعه کنید در این کارهایی که علت عقب ماندگی ایران بوده، همین سلاطین بودند، همین غزنویان، سلجوقیان، مغول، تیموریان، صفویه، افشاریه، زندیه، قاجاریه و پهلوی. اگر جنایت‌های اینها را جمع کنید که واقعا غیر از جنایت کاری، غیر از خوشگذرانی و عیاشی غیر از جمع ثروت و مال و غیر از غفلت از حال مردم، غیر از دین زدایی و عوام فریبی نداشتند. خداوند متعال توفیقی داد تا یک مرد فقیهی، مدیری، مدبر، شجاع، آگاه به زمان و بت شکنی به نام امام خمینی (رضوان الله علیه) این خدمت را انجام داد، که یک خدمت بسیار بزرگی بود. واقعا آزادی و استقلال را برای این مله، برای دنیا، برای اسلام به ارمغان آوردند، تا این فرصت به دست شما افتاد. الان مملکت احتیاج به اداره دارد و اداره این مملکت یک جنبه آن قوه قضاییه است. بنده در نظریات خودم عرض کردن ما کمبود داریم در حوزه قاضی، قاضی و قاضی القضاات متعهد و با تقوا و آگاه هر چه بیشتر داشته باشیم باز هم کم است. باید از آنها استفاده کنیم. ما با کنترل از طریق مدرسه و طلبه‌هایمان چند تا وظیفه بر عهده ماست. علاوه بر موضوع اداره مملکت، گفتم اداره مملکت هم کار ساده‌ای نیست. قاضی باز هم نیاز داریم. اما همه ما طلبه‌ها مخصوصا قضات باید از اول سعی کنند اشرافی‌گری، تجمل‌گرایی، اصلا نباید در سرلوحه کارشان باشد. از اول علمای بزرگ ما از ائمه (علیه السلام) و پیامبر (ص) سرمشق گرفته‌اند.

اگر روزی به ما اعلام کردند که طلبه‌ها به تجمل‌گرایی و ثروت اندوزی روی آورده‌اند، آن روز دیگر خاتمه است. پیغمبر اکرم حضرت محمد مصطفی (ص) فرمودند: «من ازداد فی العلم رشداً ولم یزد فی الدنیا زهداً لم یزد من الله الا بعداً»، هر کسی که عملش افزوده شود، به موازات افزایش علم اگر زهد پیدا نکند از خداوند متعال دور افتاده است. (من ازداد فی العلم رشداً فلم یزد فی الدنیا زهداً، لم یزد من الله الا بعداً) حضرت علی (ع) - این حدیث در بحار الانوار جلد چهارم بحار صفحه ۳۲۵ است - فرمودند: (یا اهل الکوفه! انیدخلت بلادکم باشمادی هذا و...) ای اهل کوفه! من وارد شهر کوفه شدم برای اداره امور مملکت، درحالی که لباسی برتن داشتم، با همین لباس مرکبی

سوار بودم و باهمین مرکب زیر پایم مسافرتم را انجام دادم یا یک قاشقی و یک لیوانی و امثال آن داشتم. اگر روزی بعد از چند سال حکومت، از این شهر بیرون رفتم و بیش از این مالک باشم و بیش از این همراه من باشد فائناخائن. این برنامه حکونت حضرت علی (ع) برای تمام کسانی است که در حکومت گام بر می‌دارند. بیاورین باید ما سعی کنیم یک روشی پیش بگیریم برای دوام این نظام که خداوند متعال به این نظام دوام و قدرت ببخشد. انشاء الله برای دوام این نظام، مردم به ما نگاه می‌کنند. مسئولیت ما خیلی سنگین شده، از همه جهت باید سعی کنیم. واقعا برای نگهداری به امر به معروف و نهی از منکر و از بین بردن اختلاف و دوگانگی نیاز است که واقعا امروز در مملکت این جناح بندی ها برای مردم ضرر دارد. ایجاد کار و اشتغال و رفاه کنیم که ما می‌دانیم دستور اسلام است و باید مردم را راضی نگه داریم. مردم زیر چتر اسلام و حکومت اسلامی باید رفاه مادی و معنویشان تأمین شود. بنده در آخر گفتار خودم چند تا عرض دارم: اول اینکه نمازها را اول وقت بخوانید، به همراه تسبیح صدیقه کبری (س)، دوم اینکه هر روز صبح مقداری قرآن بخوانید، و کارمان را با خواندن قرآن آغاز کنیم. شما علماء که این طور هستید. حالا در مجلس جزء تذکرات است، سوم اینکه هیچ عاملی برای خودسازی بهتر از نماز شب خواندن نیست. باید همه عادت کنید به سحرخیزی. یک نفر عالم، یک نفر قاضی، یک نفر مدرس و یک واعظ با بقیه باید فرق داشته باشد. آن سحرخیزی و تهجد را نباید فراموش کنیم. از آن لحظه ها ما باید نیرو بگیریم، نشاط بگیریم، الهام بگیریم. چهارم اینکه همیشه به یاد حضرت ولی عصر (عج) باشیم و خودمان را در کشور امام عصر (عج) بدانیم. این افتخار ماست در جلسات دعای ندبه اگر فرصت شد شرکت کنیم نشد، خودمان بخوانیم. یا یک اعمالی انجام دقیم یا زیارت یا ختم قرآن داشته باشیم و ثوابش را هدیه کنیم به امام عصر (علیه السلام) و سعی کنید هر روز زیارت نامه حضرت معصومه (س) را بخوانید. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

حقوق و رایانه

اداره کل آموزش های مردمی

(قسمت سوم)

اگر خوانندگان محترم به یاد داشته باشند ، محور عمده مطالب این بخش در شماره های قبل " فواید بهره گیری از رایانه و روشهای استفاده از آن در حوزه حقوق " بود. پر واضح است که در عصر حاضر با ظهور هر فناوری ، جریان های موافق و مخالف با آن نیز همزمان شکل می گیرند. اما اگر پدیده مزبور از طرف جامعه مفید تشخیص داده شود، نظریه های موافق صورت غالب پیدا کرده و کم کم استفاده از آن جزئی از زندگی روزمره می گردد. حتی دولتها نیز به تبعیت از خواست اجتماع ، زمینه های رشد و دگرگونی تکنولوژی مربوط را فراهم آورده و در بسیاری از موارد برای استفاده از آن قوانین و مقررات خاصی وضع می نمایند. " رایانه ها" نیز از این قاعده مستثنا نیستند. با ورود این فناوری به کشورهای مختلف و شناخت فواید استفاد از آن ، دولتمردان به این نتیجه رسیدند که در بسیاری از موارد می توان از رایانه برای سهولت و سرعت در انجام کارهای دولتی بهره برد. بنابراین ، دستگاههای تحت امر را مکلف کردند که خود را به این وسیله تجهیز نمایند.

روندی که به آن اشاره کردیم، در کشور ما نیز طی شد و در نهایت مصوبانی صادر گردید که بازگو کننده نقش رایانه در دستگاههای دولتی جمهوری اسلامی ایران است. از مجموع مصوبات این گونه به نظر می‌رسد که از این پس شاغلین در ادارات دولتی لازم است حتما با رایانه آشنایی داشته باشند و چون فعالیتهای حقوقی، بیشتر از طریق ادارات دولتی صورت می‌پذیرد، در نتیجه اصحاب حقوق هم از این قاعده مستثنا نیستند.

برای آشنایی بیشتر خوانندگان با مصوبات مذکور، در این شماره به بیان برخی از آنها می‌پردازیم. تا از این طریق بیش از پیش به ضرورت فاگیری رایانه پی برده شود.

شورای عالی اداری در نود و سومین جلسه مورخ ۱۳۸۱/۴/۱۵، بنا به پیشنهاد سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور در جهت تحقق اهداف قانون برنامه سوم توسعه، به منظور دستیابی به اطلاعات دقیق و بهنگام در بخشهای مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از طریق اتوماسیون فعالیتها، تسریع در اجرای امور، بهبود ارائه خدمات به مردم با حداکثر نظم و دقت و افزایش کیفیت تصمیم گیری در سطوح مختلف و ارائه خدمات غیر حضوری، همچنین کاهش هزینه ها، افزایش کارایی و اثربخشی در بخشهای مختلف، ایجاد گردش سریع و صحیح اطلاعات بین دستگاههای اجرایی و در راستای تحقق دولت الکترونیکی تصویب نمود:

اتوماسیون فعالیتهای اختصاصی

ماده ۱- به منظور استقرار سیستمهای مکانیزه در زمینه فعالیتهای اختصاصی دستگاههای اجرایی، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور از طریق کمیسیون اتوماسیون نظام اداری، حداکثر تا پایان مرداد ماه ۱۳۸۱، ده فرآیند اختصاصی دستگاههای اجرایی را از نظر حجم فعالیتها، گستره جغرافیایی، جامعه تحت پوشش، میزان ارتباط و ارائه خدمات به مردم احصا نموده و به دستگاههای اجرایی ذی ربط اعلام خواهد نمود تا نسبت به بازبینی، اخلاص، مهندسی مجدد فرآیندها و مکانیزه نمودن مراحل آن ظرف مدتی که توسط سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور تعیین خواهد شد اقدام نمایند.

در سالهای بعد نیز حداکثر تا پایان اردیبهشت ماه هر سال، ده فرآیند اختصاصی دستگاههای اجرایی احصا و جهت انجام اقدامات مذکور به دستگاههای ذی ربط ابلاغ خواهد شد.

ماده ۲- دستگاههای مذکور مکلفند حداکثر تا پایان سال ۱۳۸۱ نسبت به استقرار شبکه اطلاع رسانی و اتصال آن به شبکه جهانی اطلاع رسانی (اینترنت) اقدام نمایند و آدرس اینترنتی شبکه را در سربرگ نامه های خود درج نمایند.

ماده ۳- دستگاههای اجرایی مکلفند جهت تسهیل اطلاع رسانی به مردم نحوه ارائه خدمات اعم از مراحل انجام کار ، فرمهای مورد مراجعه ، آدرس ساختمانهای مورد مراجعه را در شبکه اطلاع رسانی خود قرار دهند و حتی الامکان بخشی یا کل انجام خدمات را از طریق شبکه اطلاع رسانی ارائه نمایند.

ماده ۴- سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور مکلف است نسبت به راه اندازی جایگاه اینترنت (Poral) به نام (مردم) به منظور دستیابی آسان و سریع عموم مردم به اطلاعات و خدمات دستگاههای اجرایی تا پایان سال ۱۳۸۲ اقدام نماید.

اتوماسیون فعالیتهای عمومی

ماده ۵- به منظور ایجاد هماهنگی در مستقرار سیستمهای مکانیزه در زمینه فرآیندهای امور پرسنلی ، بودجه و عمرانی و وزارت امور اقتصادی و دارایی در زمینه های امور مالی و پشتیبانی مکلفند فرمتها و استانداردها و ویژگیهای مورد انتظار سیستمهای مذکور اعم از گزارشهای خروجی ، نحوه ارتباط با سایر سیستمها ، نحوه ارائه و تبادل اطلاعات ، را تدوین و پس از تصویب کمیسیون تخصصی اتوماسیون نظام اداری وابسته به شورای عالی اطلاع رسانی حداکثر با پایان نیمه اول سال ۱۳۸۲ ، به دستگاههای اجرایی ابلاغ نمایند.

تبصره ۱- دستگاههای اجرایی مکلفند نسبت به انطباق سیستمهای در حال اجرای خود با ضوابط مذکور در این ماده حداکثر ظرف چهار ماه از تاریخ ابلاغ ضوابط ، اقدامات لازم را به عمل آورند و دستگاههای اجرایی که فاقد سیستمهای کامپیوتری در زمینه های ابلاغ شده می باشند مکلفند حداکثر ظرف یک سال نسبت به مکانیزه نمودن سیستمهای مذکور بر اساس ضوابط مورد انتظار اقدام نمایند.

ماده ۶- سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور و وزارت امور اقتصادی و دارایی مکلفند حسب مورد نسبت به تهیه و بهنگام رسانی نرم افزارهای عمومی یا انتخاب نرم افزار بهینه از بین سیستمهای مورد عمل در دستگاههای اجرایی اقدام نموده و نرم افزارهای مذکور را به عنوان نرم افزار هماهنگ و استاندارد به دستگاههای اجرایی پیشنهاد نمایند.

ماده ۷- دستگاههای اجرایی مکلفند حداکثر از ابتدای سال ۱۳۸۲، اطلاعات مورد درخواست سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور و وزارت امور اقتصادی و دارایی را نظیر رونوشت احکام کارگزینی موضوع ماده (۲۹) قانون استخدام کشوری، اطلاعات مربوط به بودجه، تخصیص اعتبارات، حسابداری را براساس مقررات مربوط از طریق رسانه های کامپیوتری اعم از شبکه اطلاعاتی، لوح فشرده یا دیسکت به دستگاههای مذکور ارسال نمایند.

دراجرای قانون الزام اختصاصی شماره ملی و کد پستی مصوب سال ۱۳۷۶ و مصوبه شماره ۱۴/۱۱۵ مورخ

۱۳۷۸/۶/۷ شورای عالی اداری کلیه دستگاههای اجرایی مکلفند حداکثر تا پایان سال ۱۳۸۱ در کلیه بانکهای اطلاعاتی مکانیزه مربوط به اطلاعات نیروی انسانی، شماره ملی و کدپستی افراد را درج نمایند.

استفاده از سایر شماره ها به غیر از شماره ملی و کد پستی برای شناسایی افراد و مکان آنان در مورد فعالیتهای نظیر پرسینلی، مالیاتی، معاملاتی و صدور گواهینامه ها، مدارک و اسناد عمومی از نیمه دوم سال ۸۲ مجاز نمی باشند.

دستگاههای اجرایی مکلفند با پایان برنامه سوم توسعه، شماره شناسایی و آدرس مندرج در مدارک و گواهینامه های صادره قبلی را به شماره ملی و کدپستی تبدیل و در مدارک و گواهینامه درج نموده و به بانک اطلاعاتی انتقال دهند.

ساز و کارهای هدایت و هماهنگی در اجرای مصوبه

ماده ۹- مجری طرح توسعه و کاربری فناوری اطلاعات و ارتباطات، در هر یک از دستگاههای

اجرایی به اعضای شورای تحویل اداری (موضوع مصوبه شماره ۱۳/۲۹، ط مورخ ۱۳۷۹/۷/۳۰ شورای عالی اداری) و حسب مورد به کمیسیون تحویل اداری (موضوع بخشنامه شماره ۱۱/۴۳۶۳ مورخ ۷۷/۶/۳۰ سازمان امور اداری و استخدامی کشور) اضافه می گردند.

ماده ۱۰- دستگاههای دولتی در جهت طراحی سیستمها و ایجاد بانکهای اطلاعاتی و استقرار شبکه در صورت کمبود نیروی انسانی مربوط در بخش فناوری اطلاعاتی خود لازم است ترجیحا از امکانات بخش خصوصی استفاده نمایند و به منظور هدایت و مدیریت فعالیتهای کامپیوتری، چنانچه فاقد واحد مسئول فناوری اطلاعات باشند از طریق تغییر عنوان پستهای بلا تصدی واحدی متناسب با حجم فعالیتهای خود ایجاد نمایند. سطح سازمانی این واحدها و تعداد پست سازمانی بر اساس حجم وظایف و فعالیتهای بر اساس ضوابط تشکیلاتی وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی با هماهنگی سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور تعیین خواهد شد.

ماده ۱۱- به منظور ایجاد هماهنگی در جهت تحقق و پیگیری اجرای اهداف این تصویب نامه، هر یک از وزارتخانه ها و سازمانهای مستقل مکلفند ظرف مدت یک ماه از تاریخ این تصویب نامه، نماینده تام الاختیار و صاحب نظر خود را (مجری طرح توسعه و کاربری فناوری اطلاعات و ارتباطات) به عنوان مسئول هماهنگی اتوماسیون فعالیتهای وزارتخانه یا سازمان و مؤسسات وابسته به سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور معرفی کنند. سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور با برگزاری جلسات مستمر با نمایندگان مذکور ضمن اعمال هماهنگیهای لازم، اجرای دقیق این مصوبه پیگیری می نماید.

ماده ۱۲- دستگاههای اجرایی مکلفند برنامه خود را به منظور تحقق موارد ذکر شده در این تصویب نامه، تنظیم و از طریق نماینده وزارت خانه یا سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور ارسال نمایند.

ماده ۱۳- سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور مکلف است اقدامات انجام شده در دستگاههای اجرایی در زمینه اجرای این مصوبه هر سه ماه یک بار مورد بررسی قرار دهد و نسبت به آن تعداد از دستگاههایی که تکالیف را به عمل نیاورده و یا عملیات آنها با تأخیر مواجه می باشد، موارد را به شورای عالی اداری کشور گزارش تا در جلسه ای با حضور وزیر مربوطه مورد بررسی قرار گیرد.

ماده ۱۴- کمیسیون اتوماسیون نظام اداری به عنوان کمیسیون ذی ربط شورای عالی اطلاع رسانی، به منظور ایجاد تحقق دولت الکترونیکی، هدایت و هماهنگی کلان فعالیتهای اتوماسیون نظام اداری را عهده دار خواهد بود. طرحها و پروژه های مربوط پس از تصویب ان کمیسیون با هماهنگی دبیر شورای عالی اطلاع رسانی از طریق سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور به دستگاههای اجرایی ابلاغ می گردد.

آموزش کارکنان دولت در زمینه فناوری اطلاعات

ماده ۱۵- کلیه دستگاههای اجرایی مکلفند بر اساس برنامه هایی که توسط سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور در مورد آموزش نیروی انسانی دستگاههای دولتی اعم از کارشناسان، مدیران و سایر کارکنان در زمینه بهره گیری از فناوری اطلاعات، تدوین و ظرف شش ماه از تاریخ تصویب این مصوبه ارسال می گردد، نسبت به برنامه ریزی و شرکت نیروی انسانی خود در دوره های آموزشی فناوری اطلاعات (در قالب نظام آموزش کارکنان دولت) تسهیلات لازم را فراهم آورند. به نحوی که کلیه متصدیان مربوط مهارتهای لازم را در بهره گیری از فناوری اطلاعات جهت ارائه اطلاعات و خدمات به مردم کسب نمایند.

تبصره - سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور مکلف است ساز و کارهای تشویقی را در مورد کارکنانی که دوره های آموزشی فناوری اطلاعات را طی نموده و توانایی لازم را جهت استفاده از

رایانه در زمینه های شغلی خود کسب می نماید، برقرار کند. به نحوی که این گونه کارکنان از امتیازات لازم برخوردار شوند.

ایجاد امکانات و تسهیلات زیر بنایی

ماده ۱۶- وزارت پست و تلگراف و تلفن مکلف است در اجرای ماده (۱۰۳) قانون برنامه سوم توسعه ، با اولویت لازم نسبت به تقویت شبکه مخابراتی کشور و ایجاد تسهیلات جهت واگذاری خطوط ارتباطی برای شبکه بین دستگاهی و دسترسی مناسب به شبکه جهانی اطلاع رسانی (اینترنت) متناسب با اقدامات توسعه سیستمهای رایانه ای و طراحی و استقرار شبکه در دستگاههای دولتی ، تمهیدات لازم را به عمل آورد.

ماده ۱۷- شرکت پست جمهوری اسلامی ایران مکلف است به منظور اطلاع رسانی در زمینه نحوه ارائه خدمات دستگاههای اجرایی و مردم ، نسبت به اختصاص فضا و تجهیزات مناسب در دفاتر پستی سراسر کشور اقدام نموده و با دریافت تعرفه های مصوب ، اطلاعات لازم را از طریق شبکه اطلاع رسانی به متقاضیان ارائه نماید.

فراهم نمودن زیر بنای حقوقی

ماده ۱۸- به منظور ایجاد زیر بنای حقوقی لازم در زمینه تسهیل تبادل اطلاعات به صورت مکانیزه بین دستگاههای دولتی و همچنین دستگاههای دولتی و بخش خصوصی و اطلاع رسانی و ارائه خدمت به مردم و اصلاح مقررات موجود یا تدوین قوانین و مقررات لازم در جهت تسریع در اتوماسیون فعالیتهای ، کمیسیون تخصصی اتوماسیون نظام اداری با هماهنگی سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور پس از کسب نظرات و پیشنهادات دستگاههای دولتی ظرف مدت یک سال لوایح و آیین نامه های لازم را تدوین و پس از تأیید کمیسیون حقوقی شورای عالی اطلاع رسانی ، به مراجع ذیربط ارسال نمایند.

محل اعتبار اجرای مصوبه

ماده ۱۹- هزینه اجرای طرحها و پروژه هایی که به تصویب کمیسیون تخصصی اتوماسیون نظام اداری (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور) می رسد ، علاوه بر اعتبارات پیش بینی شده در بودجه سنواتی دستگاهها ، در سال ۱۳۸۱ ، در سال بعد از محل ردیفهایی که در بودجه سنواتی پیش بینی می گردد با تشخیص سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور قابل تأمین می باشد.

شمول مصوبه

ماده ۲۰- منظور از دستگاه اجرایی در این مصوبه ، کلیه وزارتخانه ها ، سازمان ها ، مؤسسات و شرکت های دولتی و شرکتهای و مؤسساتی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر یا تسریع نام است

از جمله نیروی انتظامی ، شهرداری تهران و سایر شهرداریها ، بانک ها ، شرکت های بیمه و همچنین مؤسسات و نهادهای عمومی غیر دولتی و نهادهای انقلاب اسلامی و از بودجه عمومی دولت استفاده می نماید، می باشد.

ماده ۲۱- سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور جهت ایجاد زمینه و بستر مناسب برای تحقق دولت الکترونیک و اجرای اولویت تکالیف پیش بینی شده در این مصوبه ، دو استان داوطلب و پیشرو در زمینه اتوماسیون فعالیتهای اداری را انتخاب و مورد حمایت ویژه و همه جانبه قرار دهد. سازمان مذکور موظف است به منظور نظارت بر حسن اجرای مصوبه گزارش پیشرفت اجرای مصوبه در دو استان منتخب را به همراه گزارش چگونگی ایراد آن در سایر دستگاههای مشمول این مصوبه هر سه ماه یک بار و به شورای عالی اداری ارائه نماید.

- مصوبه مذکور در تاریخ ۱۳۸۱/۴/۲۲ (شماره مصوبه ط. ۱۳/۷۲۲. ط) به امضای محمد ستاری فر ، معاون رئیس جمهور و دبیر شورای عالی اداری رسیده و به کلیه دستگاهها ابلاغ شد.

نظریات و پاسخهای تحقیقی مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه (قم)
«سیاست کیفری اسلام در برخورد با جرایم عفا»

(قسمت اول)

اشاره:

قوانین و مقررات در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران یا به طور مستقیم از فقه اسلام گرفته شده است یا بر اساس قانون اساسی است، که نباید مخالفتی با موازین اسلامی داشته باشد. بنابراین، آگاهی از موازین فقهی در دو زمینه مذکور، ضرورتی اجتناب ناپذیر است. مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه که به منظور انجام پژوهش های فقهی مورد نیاز دستگاه قضایی انجام وظیفه می نماید. در واقع می تواند حلقه ربطی باشد میان حوزه غنی فقهی شیعه و دستگاه قضایی، تا از یک سو نیازها و مشکلات فقهی قوه قضائیه را به محافل علمی حوزه منتقل کند و از دیگر سو، با بهره گیری از ذخایر فقه و حوزه. نیاز و مشکلات فقهی دستگاه قضایی را مرتفع سازد و نسبت به سوالات و ابهامات محاکم دادگستری نیز پاسخ فقهی مناسب ارایه دهد. مهمتر آنکه، حرکت به سوی اهداف عالی قوه قضائیه که عدالت گستری براساس شرع و موازین شرع مقدس، و از منویات ریاست محترم قوه قضائیه حضرت آیت ا... هاشمی شاهرودی می باشد؛ در بسیاری موارد امکانپذیر نیست مگر با انجام پژوهشهای کاربردی و بنیادی. سلسله مطالبی که در پی خواهد آمد، در بردارنده سوالات فقهی، قضایی در امور کیفری و حقوقی به همراه پاسخ آنها می باشد. لازم به توضیح است گرچه برخی از پاسخها به صورت کوتاه در ذیل سوالات آمده است، اما هر پاسخ در بردارنده یک نتیجه علمی از یک کار تحقیقی است که با پژوهشهای محققین گروههای تخصصی تحقیقات جزایی و تحقیقات حقوقی صورت پذیرفته است و در برخی موارد، به لحاظ عدم سابقه بحث در کتابهای فقهی، از محضر فقهای عظام استفتا شده است. لذا همکاران محترم در قوه قضائیه می توانند با ارسال سوالات و ابهامات خود در برخورد با مسایل فقهی-قضایی، پاسخ آن را در حد توان و بضاعت علمی ما، از ما دریافت نمایند. امید آنکه با نظرات و انتقادهای سازنده خود، این مرکز را در ارایه کارها و آثار مفیدتر یاری نمایند.

سوال:

- ۱- دختر و پسری که به اتهام عمل منافی عفت غیر از زنا، علن، توسط ضابطین دستگیر شده اند (مانند دست دادن با یکدیگر، تقبیل و...) پس از حضور در دادگاه، آیا دادرس دادگاه می‌تواند به نحوی از مشارالیهما تحقیق نماید که منجر به کشف یا اقرار نامبردگان به ارتکاب عمل زنا شود؟
- ۲- بر فرض اقرار متهمان نزد قاضی دادگاه به ارتکاب زنا، نهی آنان و یا ترغیب مشارالیهما به اقرار عمل مذکور از طرف دادگاه چه وضع و صورتی دارد؟
- ۳- در فرض اولین اقرار متهمان به زنا، تکرار تفهیم اتهام از طرف دادگاه جهت حصول نصاب ثبوت حدزنا (چهار بار)، جایز و ضروری است، یا مراجعه اختیاری و اقرار مشارالیهما بدون تفهیم اتهام از طرف دادگاه شرط است؟
- ۴- نظر به اینکه بعضی از محاکم به محض اولین اقرار متهم به زنا و به منظور جلوگیری از انکار بعدی وی که غالباً در زندان با آثار اقرار موجب حد و یا انکار نزد حاکم دادگاه، که موجب عدم ثبوت جرم و صدور حکم برائت است، آگاه می‌شوند و اینکه نامبردگان تا قبل از رفتن به زندان به احکام و شقوق مسئله واقف نبوده و به همین جهت به تصور تخفیف مجازات و عفو و یا تکلیف به اقرار نمودن براساس تفهیم اتهام دادگاه، متهمان مذکور اقرار به اعمال ارتكابی موجب حد می‌نمایند. لذا بعضی از قضات محترم، قبل از اعزام متهم به زندان و در اولین حضور متهم در دادگاه بدون تعیین وقت رسیدگی بعدی و خارج از نوبت و در وقت فوق العاده مبادرت به تشکیل جلسات دادرسی متعدد و اخذ اقرار تا نصاب شرعی از متهم می‌نمایند. با این توصیف، تشکیل چهار جلسه دادرسی در یک ساعت به فاصله هر پانزده دقیقه یک جلسه جهت اخذ قرار از متهم، چه حکمی دارد؟
- ۵- چنانچه متهم به آثار اقرار به زنا در نزد دادرس دادگاه و دفعات آن که موجب ثبوت حد است. آگاه نباشد و به دلیل تکلیف دادگاه و تفهیم اتهام از طرف دادگاه، خود را ملزم به اقرار دانسته باشد و پس از صدور حکم به حد زنا و اعتراض محکوم علیه از همین جهات، حکم قضیه چیست؟ (بالاخص اینکه تحقیقات و ترغیب دادگاه و ضابطین موجب کشف و اقرار متهم به زنا گردیده)
- ۶- دختر و پسری که به قصد ازدواج با یکدیگر رابطه نامشروع برقرار کرده و بعداً مرتکب زنا گردیده و با دستگیری نامبردگان و تحقیقات ضابطین و دادگاه موضوع ارتکاب زنا نیز

کشف گردیده است و قبل از صدور حکم، مشارالیهما ازدواج نموده و سند رسمی نکاح نامه را نیز به دادگاه ارایه نموده اند. حال با توجه به چهار بار اقرار نامبردگان و صدور حکم حد تازیانه، دادگاه تجدیدنظر در مواجهه با این حکم (از حیث نقض یا تایید) چه تکلیفی دارد؟ (بالاخص اینکه مشارالیهما مدعی جاری شدن صیغه عقد به طور عادی و بدون اطلاع والدین شان قبل از دستگیری توسط فرد ناشناس شده اند)

۷- آیا دادرس دادگاه می‌تواند از طریق اظهارات بی شائبه و مقرون به واقع متهمه زانیه که به طور تفصیلی مشخصات پنهانی اندام متهم زانی و وضعیت اندرونی منزل مشارالیه را توصیف نموده است و ایضا جوابیه اداره پزشکی قانونی در مورد نتیجه آزمایشات به عمل آمده روی طفل متولد از زنا جهت اثبات رابطه بنوت (رابطه ابوینی را منتفی ندانسته) هرچند رابطه نسبی را نیز به صراحت محرز ندانسته، علم حاصل نماید و به استناد حصول از این علم، حکم به حد زنا در مورد زانی و زانیه (به استناد چهار بار اقرارش نزد قاضی دادگاه) صادر نماید؟

در همین فرض، با توجه به اینکه عمل زنا بیش از یک بار و به دفعات در طول سال صورت پذیرفته، لکن زنیه اولین عمل ارتكابی را با اکراه و اجبار عنوان نموده است. دادگاه می‌تواند زانی را به پرداخت مهرالمثل بابت ارش البکاره محکوم نماید یا خیر؟

۸- در مورد مسائل رابطه نامشروع غیر از زنا، دادگاه می‌تواند راسا و یا به درخواست والدین متهمه، مشارالیه را جهت معاینه پرده بکارت که عمل دخول صورت پذیرفته یا خیر، به پزشکی قانونی معرفی نماید؟

۹- در پرونده هایی که موضوع ان ارتكاب عمل منافی عفت می‌باشد و متهمه بالغه است، پدر وی شاکی محسوب می‌شود یا خیر؟

۱۰- آیا در موردی که متهمان به عمل زنا نزد دادگاه بدوی دو بار اقرار نموده باشند و حکم محکومیت آنان به حد تازیانه صادر شود، در مرحله تجدیدنظر با توجه به اینکه اقرار در حد نصاب شرعی و قانونی نمی‌باشد، حکم باید نقض گردد و حکم تعزیری متهمان صادر شود؟ یا اینکه دادگاه تجدیدنظر جهت تکمیل نصاب اقرار به رفع نقص از طریق نیابت یا دعوت طرفین به دادگاه تجدیدنظر و تفهیم اتهام در حد نصاب و در صورت اقرار آنان و تکمیل اقرار در حد قانونی، حکم بدوی را تایید نماید؟

پاسخ:

مقدمه

آگاهی از اصول کلی سیاست کیفری مکتب حیات بخش اسلام، از نکات مهم و ضروری است. و علاوه بر این که باید در تنظیم و تصویب قوانین، مورد دقت قرار بگیرد؛ قضات و دادرسان محاکم قضایی نیز می‌بایست آنها در مورد توجه قرار دهند و هر کس که در مسند قضاوت و دادرسی قرار می‌گیرد، باید از روح حاکم بر برخوردهای کیفری با ناپهنجاری های اجتماعی که در اسلام و به ویژه فقه جزایی آن مورد تاکید قرار گرفته، آگاهی کامل داشته باشد. که در اینجا به برخی از نکات کلی اشاره و به تفصیل پاسخ های سوال های طرح شده، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- علی رغم اینکه تعقیب و مجازات مجرم یکی از ضروریات مسلم هر اجتماع است که در جای خود، نیاز به استدلال و توضیح اضافه‌ای ندارد؛ اما تنها راه مبارزه با بزهکاری در سیاست جنایی اسلام، استفاده از حربه کیفر و مجازات نیست، بلکه در مواردی - که در ادامه بحث به آنها اشاره خواهد شد- نهان کردن جرم و به عبارت دیگر، بزه پوشی نیز مطمح نظر بوده و از راهکارهای مقابله با بزهکاری است.

۲- تاکید بر رعایت جنبه های اخلاقی در تعقیب و کیفر دادن مجرم و حفظ کرامت انسان ها حتی مجرمین که در اسلام مورد تاکید قرار گرفته است نیز یکی از مویدات استفاده از عنصر عیب پوشی برای مقابله با ناهنجاری ها می‌باشد.

۳- خطر عادی شدن جرم و گناه و کاهش زشتی گناهان و جرایم در میان مردم از خطرناکترین پدیده هایی است که امنیت فرهنگی، اخلاقی و نظم اجتماعی را مورد تهدید قرار می‌دهد. لذا توصیه قرآن کریم و روایات بر آن است که منکرات و فحشا در میان مردم اشاعه پیدا نکند تا از قبح آن کاسته نشود و برای عموم جامعه ارتکاب گناه امری عادی نگردد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره و الله یعلم و انتم لاتعلمون»^(۱)

پاسخ سوال اول و دوم:

در مورد حقوق الله مانند حدود، در صورتی که جرم با اقرار و از وی اختیار یا بینه یا علم قاضی ثابت شود. قابل اجراست و در غیر این صورت، پوشاندن جرم مطلوب بوده و سوءظن و بدگمانی و همچنین تجسس برای کشف عیوب و لغزش افراد، بر مسلمانان حرام است.

همچنین در صورتی که تجسس حرام را انجام دادند. وظیفه آنها نهی از منکر می‌باشد و اذاعه سر (یعنی آشکار نمودن عیوب پنهان افراد) نیز حرام است، مگر در مقام ادای شهادت. همچنین افشای فحشا و اشاعه آن نیز حرام است و حرمت امور مذکوره مورد قبول اصحاب و فقها می‌باشد که به برخی از اقوال و ادله آن اشاره می‌کنیم:

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا...»^(۲) یعنی ای کسانی که ایمان آورید، پرهیزید از ظن و گمان، چون سوء ظن و گمان بد نسبت به افراد اثم و گناه است و نسبت به عیوب پنهان افراد تجسس نکنید و غیبت (ذکر عیوب مردم) نکنید.

این آیه، هم بر حرمت گمان بد (سوء ظن) و هم حرمت تجسس دلالت می‌کند، روایات هم بر این مطالب دلالت دارد.^(۳)

لازم به توضیح است، حرمت اموری که ذکر شد، شامل قاضی و بازپرس می‌شود و اطلاق حکم در محرمات الهی شامل همه مردم می‌شود.

حضرت امام (ره) در فرمان هشت ماده‌ای خطاب به قوه قضاییه، به تمام این امور تصریح نموده اند که لازم است ماده (۶ و ۷) آن را ذکر کنیم.

(۶- هیچ کس حق ندارد به خانه یا مغازه و یا محل کار شخصی کسی، بدون اذن صاحب آنها وارد شود یا کسی را جلب کند، یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه، تعقیب و مراقبت نماید، و یا نسبت به فردی اهانت نموده و اعمال غیر انسانی - اسلامی مرتکب شود، یا به تلفن یا نوار ضبط صوت دیگری به نام کشف جرم یا کشف مرکز گناه گوش کند و یا برای کشف گناه و جرم هرچند گناه بزرگ باشد، شنود بگذارد و یا دنبال اسرار مردم باشد، و تجسس از گناهان غیر نماید یا اسراری که از غیر به او رسیده ولو برای یک نفر فاش کند. تمام اینها جرم و گناه است و بعضی از آنها چون اشاعه فحشا از گناهان کبائر بسیار بزرگ است، و مرتکبین هر یک از امور فوق، مجرم و مستحق تعزیز شرع هستند و بعضی از آنها موب حد شرعی می‌باشند.

۷- آنچه ذکر شد و ممنوع اعلام شد، در غیر مواردی است که در رابطه با توطئه ها و گروهک های مخالف اسلام و نظام جمهوری اسلامی است که در خانه های امن و تیمی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی و ترور شخصیت های مجاهد و مردم بی گناه کوچه و بازار و برای نقشه ها خرابکاری و افساد فی الارض اجتماع می‌کنند و محارب خدا و رسول می‌باشند؛ که به آنان در هر نقطه که باشند و همچنین در جمیع ارگان های دولتی و دستگاههای قضایی و دانشگاهها و دانشکده ها و دیگر مراکز با قاطعیت و شدت عمل، ولی با احتیاط کامل باید عمل شود. لکن تحت ضوابط شرعیه و موافق دستور دادستانها و دادگاهها، چرا که تعدی از حدود شرعیه حتی نسبت به آنها جایز نیست...

حضرت امام (ره) در ماده (۶)، به حرمت تجسس و کشف گناه افراد و همچنین حرمت اذاعه اسرار و آشکار نمودن اسرار و عیوب مخفی مردم و حرمت اشاعه فحشا تصریح نموده اند.

پاسخ برخی از فقها به برخی از سوالات موید نظریه فوق می‌باشد:

حضرت آیت خامنه‌ای، به حرمت تجسس و افشای سر تصریح نموده و می‌فرمایند: «و لا يجوز كشف و اظهار الامور الخاصه الشخصيه امام الآخرين». كشف (تجسس) و آشکار نمودن امور خصوصی مردم نزد دیگران، جایز نیست.

سوال:

اخیرا شایع است که با کنترل تلفن افراد به مدت طولانی، سعی و تلاش در این می‌کنند که جرمی برای افراد پیدا کنند؛ اولاً: آیا قاضی حق اعطای چنین حکم کنترلی (در غیر مصالح حکومتی) دارد یا خیر؟ ثانياً: آن موارد، دلیل شرعی بر محکومیت فرد هست یا خیر؟

پاسخ:

«نظر به اینکه هدف از حکومت حقه الهیه تثبیت موازین شرع و تنفیذ احکام اسلام است، لازم، بلکه ضروری است که بر خلاف موازین شرع عمل نشود. بلی در بعضی از موارد، حفظ نظام یا مصالح عامه مردم یا برقرار کردن واجب مهمی متوقف بر ارتکاب محرم و خلاف شرع است که به درجه اهمیت آن امور نمی‌رسد و در چنین مواردی، مسئله تراحم و اهم و مهم پیش می‌یاد که لازم است رعایت مرجحات و اهم و مهم بشود و در حد ضرورت اقدام شود و چنانچه در موارد ضروری نوار به دست آید، نفس نوار دلیل نمی‌شود و قاضی باید طبق موازین باب قضا و اقرار و شهود و علم خود عمل کند.»^(۴)

سوال:

تحقیق از مسائل شخصی و خانوادگی و یا مفاسد اخلاقی افراد چه حکمی دارد؟

پاسخ:

«در صورتی که در خفا انجام گرفته، جایز نیست.»^(۵)

سوال:

تجسسی که در شرع حرام است یعنی چه؟

پاسخ:

«کسی که مومنین ظاهرالصلاح باشد (یعنی عیوب او پنهان باشد) تجسس کردن از عیوب او جایز نیست مگر در بعضی از موارد، مثل اینکه می‌خواهد با او معامله کند یا او را وکیل خود یا وصی خود یا برای مقامی نصب کند. فحص قبل از معامله و قبل از نصب و بعد از نصب جایز است»^(۶)

سوال:

یکی از راه‌های ثبوت زنا، چهار بار اقرار نزد حاکم شرع است. فرض کنید مامورین انتظامی شخصی را به اتهام این فعل حرام در یکی از جلسات محاکمه نزد قاضی می‌آورند و قاضی می‌پرسد آیا قبول داری که مرتکب زنا شده‌ای؟ متهم در پاسخ می‌گوید: آری، قبول دارم.

آیا بهتر است قاضی اقرار دوم، سوم و چهارم را در همان جلسه محاکمه از متهم اخذ کند، یا باید از کار در جلسات متعددی انجام شود؟

پاسخ:

«اقرارهای چهارگانه در یک مجلس خالی از اشکال نیست؛ به علاوه، قاضی وظیفه ندارد از متهم سوال کند که آیا تو این کار را کرده‌ای یا نه؟ بلکه باید بگذارد که متهم اگر مایل است خودش اقرار کند یا از او سوال کند که شما را برای چه اتهامی اینجا آورده اند»^(۷)

نکته قابل ذکر آن است که اگر شهودی قبل از شهادت به زنا، از روی تجسس و تفحص، عمل زنا را مشاهده کرده باشند، از عدالت ساقط می‌شوند و لذا شهادت آنان مورد پذیرش نیست. یکی دیگر از فقها در این خصوص می‌نویسد: «بازجویی و حرف کشیدن از کسی برای تفحص و شنود و کشف اسرار، حرام است، حتی قاضی و بازپرس هم حق حرف کشیدن از کسی را ندارد»^(۸).

همچنین یکی از فقها در پاسخ به سوالی درباره اعتراف زانیه می‌نویسد: «اعتراف مزنی بها، علیه زانی فاقد اعتبار شرعی است و استنطاق متهم به ارتکاب جریمه زنا برای اثبات و احراز جرم زنا صورت شرع ندارد»^(۹)

با توجه به مباحث ذکر شده، این نتیجه به دست می‌آید که دادگاه حق ندارد طوری از دو متهم تفحص و تجسس کند که منجر به کشف یا اقرار نامبردگان به عمل زنا شود.

البته در برخورد با مجرمین مختلف (یا ارتکاب جرایم مختلف) حکم قضیه متفاوت می‌شوند. در ادله مباحث با دسته بندی جرایم، حکم هر کدام مورد بررسی قرار می‌گیرد:

جرایم به طور کلی به دودسته تقسیم می‌شود: دسته اول، جرایمی که متضرر از جرم افراد بوده و حق الناسی هستند، مثل قصاص و حد قذف و...؛ دسته دوم، جرایمی است که تعرض به حقوق الهی است. در جرایم حق الهی نیز دو فرض قابل تصور است: گاهی جرم مخفیانه انجام شده و خبر آن در جامعه منتشر نشده و افراد از آن مطلع نیستند و گاهی نیز، جرم مورد نظر بین مردم شهرت پیدا کرده است و افراد جامعه از آن مطلع هستند. در ادامه مباحث فرضهای سه گانه را به تفکیک مورد بررسی قرار می‌دهیم:

فرض اول:

در صورتی که جرم مربوط به حق الناس باشد، باید دقت شود که احقاق حق بشود تا حق مردم از بین نرود. مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) می‌فرماید:

«... توبه کردن در چنین گناهایی به این صورت است که قلبا پشیمان گردد و تصمیم جدی بگیرد

به اینکه به سراغ آن گناه برنگردد و سوم اینکه خود را آماده کند که مجازات الهی بروی اجرا گردد، مثل قصاص یا حد قذف».^(۱۰)

لازم به توضیح است، در صورتی که جرم مربوط به حق الناس باشد و غیر مالی باشد، مانند قذف و قصاص، مشهور فقها در خصوص قصاص بنابر آنچه که شهید ثانی (ره) و صاحب جواهر (ره) فرموده اند «باید مجرم نزد صاحب حق آمده و خود را آماده قصاص کند و اگر صاحب حق او را نمی شناسد باید به او خبر دهد و توبه او همین امر است که خود را آماده قصاص کند»^(۱۱)

اما در خصوص قذف و غیبت، صاحب جواهر و شهید ثانی می فرمایند: «اگر مقذوف با خبر شده از این قذف، باید نظیر حق قصاص نزد او رفته و آماده شود برای اجرای حد قذف یا اینکه مقذوف او را عفو کند. اما در صورتی که مقذوف باخبر نشده است دو وجه مطرح است:

از این باب که حق آدمی است و تنها از ناحیه صاحب آن قابل گذشت است. پس باید در این فرض دوم نیز پیش صاحب حق رفته و خود را آماده مجازات کند و یا از وی طلب عفو نماید؛ و اما از این جهت که مطلع کردن مقذوف و غیبت شده باعث آزار و اذیت وی شده و موجب کینه می گردد، بهتر است مطرح نکند».^(۱۲)

اما در صورتی که جرم حق الناسی بوده و از امور مالی باشد، مثل قتل غیر عمد و خطاء یا سرقت (از جهت برگرداندن مال مسروقه) یا غصب اموال مردم، مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

«و ان كان تعلق بها حق مالي كمنع الزكاه والخمس والغصب ونحوها مما يتعلق باموال الناس فيجب مع ذلك براءة الذمه منه بان يودي الزكاه و يرد اموال الناس ان بقيت و يغرم بدلها ان لم تبق او يستحل من المستحق فيبروه و لو كان مصرا وى الغرامه له اذا قدر.»^(۱۳)

فرض دوم:

در صورتی که جرم از جمله جرایم حق الهی است و تنها مجرم می داند و ارتکاب آن توسط وی میان مردم شایع نشده است، در این صورت هم برخورد او مستحب است که گناه خود را بپوشاند و هم بر دیگران. مرحوم شیخ طوسی می فرماید:

«و اما ان كان حقالله كحد الزنا والسرقه و شرب الخمر... فان كان مكتوبا لا يعلم به الناس و لم يشتهر ذلك عليه، فالتوبه الندم على ماكان، والعزم على ان يعود، والمستحب له ان يستتر على نفسه».^(۱۴)

مرحوم شیخ مفید نیز می فرماید:

«فان ستر نفسه و تاب فيما بين الله عزوجل ولم يبد صفحته للامام كان افضل له و اعظم ثوبا»^(۱۵) مستند این نظریه در فرض دوم، روایاتی است که در کلام معصومین (علیهم السلام) وارد شده است. از جمله آنها روایتی است از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)^(۱۶) که به قضیه «ماعز» معروف است: «ان ما عزا اتی النبی (صلی الله علیه و آله) فافر عنده ارب مرات یعنی بالزنا فامر برجمه و قال (صلی الله علیه و آله) لهزال: لوستر ته بشوبک لکان خیر لک.»

برخی از علمای اهل سنت نقل کرده اند، دلیل بیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به «هزال» این بوده است که «ما عزبن مالک» در خانه هزال زندگی می کرده است و مرتکب زنا می شود. هزال به ایشان می گوید: «انت النبی فاخبره بما صنعت لعله یستغفر لک»^(۱۷)

برخی از فقهای شیعه این روایت "ماعز" را مشهور می دانند و می فرمایند: «و الروایه مشهوره»^(۱۸) ابن حزم اندلسی نیز بعد از مباحث طولانی در خصوص افضل بودن اقرار متهم یا استتار می فرماید: «اقرار به جرم و گناه خویش، از مخفی کردن آن افضل است، اگرچه پوشیده نگه داشتن آن نیز به اتفاق نظر مسلمین، مباح و امری جایز است.»^(۱۹)

اما سرخسی در کتاب "المبسوط"، پوشاندن گناه و جرم و عدم اقرار به آن نزد حاکم را افضل می دانند: «فالمرتکب للفاحشه ایضا مندوب الی الستر علی نفسه»^(۲۰)

در کتب روایی شیعه دو دسته روایات داریم:

دسته اول روایات است که به طور کلی ترغیب می کند دیگران را به پوشاندن عیب دیگران. مرحوک کلینی روایتی را از امام صادق (علیه السلام) نقل می کنند:

«عن جمیل بین صالح عن ذریح المحاربی قال: سمعت ابا عبدالله (علیه السلام) یقول... و من ستر علی مومن عوره یخافها سترالله علیه سبعین عوره من عورات الدنیا و الاخره»^(۲۱)

همچنین امیرالمومنین (علیه السلام) در یکی از خطبه های خود با عنوان «خطبه الوسيله»، به این موضوع نیز اشاره کرده و می فرماید: «استرعوره اخیک لما تطمه فیک»^(۲۲)

دسته دوم روایاتی است که اشخاص در نزد معصوم اقرار به جرمی کرده اند و ایشان آنها را ترغیب به عدم اقرار و توبه نموده اند. به دو مورد از این روایات اشاره می گردد:

۱- عن ابی العباس قال: قال ابو عبدالله (علیه السلام): اتی النبی (صلی الله علیه و آله) رجل فقال: انی زنی... الی ان قال: فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «لو استتر ثم تاب کان خیرا له»^(۲۳)

این روایت که از طریق امامیه نقل شده، می‌تواند مویدی باشد بر اینکه روایت قبلی مورد اشاره در قضیه «ماعز» امری قابل قبول باشد.

۲- عن اصبع بن نباته قال: «أتی رجل امیرالمومنین (علیه السلام) فقال: یا امیرالمومنین! انی زنیت فطهرنی فاعرض عنه بوجهه ثم قال له: اجلس فقال: ايعجز احدکم اذا قارف هذذه السيئه ان یستر علی نفسه کما سترالله علیه. فقام الرجل فقال: یا امیر المومنین! انی زنیت فطهرنی، فقال: و ما دعاک الی ما قلت؟ قال: طلب الطهاره. قال (علیه السلام): وای طهاره افضل من التوبه ثم اقبل علی اصحابه یحدثهم. فقام الرجل فقال: یا امیرالمومنین! انی زنیت فطهرنی، فقال له: اتقرا شیئا من القرآن؟ قال نعم، قال: اقرا، فقرا، فاصاب فقال له: اتعرف ما یلزمک من حقوق الله فی صلاتک و زکاتک؟ قال: نعم، فساله فاصاب. فقال له: هل بک مرض یعروک او تجد وجعا فی راسک او بدنک؟ قال: لا، قال: اذهب حتی نسال عنک فی السر کما سالتک فی العلنیه، فان لم تعدالینا لم نطلبک».^(۳۴)

اصبع بن نباته نقل می‌کند: مردی نزد امیرالمومنین (علیه السلام) آمد و گفت: یا علی! من زنا کرده‌ام، پس مرا تطهیر کن. امام علی (علیه السلام) روی خود را از وی برگرداند و به او گفت: بنشین. سپس فرمود: آیا هر یک از شما مرتکب چنین گناهی شود، نمی‌تواند آن گناه را برخورد بپوشاند، همان گونه که خداوند آن گناه را برای او پوشانده است. آن مرد دوباره برخاست و گفت: یا علی! من زنا کرده‌ام، مرا تطهیر کن. امام (علیه السلام) فرمود: چه انگیزه‌ای تو را به اعتراف و اقرار به این گناه کشانده است؟ آن مرد گفت: طلب پاکی. اما (علیه السلام) فرمود: کدام پاکی بهتر و بالاتر از توبه است؟ سپس امام (علیه السلام) روی خود را به طرف اصحاب کرد و با آنان شروع به سخن گفتن کرد. آن مرد دوباره از جای خود برخاست و گفت: یا علی! من زنا کرده‌ام، پس مرا تطهیر کن. امام (علیه السلام) فرمود: آیا می‌توانی قسمتی از قرآن را بخوانی؟ آن مرد گفت: آری؛ آیاتی از قرآن را خواند و صحیح خواند. امام (علیه السلام) فرمود: آیا حقوقی را که از جهت نماز و زکات از خدا برعهده داری می‌دانی و می‌شناسی؟ آن مرد گفت: آری؛ امام (علیه السلام) درباره این مسائل از او سوال هایی کرد و آن مرد پاسخ صحیح داد. سپس به او فرمود: آیا بیماری بر تو عارض شده یا در سر و بدن خود احساس درد می‌کنی؟ آن مرد گفت: نه. امام (علیه السلام) فرمود: برو تا از تو در نهان سوال کنیم همچنان که در علن سوال کردیم، پس اگر به سوی ما بازنگردی ما تو را طلب نمی‌کنیم.»

از پایان کلام حضرت می‌توان این نکته را استفاده کرد که به نوعی شخص مورد نظر را ترغیب می‌کند که بازنگردد و بین خود و خدایش توبه کند.

در پایان بحث فرض اول، به استفتائاتی که مرتبط با موضوع است اشاره می‌گردد:

سوال:

اگر شهودی که به زنا شهادت می‌دهند، به صورت اتفاقی زنا را مشاهده نکنند؛ مثلاً به صورت تفحص و جستجوگرانه و با کمین نشستن مشاهده کنند، آیا مرتکب حرام شده اند...؟^(۲۵)

حضرت آیت الله محمد تقی بهجت:

«اگر با تفحص محرم باشد و آن هم ثابت شود، سبب سقوط شهود از عدالت می‌شود و شهادتش مقبول نیست.»

حضرت آیت الله سیدعلی سیستانی:

«تجسس حرام است ولی اگر این کار با عدالت آنها منافات نداشته باشد، شهادت آنها مورد قبول می‌شود.»

حضرت آیت الله لطف الله صالی گلپایگانی:

«شاهد باید عادل باشد و تفحص و تجسس از کارها مخفی مردم حرام است و مبارزه با منکرات مجوز ارتکاب خلاف شرع نیست. البته در مواردی که می‌دانند کسانی می‌خواهند مرتکب زنا شوند باید از وقوع خلاف شرع جلوگیری نمایند.»

حضرت آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

«این کار جایز نیست و سبب فسق شهود می‌شود مگر در مواردی که علم به حرمت نداشته باشد.»

حضرت آیت الله حسین نوری همدانی:

«موارد مختلف است، در صورتی که با اذن حاکم شرع باشد موجب فسق شهود نمی‌شود.»

فرض سوم:

در صورتی که جرم از جمله جرایم حق الهی باشد، ولی در میان مردم شهرت پیدا کرده و شایع شده است، برخی از فقها که در ادامه بحث کلام ایشان نقل می‌شود معتقدند، توبه آن این است که برکرده خویش پشیمان شود و تصمیم جدی بگیرد که به سوی آن گناه بازنگردد و در مرحله بعد پیش حاکم شرعی بیاید، لازم نیست بیاید اقرار کند. توبه و پنهان کردن از حاکم بهتر است و اعتراف به جرم خود کند تا حد الهی بر وی جاری شود. دلیل اینکه در این فرض باید در نزد حاکم اعتراف کند و حد الهی جاری گردد، به خاطر آن است که فایده‌ای که در فرض مستور بودن (عدم اشتهار بین مردم) بر آن مترتب است در اینجا وجود ندارد. فایده مستور بودن آن است که بدون ارتکاب گناه به اطلاع مردم برسد. بین خود و خدای خویش توبه کند و در این فرض مردم مطلع شده اند و لذا آن فایده که همان عدم اشاعه فحشا می‌باشد در اینجا وجود ندارد.

مرحوم شیخ طوسی می‌نویسد:

«و اما ان كان مشتهراً شائعاً في الناس فالتوبة الندم على ما كان والعزم على ان لا يعود، و ان ياتي الامام و يعترف به عنده ليقيم عليه الحدود. والفصل بينهما» جرمی که مردم در آن مطلع هستند و جرمی که مردم مطلع نیستند «انه اذا لم يكن مستهراً كان في ستره فایده و هو الا يشتهر به ولا يضاف اليه و ليس كذا لك ههنا لانه اذا كان مستهراً ظاهراً فلا فایده في ترك اقامته عليه»^(۲۶)

البته ایشان در ادامه بحث خود می‌فرماید: به نظر من حتی در این فرض نیز همانند فرض دوم بهتر است جرم و گناه خود را مستور بدارد و بین خود و خدایش توبه کند و خود را از آن وضعیتی که در آن قرار داشته جدا کند؛ زیرا حدیثی که در این موضوع مورد استناد قرار می‌گیرد عمومیت دارد و هردو فرض (اشتهار و عدم اشتهار) را شامل می‌شود.^(۲۷) مرحوم شهید ثانی می‌فرماید: «فان ظهر فقد فات الستر، فياتي الحاكم ليقيم عليه الحد.»^(۲۸) اما به نظر می‌رسد در این فرض نیز، کلام شیخ طوسی قابل پذیرش باشد که در این فرض نیز اقرار نکردن افضل است.

مرحوم خویی (رحمه الله) در «شرح العروة الوثقی» می‌فرماید: «اگر ارتداد نزد حاکم ثابت نشده است، بر مرتد حرام است که به ارتداد خود اقرار کند و خود را در معرض قتل قرار دهد، چون حفظ نفس از قتل واجب و القا آن در هلاکت حرام است. بلکه اقرار او اظهار معصیت و اشاعه گناه است، و اقرار او رسوا کردن و مفتضح کردن خودش بوده که این عمل نیز حرام است؛ بلکه می‌تواند شهادت شهود را هم انکار کند و یا قبل از اقامه دعوا نزد حاکم فرار کند.»^(۲۹) صاحب «شرح عروة الوثقی» نیز می‌فرماید:

«لا يجب على المرتد الفطري بعد التوبة تعريض نفس للقتل بل يجوز له الممانعة منه و ان وجب قتله على غيره»^(۳۰)

امام خمینی (ره) در ذیل عبارت (بل يجوز له) می‌فرماید:

«مشکل، خصوصا اذا اراد الحاكم اجراءه فان الظاهر عدم الجواز حينئذ»^(۳۱)

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سوره نور، آیه ۱۹.
- ۲- سوره حجرات، آیه ۱۳.
- ۳- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب العشره، باب ۷۱، ۱۵۰، ۱۵۷ و آیت الله سید محمد شیرازی، الفقه (کتاب المحرمات)، ج ۹۰، صص ۸۱، ۲۸۷، ۱۵۱، ۱۵۲.
- ۴- محمد فاضل لنکرانی، جامع المسائل، مطبوعاتی امیر، ج ۱، ص ۵۲۲.
- ۵- پیشین، ص ۶۲۷.
- ۶- میرزا جواد تبریزی، استفتائات جدید، ص ۵۰۶، مساله ۲۲۱۷.
- ۷- ناصر مکارم شیرازی، استفتائات جدید، انتشارات مدرسه الامام امیرالمومنین، ج ۲، ص ۴۸۸.
- ۸- حسین مطهری، رساله توضیح المسائل، ص ۴۶۱، مساله ۲۴۷۱.
- ۹- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، پاسخ به سوال ۱۸۷۸.
- ۱۰- «و اما ان كان للادميین و هو القصاص و حد القذف فالتوبه الندم على ماكان، و العزم على ان يعود، و التمكين من الاستيفاء من حد او قصاص»... (المبسوط فی فقه الاماميه، ج ۸، ص ۱۷۷).
- ۱۱- شهید ثانی، مسالك الافهام، المعارف، قم، ج ۱۴، ص ۲۱۷، شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، دارالکتب الاسلامیه، ج ۴۱، ص ۱۱۲. (و ان كان حقا للعباد كالقصاص و القذف فيأتى المستحق و يمكنه من الاستيفاء فان لم يعلم المستحق وجب فى القصاص ان يخبره).
- ۱۲- شیخ محمد حسن نجفی، پیشین؛ شهید ثانی، پیشین.
- ۱۳- شیخ محمد حسن نجفی، پیشین، ص ۱۱۱؛ شهید ثانی، پیشین، ص ۲۱۶.
- ۱۴- شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الاماميه، ج ۸، ص ۱۷۷.
- ۱۵- شیخ مفید، المقنعه، ص ۷۷۷. همچنین رک: ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۳، ص ۵۲۴؛ شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، دارالکتب الاسلامیه، ج ۴۱، ص ۲۸۵.
- ۱۶- احمد بن الحسين بن علی البیهقی، السنن الکبری دارالفکر، بیروت، ج ۸، ص ۳۳۱، سلیمان بن الاشعث السجستانی، سنن ابی داود دارالفکر، بیروت، ج ۲، ص ۳۳۳.
- ۱۷- سید عبدالوهاب الشعرانی، لوائح الانوار القدسين فی بیان العهود المحمديه، چاپ دوم، ۱۳۹۳ ق.
- ۱۸- شهید الثانی، ممالک الافهام، موسسه المعارف، ج ۱۳، ص ۴۱۸، سید محمدرضا موسوی گلپایگانی، کتاب القضاء دارالقرآن الکریم، قم، ج ۱، ص ۲۳۰.
- ۱۹- شهید الثانی، ممالک الافهام، موسسه المعارف، ج ۱۳، ص ۴۱۸، سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، کتاب القضاء، دارالقرآن الکریم، قم، ج ۱، ص ۲۳۰.
- ۲۰- شمس الدین السرخسی، المبسوط، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۶۸، ص ۱۳۵.
- ۲۱- علامه مجلسی، بحار الانوار، موسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۳ ق، ج ۹، ص ۹۷.
- ۲۲- علامه مجلسی، بحار النوار، موسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۳ ق، ج ۷۴، ص ۲۸۷، الشیخ محمد باقر المحمودی، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۵۹.
- ۲۳- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۳۲۸، ج ۵.
- ۲۴- همان، ج ۶.
- ۲۵- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، کد سوال ۵۸۵۶، (بند "ج")
- ۲۶- شیخ طوسی، همان، ص ۱۷۸.
- ۲۷- «و انى انه يجوز له ان يستتر به ولا يعترف، بل يتوب فيما بينه و بين الله و يقطع عما كان و يتوفر على اعمال الصالحات العموم الخبر الذى ثقم» (شیخ طوسی، پیشین)
- ۲۸- شهید ثانی، پیشین، ص ۲۱۷.
- ۲۹- سید ابوالقاسم خویی، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، موسسه احیای آثار الامام الخوئی، قم، ج ۴، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.
- ۳۰- سید محمد کاظم الطباطبایى الیزدی، العروه الوثقی، موسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، قم ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۸۵.
- ۳۱- همان.

عاقبت قرآن خوان بی تقوا

در یکی شبها، امیرالمومنین از مسجد کوفه به سوی منزل خود حرکت کرد. کمیل بن زیاد که از یاران خوب آن حضرت بود. امام را همراهی می نمود. گذرشان از کنار خانه مردی افتاد که صدای قرآن خواندنش بلند بود و این آیه را (امن هو قانت آناء الليل ساجدا و قائما يحذر الاخره و يرجوا رحمه ربه قل هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون انما يتذكر اولوالالباب)^(۱) با صدای دلنشین و زیبا می خواند. کمیل از حال معنوی این مرد بسیار لذت برد و در دل بر او آفرین گفت. بدون آنکه سخنی بر زبان بگوید.

حضرت به حال کمیل متوجه شد. رو به او کرد و فرمود: ای کمیل! صدای قرآن خواندن او تو را گول نزد. زیرا او اهل دوزخ است (چه بسا قرآنی خوانی هست که قرآن بر او لعنت می کند) و بزودی آنچه را که گفتیم بر تو آشکار خواهیم کرد! کمیل از این مسئله متحیر ماند. نخست اینکه امام (به زودی از فکر و نیت او آگاه گشت، دیگر اینکه فرمود، این مرد با آن حال روحانیش اهل دوزخ است).

مدتی گذشت، حادثه گروه خوارج پیش آمد و کارشان به آنجا رسید که در مقابل امیرالمومنین ایستادند و علی با آنان جنگید در حالی که حافظ قرآن بودند.

پس از پایان جنگ که سرهای آن طغیان گر کافر بر زمین ریخته بود، امیرالمومنین رو به کمیل کرد، در حالی که شمشیری که هنوز خون از آن می چکید در دست داشت، نوک آن را به یکی از آن سرها گذاشت و فرمود: ای کمیل! این همان شخصی است که در آن شب قرآن می خواند و از حال او در تعجب فرو رفتی. آنگاه کمیل حضرت را بوسید و استغفار کرد.^(۲)

پی نوشت ها:

- ۱- (آیا آن کسی که در ساعات شب به عبادت پروردگار مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگار امیدوار است. بگو آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! زمر، آیه ۹.

- ۲- بحارالانوار: ج ۳۳، ص ۳۹۹.

بررسی و نقد رای وحدت رویه شماره ۶۰۸ مورخ ۷۵/۶/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

محمود بقال شیروان (قاضی دادگاه خانواده تهران)

یکی از وظایف عمده و اساسی که در ادامه نظارت بر حسن اجرای قوانین به موجب قانون اساسی و قوانین عادی بر عهده دیوان عالی کشور گذارده شده است، ایجاد وحدت رویه قضایی بین شعب دیوان عالی و محاکم تالی است. اصل یک صد و شصت و یکم قانون اساسی اشعار می‌دارد: «دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسئولیت هایی که طبق قانون به آن محول می‌شود، تشکیل می‌گردد.» همچنین ماده (۲۷۰) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری) مصوب سال ۱۳۷۸، چنین مقرر می‌دارد: «هرگاه در شعب دیوان عالی کشور و یا هر یک از دادگاهها نسبت به موارد مشابه اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی با استنباط از قوانین، آرای مختلفی

صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور یا دادگاهها نیز می‌توانند با ذکر دلایل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور نظر هیأت عمومی را در خصوص موضوع کسب کنند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده او و حداقل سه چهارم روسا و مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب تشکیل می‌شود تا موضوع مورد اختلاف را بررسی و نسبت به آن اتخاذ تصمیم نماید. رای اکثریت که مطابق موازین شرعی باشد ملاک عمل خواهد بود. آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور نسبت به احکام قطعی شده بی اثر است، ولی در موارد مشابه، تبعیت از آن برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم می‌باشد.»

در ادامه، ماده (۲۷۱) قانون مارالذکر اعلام می‌دارد که: «آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور قابل تجدید نظر نبوده و فقط به موجب قانون بی اثر می‌شوند.»

دیوان عالی کشور بدین وسیله می‌تواند وظیفه خود را در بازرسی نسبت به اجرای درست قوانین و هماهنگ ساختن ارا محاکم بهتر انجام دهد. ولی از نظر اصولی، قوانینی که در ارتباط با تفویض این اختیار وضع حکم نموده اند، به طور مسلم با اصل جدایی قوای سه‌گانه و تفکیک آنها مخالف است؛ زیرا به این وسیله دیوان عالی کشور به رغم اصل ممنوعیت دادگاه از صدور حکم کلی (ماده ۴ قانون آیین دادرسی مدنی جدید التصویب) مجاز شده است که در وظایف ویژه قوه مقننه دخالت کند و به وضع قواعد کلی، که از خصایص قانون است، مبادرت ورزد.^(۱)

بدیهی است دیوان عالی کشور در این مقام، در کسوت مفسر قوانین موضوعه عادی ظاهر می‌گردد و وضع یا نسخ قوانین، خارج از حیطه اختیارات هیأت مزبور قرار دارد. یکی از آرای که به این منظور، یعنی ایجاد وحدت رویه و جلوگیری از بروز تشتت آرای محاکم، اعم از حقوقی و کیفری، از ناحیه هیأت عمومی دیوان عالی کشور اصدار یافته و خود منشاء ظهور اختلافات و انتقادات عدیده‌ای گردیده است. رای شماره ۶۰۸ مورخ ۷۵/۶/۲۷ هیأت مزبور می‌باشد. قبل از بررسی اجمالی و نقد رأی فوق، لازم است آن را عینا نقل نماییم.

رأی مزبور چنین اشعار می‌دارد: «نظر به این که صدور چکهای بلا محل و وعده دار و تضمینی و

غیره موضوع مواد (۳، ۷، ۱۰ و ۱۳) قانون صدور چک مصوب سال ۱۳۵۵ و اصلاحی آن در سال ۱۳۷۲، در صورتی که از جانب یک نفر انجام شده باشد، از نوع جرایم مختلف نبوده، بلکه جرایم مشابهی هستند که در کلیه آنها با گذشت شاکی مخصوصی و یا پرداخت وجه چک، تعقیب مشتکی عنه موقوف می‌شود؛ لذا تعیین مجازات برای متهم با عنایت به این که مواد (۳۱ و ۳۲) قانون مجازات عمومی سابق منسوخ می‌باشد، بایستی بر طبق قسمت ۲ ماده (۴۷) قانون مجازات اسلام به عمل آید و در نتیجه، تعیین مجازاتهای جداگانه برای متهم به بیش از حداکثر مجازات مقرر در قانون بدون اینکه نص صریحی در این خصوص وجود داشته باشد، فاقد وجاهت قانونی است. بنا به مراتب فوق، آرای صادره از شعب ۳ و ۶ دادگاه تجدید نظر استان صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌شود.»

آن گونه که مفاد و سابقه رأی وحدت رویه فوق حکایت دارد،^(۲) اختلاف بین محاکم تجدیدنظر استان منحصر و محدود است به یکسان یا مختلف تلقی کردن جرم چک بلامحل موضوع مواد (۳، ۷ و ۱۰) از یک طرف و چک وعده دار، تضمینی، مشروط و غیره موضوع ماده (۳) قانون صدور چک اصلاح مصوب سال ۷۲ از طرف دیگر؛ که در خصوص موضوع مختلف فیه، هیأت عمومی دیوان اتخاذ تصمیم نموده و چک موضوع ماده (۱۳) را با چک موضوع مواد (۳، ۷ و ۱۰) مشابه (یکسان) قلمداد کرده و چنین نتیجه گیری کرده که در صورت اصدار چندین طغرا چک از طرف شخص واحد، موضوع مشمول حکم فراز دوم ماده (۴۷) قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ قرار خواهد گرفت. از این رو، دادگاه رسیدگی کننده مجاز نخواهد بود بیش از یک کیفر برای چنین متهمی در نظر گیرد. تا اینجای قضیه اشکالی به نظر نمی رسد و چه بسا این تصمیم دیوان عالی به جهت تجانس چکهای موضوع مواد فوق و نیز قاعده تفسیر قوانین به نفع متهم، با اصول و قواعد حقوقی سازگارتر بوده و قابل تقدیر است. لیکن هیأت عمومی دیوان عالی، به موضوع اختلاف اکتفا نکرده و در خصوص دو مطلب دیگر نیز به اظهارنظر پرداخته که قابل امعان نظر و تأمل می‌باشند.

اولاً: در قسمتی از رأی مارالذکر آمده است که: «... تعیین مجازات به بیش از حداکثر معینه قانونی برای چنین متهمی (یعنی مرتکب جرایم متعدد و متجانس) بدون این که نص صریحی در این مورد وجود داشته باشد، فاقد وجاهت قانونی است.»

این فراز ز رأی به دلایلی چند قابل ایراد و انتقاد می‌باشد:

الف- این مطلب با منطوق و نص ماده (۴۷) قانون مجازات اسلامی مغایرت کامل دارد که صراحتاً به دادگاه اجازه می‌دهد تا در صورت وقوع تعدد جرم، مجازات را تشدید نماید. مقنن در ماده اخیرالذکر چنین اعلام می‌دارد: «در مورد تعدد جرم هرگاه جرایم ارتكابی مختلف نباشد، فقط یک مجازات تعیین می‌گردد و در این قسمت، تعدد جرم می‌تواند از علل مشدده کیفر باشد...»

تشدید مجازات همان گونه که در کتب معتبر حقوق جزای عمومی مضبوط است، عبارت است از تعیین مجازات به بیش از حداکثر مجازات معینه قانونی این سیاست کیفری تحت تأثیر تفکر انطباق کیفرها با شخصیت مجرم، به قوانین ایران سرات کرده است. تعدد جرم در کنار تکرار، از کیفیات و علل عام مشدده کیفر می‌باشد. در مانحن فیه نیز مقنن به قاضی رسیدگی کننده اختیار تشدید مجازات، یعنی تعیین کیفر به بیش از حداکثر را اعطا نموده است. دیوان عالی کشور به رغم خواست و اراده قانونگذار، چنین اختیاری را از محاکم سلب نموده است. این اقدام دیوان علاوه بر مغایرت با صریح ماده (۴۷) قانون مجازات اسلامی، اجتهاد در برابر نص و مخالف اصل تفکیک قوای سه گانه بوده و تجاوز به حریم قوه مقننه و خروج از حیطه اختیار تفویضی استثنایی در اصل یک صد و شصت و یکم ق.ا و ماده (۲۷۰) ق.آ.د. تلقی خواهد شد.

ب- مضافاً این که، لازمه طرح هر موضوعی در دیوان، مستلزم سبق حدوث اختلاف و تهافت آرای محکم است. در موضوع مبحث عنه، چنین اختلافی ملاحظه نمی گردد. اختلاف مستحدثه، همان گونه که قبلاً اشاره شد، منحصر است به چکهای بلامحل موضوع مواد (۳، ۷ و ۱۰) و ماده (۱۳) قانون صدور چک و لاغیر.

نکته دیگری که در ارتباط با موضوع فوق یادآوری آن مفید به نظر می‌رسد، این است که به تناسب مکاتب حقوق جزا، نظام های متفاوتی در باب کیفر مرتکب جرایم متعدد اتخاذ شده است که اهم این روشها را جهت تبیین بیشتر موضوع نقل می‌کنیم.

اول- نظریه جمع مجازاتها:

به نظر بعضی از حقوقدانان، در تعدد واقعی، مجرم مرتکب جرایم متعدد شده است. بنابراین، باید حد مسئولیت و مجازات او در یکایک جرایم تعیین و موضوع این مجازاتها درباره او اجرا شود. مکتب جمع مجازاتها بر دو اصل مسئولیت اخلاقی مجرمین و تأثیر عینی جرم مبتنی است. این نظریه در گذشته مورد عمل و پذیرش قرار گرفته بود. بدین معنی که در مورد اشخاصی که مرتکب تعدد واقعی جرم می‌شدند، مجازات کلیه جرایم جمع و اجرا می‌شد و بسیار اتفاق می‌افتاد

که مجرمی پس از ارتکاب چند جرم، تمام عمر خود را در زندان بسر می‌برد. قانونگذار ایران در فراز نخست ماده (۴۷) قانون مجازات اسلام، در خصوص جرایم ارتكابی مختلف، از این نظام تبعیت کرده است. بعید نیست که مقنن در این مورد از نصوص راجع به حدود و حقوق جزای اسلامی الهام گرفته باشد؛ زیرا در نظام حقوق جزای اسلامی، مطابق اصل عدم تداخل عقوبات، هر جرمی مجازات خاص خود را داشته و در جرایم متعدد، مجازات های متعدد اجرا می‌شود.^(۳) لکن این قاعده مطلق نبوده و در همه جرایم چنین نیست. در فقه امامیه موارد خلاف قاعده به نحو منصوص مشخص است.

دوم - نظریه مجازات ارشد:

برخی از قوانین، تحت تاثیر مکاتب تحقیقی - اثباتی حقوق جزا و مکتب دفاع اجتماعی جدید، رویه خاصی را اتخاذ کرده اند که مطابق آن، وقتی شخصی مرتکب جرایم متعدد می‌شود، تنها مجازات ارشد را درباره وی اجرا می‌کنند. این عده عقیده دارند، مهمترین هدف مجازات، اصلاح حال مجرم و دفاع اجتماعی است و این مسئله در مورد تعدد جرم هم صادق است. قانونگذار کشور ما در ماده (۴۶) قانون مجازات اسلامی، در مقام بیان احکام تعدد معنوی، از این سیستم تأسی نموده است.

سوم - مجازات شدیدتر از جرم ارشد (تشدید مجازات):

این سیستم که به نظام قضایی مجازاتها نیز شناخته شده است،^(۴) حد وسط دو سیستم دیگر بوده که در صورت احراز ارتكاب چند جرم، دادرس مجازاتی بیش از حداکثر مجازات قانونی برای اعمال ارتكابی تعیین می‌نماید و این کیفر مظهر و نماینده تمام مجازات های جرایم ارتكابی است و نقش یک کیفیت مشدد را دارد. قانونگذار اسلامی در فراز دوم ماده (۴۷) قانون مجازات اسلامی، در خصوص جرایم ارتكابی غیر مختلف این نظام را به رسمیت شناخته و به قاضی اختیار تشدید کیفر را اعطا نموده است.

شایان توجه است که هیأت عمومی دیوان عالی، در رأی وحدت رویه مبحث عنه، به رغم رویه متخذه قوه مقننه و با تشبث به اجتهاد رأی، راه حل جدیدی را برگزیده و برخلاف فلسفه تشدید در تعدد که حالت خطرناکی و اخافه ناپذیری این گونه مجرمین را ملحوظ نظر قرار داده، قاضی را تکلیف به تعیین مجازات واحد کرده و از تغلیظ مجازات ممنوع نموده است. این معنا و رویه، با سیاست کیفری ممالک دیگر که مبتنی بر آموزه های جدید کیفرشناسی در این گونه موارد است نیز مغایرت کامل دارد.

آخرین نکته‌ای که در این قسمت شایان ذکر به نظر می‌رسد، اینکه برخلاف تفصیل فوق و اینکه دیوان، به ظاهر خارج از حدود صلاحیتها و اختیارات خود مبادرت به اظهارنظر نموده، لکن از این حیث که مقنن ایرانی در ماده (۴۷) مارالذکر، نصابی جهت تشدید تعیین نکرده است و این معنا مخالف با اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتهاست، و به قاضی کیفری اختیار بی حد و حصر و بدون سقفی در پیش بینی کیفر برای مجرمین داده شده است. در نتیجه، با عقیده دیوان مبنی بر ممنوعیت محاکم با تعیین مجازات به بیش از حداکثر موافق می‌باشیم.

ثانیاً؛ نکته دیگری که در رأی مزبور قابل انتقاد به نظر می‌رسد، این است که رأی هیأت عمومی به منسوخه بودن مواد (۳۱ و ۳۲) قانون مجازات عمومی سابق اشاره کرده است. این مطلب با توجه به شأن دیوان، این توهّم را ایجاد نموده که مواردی که اشاره شده، به موجب این رأی نسخ گردیده و تبعیت از این عقیده نیز برای کلیه دادگاهها لازم و واجب است. لکن این نظریه قابل ایراد و اشکال به نظر می‌رسد.

الف- همان طور که پیش از این اشاره شد، هیأت عمومی دیوان عالی کشور به عنوان عالی ترین مرجع قضای کشور، به منظور جلوگیری از بروز تشتت آرا و تشخیص صحت و سقم استنباط و برداشت قضایی دادرسان از قوانین و مقررات موضوعه، به عنوان مفسر قضایی قوانین عادی ظاهر می‌گردد و وضع یا نسخ قوانین از شمول قلمرو اختیارات هیأت مزبور خارج است. اقدام به چنین عملی از سوی هر نهاد و مرجعی بمنزله نقض حریم مقدس قانون اساسی و اصل تفکیک و استقلال قوای سه گانه بوده و دخالت در وظیفه قوه مقننه تلقی خواهد شد. این اقدام بویژه از سوی دیوان عالی کشور که مظهر قانونمندی و متولی نظارت بر حسن اجرای قوانین می‌باشد، قبیح تر است.

ب- قبول نسخ و بی اعتباری مادتین (۳۱ و ۳۲) قانون مجازات عمومی سابق، مستلزم وجود

قانون موخری است که مدلول و مفاد آن با مدلول مواد فوق در تعارض واقعی باشند. احکام و مقررات مواد (۴۶ و ۴۷) قانون مجازات اسلامی، تا جایی که با مواد مربوط در قانون مجازات عمومی سابق تعارض داشته باشد، نسخ خواهند بود. لکن با مقایسه مواد مربوط در قانون مجازات عمومی سابق تعارض داشته باشد، نسخ خواهند بود. لکن با مقایسه مواد مربوط، ملاحظه می‌گردد در پاره‌ای قسمت‌ها از جمله بند "ب" ماده (۳۲) که در باب نحوه و تشریفات ادغام احکام پیش بینی حکم نموده، در قوانین لاحق حکمی وجود ندارد و مقنن در مقام بیان، موضوع را مسکوت گذارده است. سکوت قانونگذار شاید به این علت بوده که قانونگذار مجازات اسلامی قصد داشته صرفاً به مقررات ماهوی بپردازد و تشریع در باب مسائل شکلی را به محل خود واگذارده است. به هر حال، با توجه به سکوت قانون و حسب قواعد، در چنین مواردی قوانین گذشته همچنان از قدرت و اعتبار اجرایی برخوردار می‌باشند. از طرفی، نسخ قانون، امری استثنایی و خلاف اصل است و در صورتی باید پذیرفته شود که در تصمیم قانونگذار به عدول از قانون تردید نباشد. به همین جهت، در میان علمای اصولی مشهور است که (الجمع مهما ممکن اولی من الطرح) و همه ن را به عنوان یک قاعده عقلی و بدیهی به کار می‌برند.^(۵)

از طرفی، چنانچه در مورد یک قانون، دو تفسیر میسر باشد و نتیجه یکی از آن دو تفسیر، منسوخ شمردن یک قانون باشد ولی نتیجه تفسیر دیگر ملازمه با نسخ هیچ قانونی نداشته باشد، تفسیر دوم مقدم است و تا میسر است باید از ارتکاب نسخ خودداری نموده، در صورت شک و تردید در وجود نسخ اصل، عدم نسخ و اصل عدم حدوث حادث حاکم خواهد بود.^(۶)

موید نظر اخیر، ماده واحده الحاقی به ماده (۷۲۹) ق.م.ا می‌باشد که در سال ۷۷ به ماده مزبور اضافه گردیده است. به موجب این الحاقیه، کلیه قوانین مغایر با این قوانین (از جمله قانون مجازات عمومی سابق مصوب سال ۱۳۰۴ و اصلاحات و الحاقات بعدی آن) ملغاست. بدیهی است چنانچه قانونگذار قایل به نسخ تلویحی قانون مجازات عمومی سابق کلاً یا بعضاً بود، هیچ وقت به طور کلی مبادرت به نسخ صریح آن نمی‌نمود. و این اقدام مقنن حکایت از اعتبار قانون مزبور ولو به طور جزئی تا قبل از سال ۷۷ دارد.

ج- با دقت در رأی مزبور و ملاحظه سیاق عبارت و نحوه کلام هیأت عمومی دیوان، چنین

استفاده می‌گردد که نظریه فوق‌الاشاره در باب نسخ مواد (۳۱ و ۳۲) و همچنین ممنوعیت قاضی از تشدید کیفر استطراداً مطرح شده و صرفاً جنبه ارشادی داشته و علی‌الظاهر تکلیفی به امتثال از آن برای محاکم تالی ایجاد نمی‌نماید.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- دکتر ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق و مطالعه در حقوق خصوص ایران، چاپ هشتم، ص ۹۳.
- ۲- رجوع کنید به؛ تفصیل رأی وحدت رویه فوق، منتشره در روزنامه رسمی، شماره ۱۵۰۶۴ مورخ ۷۵/۸/۲۶.
- ۳- غلامحسین الهام، مبانی فقهی و حقوقی تعدد جرم، ص ۴۷.
- ۴- دکتر عبدالحسین علی‌آبادی، حقوق جنایی، جلد دوم.
- ۵- دکتر ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق، ص ۱۰۵.
- ۶- دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی، مقدمه عمومی علم حقوق، ص ۱۰۰.

آموزش رایانه اداره کل آموزش های مردمی

(قسمت چهارم)

مراقبت از سخت افزارها

رایانه های مدرن، توانمند و قابل اعتماد هستند. این رایانه ها پس از شروع به کار، گرایش به ادامه آن خواهند داشت. اما همواره به خاطر داشته باشید که رایانه ها تجهیزات حساسی هستند و از آزمودن تحمل آنها پرهیز کنید. در عین حال، به توصیه های زیر توجه کنید:

❖ سعی کنید هوای اتاقی که رایانه شما در آن قرار دارد، قابل تنفس باشد. رایانه شما باید به هوای تازه دسترسی داشته باشد تا فن آن بتواند قسمت های الکترونیکی را خنک نگه دارد.

❖ مسیر جریان هوا به پشت رایانه را با انباشتن کتابها یا مجلات خود و یا (بدتر از آن) پوشاندن رایانه با پوشش های پارچه ای مسدود نکنید.

❖ رایانه خود را خشک نگه دارید. رطوبت اضافی ممکن است باعث خرابی مدارهای الکترونیکی آن شود.

❖ در حین کار کردن با رایانه، نخورید و ننوشید؛ چرا که ممکن است خرده های غذا روی صفحه کلید ریخته و درون فاصله خالی بین کلیدها نفوذ کنند. (این موضوع باعث گیر کردن کلیدهای صفحه کلید خواهد شد). همچنین یک فنجان شکسته چای ممکن است باعث وارد شدن خسارت به رایانه شما شده و (بدتر از همه) منجر به از دست رفتن تمام فایل های (اطلاعات) ذخیره شده در رایانه شما شود.

❖ رایانه خود را دور از گرد و غبار نگه دارید. چرا که رایانه، گرد و غبار را به خود جذب می کند. گهگاه دریچه های هوا را تمیز کنید و برای تمیز کردن صفحه نمایش، از پارچه ای استفاده کنید که ضدالکتریسته ساکن (آنتی استاتیک) باشد.

❖ رایانه خود را از دمای بالا دور نگه دارید.

❖ رایانه خود را به طرز صحیح خاموش کنید. قبل از خاموش کردن رایانه لازم است تمام برنامه های را که باز کرده اید، ببندید.

❖ برای خاموش کردن رایانه، مستقیماً دکمه (power) آن را فشار ندهند و کابل برق را از پریز خارج نکنید.

❖ دیسک های خود را دور از صفحه نمایش نگه دارید. چرا که ممکن است میدان مغناطیسی قوی تولید شده توسط صفحه نمایش، باعث حذف یا تغییر برخی از اطلاعات روی دیسک ها شود.

❖ هنگامی که رایانه روشن و مشغول به کار است، واحد سیستم (case) را جا به جا نکنید؛ زیرا احتمال خراب شدن هارددیسک وجود دارد.

وقتی اشکالی پیش می آید:

به احتمال زیاد، شما یک کاربر رایانه هستید، نه یک مهندس رایانه. بنابراین، به رایانه خود، به عنوان یک وسیله حساس احترام گذاشته و در صورتی که با عملکرد نامطلوب آن مواجه شدید، سعی نکنید که خودتان اشکال را برطرف کنید؛ چرا که خطر خرابی بیشتر رایانه و یا بدتر از آن، برق گرفتگی خود شما وجود دارد. بهترین کار این است که موضوع را با یک فرد متخصص که شایستگی تعمیر سیستم شما را داشته باشد، در میان گذاشته و از او کمک بگیرید.

خود آزمایی ۳-۱: سخت افزار

۱- کدام یک از گزینه های زیر جزء قطعاتی هستند که وجود آنها برای کار

کردن یک رایانه ضروری است:

۱- پردازشگر

۲- اسکنر

۳- چکش

۴- واژه پرداز

۲- در واژه مخفف **cpu**، حرف **C** دلالت بر کدام گزینه دارد؟

۱- واژه **Central**

۲- واژه **Computer**

۳- واژه **Complex**

۴- واژه **Computing**

۵- واژه **Commercial**

۳- اسکنر به چه منظوری مورد استفاده قرار می گیرد؟

۴- مودم به چه منظوری مورد استفاده قرار می گیرد؟

۵- سرعت رایانه برحسب کدام واحد اندازه گیری می شود؟

۱- واحد **CPU**

۲- واحد **MHZ**

۳- واحد **MB**

۴- واحد **K**

۵- واحد **RAM**

۶- واحد **CUs**

۶- حرف **R** در واژه مخفف **ROM** دلالت بر کدام گزینه دارد؟

۱- واژه **Random**

۲- واژه **Read**

۳- واژه **Regular**

۴- واژه **Right**

۷- حرف **R** در واژه مخفف **RAM** دلالت بر کدام گزینه دارد؟

۱- واژه **Random**

۲- واژه **Read**

۳- واژه **Regular**

۴- واژه **Right**

۸- جملات غلط را تصحیح کنید:

- ۱- دقیقاً ۸ بایت در هر بیت وجود دارد.
- ۲- یک مگابایت دوبرابر یک بایت معمولی است.
- ۳- ۱۰۰ کیلو بایت مساوی است با یک گیگا بایت.
- ۴- یک گیگابایت تقریباً مساوی است با ۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ بایت.
- ۹- کدام یک از جملات زیر صحیح می‌باشند (ممکن است بیش از یک جمله

صحیح وجود داشته باشد)؟

- ۱- با خاموش شدن رایانه، اطلاعات موجود در RAM حذف می‌شوند.
- ۲- با خاموش شدن رایانه، اطلاعات موجود در RAM حذف می‌شوند.
- ۳- حرف M در واژه مخفف RAM دلالت بر حافظه (Memory) دارد.
- ۴- حرف M در واژه مخفف RAM دلالت بر حافظه (Memory) دارد.
- ۵- هاردیسک‌ها، دیسک‌ها و (CD-ROM) ها همگی برای حفظ و نگهداری برنامه‌های رایانه‌ای به کار می‌روند.
- ۱۰- سه وسیله‌ای که برای کنترل اشاره گر به کار می‌روند، نام ببرید.
- ۱۱- دو نوع از مرسوم ترین انواع چاپگر را نام ببرید.
- ۱۲- ظرفیت یک دیسکت با چگالی بالا بیشتر است یا یک دیسک ZIP؟

خلاصه قسمت:

اکنون می‌دانید

اساسی ترین اجزای یک رایانه شخصی عبارتند از واحد سیستم، صفحه نمایش و صفحه کلید. بدون وجود این اجزا سیستم غیرقابل استفاده خواهد بود. در عین حال، واقعیت این است که تمام (PC) ها شامل وسیله‌ای برای کنترل اشاره گر هستند. (این وسیله در اغلب موارد، ماوس می‌باشد)

داخل واحد سیستم (Case) سخت افزارهایی نظیر پردازشگر یا (CPU مغز رایانه)، RAM (حافظه کاری سیستم)، ROM (نگهدارنده دستورالعمل‌های راه اندازی رایانه)، هارددیسک (نگهدارنده مقادیر بزرگی از اطلاعات) و برخی منابع ذخیره سازی قابل جابه جایی (معمولاً درایو دیسکت و درایو CD-ROM قرار دارند).

سایر آیتم هایی که تقریباً ضروری می‌باشند، عبارتند از چاپگر و مودم. مودم برای اتصال رایانه به شبکه تلفن مورد استفاده قرار می‌گیرد. در صورت استفاده از مودم، امکان ارسال و دریافت پیامهای الکترونیکی و دسترسی به اینترنت فراهم می‌شود.

برای اینکه بتوانید تصاویر، نقشیها یا عکسهای روی صفحات یک روزنامه و یا گزارش های یک پروژه یا پیامهای الکترونیکی را به داخل رایانه خود منتقل کنید. به یک اسکنر یا یک دوربین دیجیتال نیاز خواهید داشت. در نهایت، اکنون می دانید که چگونه باید از رایانه خود مراقبت کنید تا بتوانید به مدت طولانی سرویس مناسبی را در اختیار شما قرار دهد.

قسمت ۱-۴: نرم افزارها و داده ها در این قسمت:

در این قسمت مطالب بیشتری را در مورد انواع مختلف نرم افزارها و نحوه تولید و عملکرد آنها فرا خواهید گرفت. همچنین خواهید آموخت که با ارزشترین قسمت یک سیستم رایانه ای، کدام قسمت است (داده ها).

مهارتهای جدید:

در انتهای این قسمت باید قادر باشید:

- نرم افزارهای سیستمی را از نرم افزارهای کاربردی تشخیص دهید.
- فرآیند توسعه نرم افزار را تشریح کنید.
- مجوز نرم افزاری را معرفی کرده و انواع مختلفی از مجوزها را تشریح کنید.
- نحوه محافظت از نرم افزارها و داده ها در مقابل دسترسی غیرمجاز، از بین رفتن یا خراب شدن و ویروسهای رایانه ای را شرح دهید.
- اصول حق کپی داده ها را بیان کنید.
- اصول محافظت از داده ها و مواد اصلی^(۱) (EDPD دستورالعمل اروپایی محافظت از داده ها) را توضیح دهید.

واژه های جدید:

در انتهای این قسمت باید قادر به تشریح واژه ها و عبارات زیر باشید:

- نرم افزار سیستمی (Software System)
- نرم افزار کاربردی (Software Application)
- ربط گرافیکی کاربر یا GUI (Interface Graphical User)
- نرم افزار رایگان (Freeware)
- نرم افزار اشتراکی (Shorware)
- تحلیلگر سیستم (Analyst System)
- برنامه نویس (Programmer)
- نسخه پشتیبان (Backup)
- ویروس (Virus)

- حق کپی (Copyright)
- محافظت از داده ها (Protection Data)

نرم افزار:

نرم افزار بخش غیر قابل لمس به کارگیری رایانه می باشد. نرم افزار یک نام عام است که بر به تمام برنامه هایی (که خود مجموعه ای از دستورالعمل ها می باشند) اطلاق شده که رفتار رایانه را تعیین می کنند.

به طور کلی، هر نرم افزار به یکی از دو دسته نرم افزارهای سیستمی و نرم افزارهای کاربردی تعلق دارد.

❖ نرم افزارهای کاربردی: این نرم افزارها با جهان پیرامون رایانه در ارتباط می باشند. (دنیای تجارت، سرگرمی یا آموزش و پرورش).

نرم افزار (Software)

به برنامه هایی (مجموعه دستورالعمل هایی) گفته می شود که چگونگی رفتار رایانه را تعیین می کنند.

نمونه اصلی نرم افزارهای سیستمی که ما روی آن تمرکز می کنیم، سیستم عامل^(۲) (OS) می باشد. سیستم عامل برنامه ای است که وظیفه راهبری یک رایانه شخصی را برعهده داشته و بدون وجود آن، رایانه های شخصی کاملاً بدون استفاده می مانند. تمام برنامه های دیگر، برای ارتباط با سخت افزار و کنترل آن، به سیستم عامل وابسته هستند. در عین حال، سیستم عامل زمانبندی رخدادهای مخالف را برعهده داشته و این اطمینان را ایجاد می کند که رخدادهای مزبور، با توالی صحیح به وقوع بپیوندند، وظیفه دیگر سیستم عامل این است که دسترسی به داده ها را مدیریت کرده و شما را در مورد امنیت و صحت آنها مطمئن می کند.

هنگامی که یک قطعه سخت افزاری جدید را به سیستم خود اضافه می‌کنید، باید یک قطعه نرم افزاری موسوم به راه انداز^(۳) را که خاص سخت افزار مزبور است، بارگذاری کرده و به این ترتیب، مطمئن شوید که سیستم عامل شما سخت افزار مزبور را شناسایی کرده و تحت کنترل گرفته است. رایانه‌های شخصی قدیمی‌تر از سیستم عامل موسوم به (Disk Operating System) DOS سود می‌جستند، کاربران (DOS) مجبور بودند فرمانهای این سیستم عامل را از قبیل COPY، DIR یا REN تایپ نمایند.

نرم افزار سیستمی / سیستم عامل (Operating System)

به نرم افزاری گفته می‌شود که وظایفی نظیر تشخیص اطلاعات وارد شده از طریق صفحه کلید، ماوس، ارسال اطلاعات خروجی به صفحه نمایش، ارتباط با چاپگرها و سایر تجهیزات جانبی و ردیابی فایل‌ها را برعهده دارد.

رابط گرافیکی کاربر یا (GUI)

رایانه‌های امروزی سیستم عامل خود را از طریق یک ربط گرافیکی کاربر (GUI) به نمایش می‌گذارند. رابط گرافیکی کاربر (GUI)، تمام منابع رایانه را (شامل منابع سخت افزاری از قبیل دیسک‌ها و چاپگرها و منابع نرم افزاری از قبیل نرم افزارهای سیستمی، برنامه‌های کاربردی و فایل‌های داده‌ای) در قالب تصاویر یا نمادهای کوچکی موسوم به آیکون^(۴) نمایش می‌دهند. کافی است اشاره‌گر را از طریق حرکت دادن دکمه ماوس روی آیکونی که نمایانگر موجودیت مورد نظر شماست، منتقل کرده و سپس ماوس را فشار دهید (کلیک کنید) تا درخواست شما به سیستم عامل منتقل شود. این کار به مراتب ساده‌تر از به یاد آوردن نام یک فرمان و تایپ کردن دقیق آن (به صورتی که در سیستم عامل قدیمی DOS انجام می‌شد) می‌باشد. به عنوان نمونه هایی از «GUI»های مرسوم، می‌توان به رابط‌های گرافیکی Windows، MacOS، sunOS اشاره کرد.

نرم افزارهای کاربردی:

کسی که از یک ماشین چمن زنی، یا یک تلفن یا یک ماهواره استفاده می کند، قصد دارد علف های هرز باغچه خود را بچیند، یا با دوست خود صحبت کند یا وضعیت آب و هوا را پیش بینی نماید. به همین ترتیب، هدف شما که از رایانه استفاده می کنید، صرفاً این نیست که از رایانه استفاده کرده باشید؛ بلکه قصد دارید کار به خصوصی را به وسیله رایانه انجام دهید. این کار بخصوص در واقع کاربردی است که شما از رایانه خود انتظار دارید و برنامه ای که شما را قادر به انجام این کار می کنند، برنامه کاربردی نامیده می شود. (برای مثال: به سختی می توان دفتر کاری را پیدا کرد که از Microsoft Word یا Microsoft Excel یا مرورگرهای مختلف اینترنت از قبیل Netscap Navigator یا Microsoft Internet Explorer در آن استفاده نشود). امروزه این برنامه ها از قبل در بسیاری از رایانه هایی که خریده می شوند، بارگذاری شده اند.

نرم افزارهای کاربردی (Application):

به برنامه هایی گفته می شود که کارهای واقعی را برای کاربران خود انجام می دهند. برای مثال، برنامه های واژه پردازی، صفحات گسترده، مدیریت پایگاه داده ها و... در عین حال، برخی از برنامه های کاربردی برای کارهای تخصصی تر تولید شده اند. افراد و سازمانها، این برنامه ها را برای برطرف کردن نیازهای ویژه خود خریداری می کنند. برای مثال، یک مهندس معمار ممکن است از یک بسته نرم افزاری پیچیده نقشه کشی برای طراحی عمارت های مورد نظر خود استفاده کند؛ همچنین ممکن است یک شرکت تولید کننده زیردریایی، برای پیگیری هزارها کاری که در آن را انجام می شود، نسبت به خرید یک نرم افزار مدیریت پروژه اقدام نماید.

ادامه دارد...

پی نوشت ها:

❖ مأخذ: گواهینامه بین المللی کاربردی رایانه، سطح یک (ICDL)، مترجم، مهندس

مرتضی متواضع

- ۱- European Data Protection Directive
- ۲- Operating System
- ۳- Driver
- ۴- icons

نظریات مشورتی اداره حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه

مقدمه:

ارتباط مستمر قضات با موضوعات علمی و آموزشی و امکان استفاده از تجربه سایرین بخصوص همکارانی که سالیان طولانی به این امر خطیر اشتغال دارند، موجب رشد و تعالی هر چه بیشتر توانایی های آنان شده و در انجام وظایفی که به عهده دارند سبب توفیق بیشتر خواهد بود.

نشریه پیام آموزش در جهت غنی سازی توانایی های علمی و علمی همکاران محترم قضایی در شماره های قبل اقدام به درج تعدادی از نظریات مشورتی اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه نموده و آنچه پیش روی شماست، تعداد دیگری از این نظریات است. همچون گذشته از همه عزیزان درخواست می شود چنانچه در موضوعات مبتلا به قضایی استعلامی از مرجع مذکور نموده اند، تصویری از پرسش به عمل آمده و نظریه مشورتی صادره را جهت بهره برداری به آدرس نشریه ارسال نمایند.

در صورتی که در دعاوی مالی غیر منقول از نظر هزینه دادرسی ملاک قیمت منطقه‌ای است، و ملاک قابلیت تجدیدنظرخواهی نسبت به هر یک از آنها مبلغی است که در دادخواست برای هر کدام به عنوان تقویم خواسته اعلام شده است.

شماره و تاریخ نظریه ۷/۴۰۷ - ۱۳۸۱/۲/۵

سوال: ۱- ضابطه تشخیص دعاوی مالی از غیر مالی از حیث محاسبه هزینه دادرسی و قابل تجدید نظر بودن یا نبودن دادنامه چیست؟

۲- آیا ادعای اعسار از هزینه دادرسی مالی محسوب می‌شود؟ در صورت مثبت بودن جواب، ملاک قابل تجدید نظر بودن آن چه مبلغی است؟

چنانچه خواهان چند خواسته مرتبط مانند، خلع ید، قلع و قمع بنا و اجرت المثل را در یک دادخواست مطرح کرده باشد و دعاوی مذکور در قسمتی ثابت و در دیگر موارد مردود اعلام شود، ملاک قابل تجدید نظر بودن آن معیار مندرج در بند «۲» ماده (۶۲) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب است یا خیر؟ و آیا می‌توان بهای خواهی را واحد تلقی و یا جهت قابل تجدیدنظر بودن باید بهای هر خواسته را به طور مجزا محاسبه نمود؟

جواب: ۱- ضابطه تشخیص دعاوی مالی از غیر مالی، نتیجه حاصله از دعوی است چنانچه خواهان در صدد اثبات مالکیت خود بوده یا خواستار رفع تصرف غاصبانه باشد و یا خوانده ادعای مالکیت نماید دعوی مالی تلقی می‌شود ولی اگر روابط طرفین بر مبنای قراردادهای رهنی، امانی، استیجاری و اذن در تصرف و امثال آن باشد دعوی غیر مالی تلقی می‌شود در دعاوی مالی غیر منقول از نظر هزینه دادرسی ملاک قیمت منطقه‌ای است هر چند خواهان خواسته خود را به کمتر از آن تقویم کرده باشد ولی در مورد تجدیدنظرخواهی، ملاک تقویم خواسته در دادخواست است، مگر اینکه خوانده به آن اعتراض کرده باشد که در این صورت نظریه کارشناس مورد عمل قرار می‌گیرد.

۲- ادعای اعسار از هزینه دادرسی مالی است و ملاک قابلیت تجدیدنظر بودن یا نبودن آن مبلغی است که خواهان نسبت به آن مبلغ مدعی اعسار است.

۳- دعاوی مذکور مستقل و جدا از یکدیگر بوده و ملاک قابلیت تجدیدنظرخواهی نسبت به هریک از آنها مبلغی است که در دادخواست برای هر کدام به عنوان تقویم خواسته اعلام شده و مورد اعتراض خوانده قرار نگرفته است.

در صورت ایجاد صحنه ساختگی تصادف دو دستگاه اتومبیل عمل مرتکب یا مرتکبین با ماده (۲) قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری، منطبق خواهد بود.

شماره و تاریخ نظریه ۷/۱۷۸ - ۱۳۸۱/۲/۹

سوال: چنانچه راننده‌ای بر اثر بی احتیاطی موجب ورود خساراتی به وسیله نقلیه جلوتر از خود شده باشد و سپس به منظور استفاده از بیمه بدنه ماشین خود، یا نقل مکان وسیله نقلیه اش موجب اشتباه کارشناس شده و کارشناس، راننده ماشین جلوتر را مقصر اعلام کرده باشد، آیا عمل راننده مذکور جرم است؟ و اگر جرم است مستند قانونی آن چیست؟

جواب- ایجاد صحنه ساختگی تصادف دو دستگاه اتومبیل، برای دریافت من غیر حق خسارت از شرکت بیمه، صحنه سازی و به بیان دیگر، ارتکاب تقلب برای تحصیل مال (به طریق نامشروع) عمل مرتکب یا مرتکبان، مشمول ماده (۲) قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۴/۶/۱۸ مجلس شورای اسلامی و ۱۳۶۷/۹/۱۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام است.

در مورد پرداخت ارش، مهلت مشخصی در نظر گرفته نشده است.

شماره و تاریخ نظریه ۷/۸۱۵ - ۱۳۸۱/۲/۱۰

سوال: طبق مواد (۳۰۲ و ۳۰۳) قانون مجازات اسلامی، برای پرداخت دیه، مهلت هایی از تاریخ وقوع جرم پیش بینی شده است و تا زمان انقضای مهلت نمی توان محکوم علیه را اجبار به پرداخت آن نمود. اما در مورد ارش، مهلت مشخص نشده است، آیا می توان از ملاک مواد (۳۰۲ و ۳۰۳) قانون مذکور برای اعطای مهلت به محکوم علیه استفاده کرد؟

جواب: پرداخت ارش مهلت ندارد و از مهلت های مقرر در مواد (۳۰۲ و ۳۰۳) قانون مجازات اسلامی خارج و آن مهلت ها، خاص دیات و عناوین کیفری مذکور در آن مواد است.

هر گاه شاکی در خصوص بزه صدور چک بلامحل، بعد از صدور حکم بدوی و قبل از قطعیت حکم، اعلام گذشت نماید، اعلام رضایت شاکی توأم با درخواست تجدیدنظر محکوم علیه به دادگاه تجدیدنظر ارسال می شود و به استناد ماده (۱۲) قانون صدور چک بلامحل، قرار موقوفی صادر می گردد؛ مرجع صالح دادگاه تجدیدنظر است مگر حکم صادره غیابی باشد که دادگاه بدوی صالح به رسیدگی خواهد بود.

شماره و تاریخ نظریه ۷/۸۳۵۸-۱۳۷۷/۱۱/۶

سوال: در بزه چک بلامحل، در صورتی که شاکی بعد از صدور حکم و قبل از مهلت قطعیت آن حکم، گذشت نماید؛ چه صورتی پیش خواهد آمد؟ و مرجع رسیدگی، دادگاه بدوی است یا تجدید نظر یا قاضی اجرای حکم؟

جواب: در صورتی که شاکی در خصوص بزه صدور چک بلامحل بعد از صدور حکم بدوی و قبل از قطعیت حکم و بقای مهلت تجدیدنظر، اعلام گذشت نماید، بایستی اعلام رضایت شاکی توأم با درخواست تجدیدنظر محکوم علیه به دادگاه تجدیدنظر ارسال شود که مرجع اخیرالذکر ضمن انطباق مورد با ماده (۱۲) قانون صدور چک بلامحل و فسخ دادنامه تجدیدنظر خواسته، قرار موقوفی تعقیب صادر می‌کند. بنابراین، مرجع صالح در ماده مذکور در خصوص موضوع یاد شده، دادگاه تجدیدنظر است. نه دادگاه بدوی و نه قاضی اجرای احکام؛ مگر اینکه حکم صادره غیاب و قابل واخواهی بوده و مدت واخواهی باقی باشد، که در این صورت، با واخواهی باقی باشد. که در این صورت، با واخواهی محکوم علیه غائب، همان دادگاه بدوی صالح به رسیدگی خواهد بود.

به استناد قانون مبارزه با ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری در صورتی که مال پرداخت رشوه از ناحیه راشی چک بانکی باشد به نفع دولت ضبط می‌گردد.

شماره و تاریخ نظریه ۸۰/۵/۲۷-۱/د/۶۰/۸۰

سوال: در صورتی که مال موضوع پرداخت رشوه از ناحیه راشی، چک بانکی باشد، آیا چک مزبور به عنوان مال حاصل از رشوه قابل ضبط به نفع دولت و راشی قابل مجازات می‌باشد یا خیر؟ در صورت مثبت بودن، هنگامی که چک فاقد اعتبار باشد از نظر اجرای حکم چگونه خواهد بود؟

جواب: به استناد قانون مبارزه با ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری، وجوه موضوع ارتشاء به صندوق دولت ضبط می‌گردد. حال اگر به جای وجه نقد، چک بانکی پرداخت شده باشد در این صورت نیز عین چک به نفع دولت ضبط می‌شود و به موجب قانون تأسیس سازمان جمع‌آوری و فروش اموالی به نفع دولت ضبط و مصادره می‌شود باید به سازمان مذکور تحویل شود و به عهده سازمان مذکور است که نسبت به وصول چک اقدام نماید و اجرای احکام وظیفه‌ای در این خصوص ندارد.

در صورتی که مستحق اللغیر جاهل به فساد معامله باشد طبق مواد (۳۱۰ و ۳۹۱) غرامت وارده به او پرداخت می‌شود از جمله خساراتی که مشتری در معامله از قبیل مخارج دلالی و باربری و تعمیرات و امثال آن متحمل گردیده، ولی شامل افزایش قیمت ملک نمی‌گردد.

شماره و تاریخ نظریه ۷/۱۷۹ - ۱۳۸۱/۲/۵

سوال: در صورت مستحق للغير در آمدن کل یا بعض از مبيع، بايع بايد علاوه بر رد ثمن به مشتری چنانچه مشتری جاهل به فساد معامله باشد، غرامت وارده به او را نیز بپردازد. سوال این است که، غرامت وارده به مشتری چه نوع غرامتی است؟ آیا افزایش قیمت ملک و در نتیجه مابه التفاوت آن جزء غرامت محسوب می شود یا خیر؟

جواب: با توجه به مواد (۳۹۰ و ۳۹۱) قانون مدنی، در صورتی که مستحق للغير جاهل به فساد معامله باشد، غرامت وارده به او را نیز بپردازد. غرامت وارده به مشتری علی الاصول خسارات و مخارجی است که مشتری در معامله مربوط متحمل می شود، نظیر مخارج دلالی و باربری و تعمیرات و امثال آن و شامل افزایش قیمت ملک نمی گردد. در خصوص نظریات مختلفی که در مورد جبران ضرر و زیان وارده به خریدار ابراز می شود علاوه بر آنکه موضوع متنازع فیه، عقد بیع است و عقد بیع تابع مقررات قانون مدنی است. اصولاً خسارات موضوع مواد (۵۱۵ و ۵۲۲) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، فقط در محدوده همان مواردی است که در این مقررات به آن اشاره شده قابل بررسی است و هیچ یک از این موارد غرامت موردنظر ماده (۳۹۱) قانونی مدنی نیست.

لذت کار ثمر بخش

محمد درویش زاده (مستشار آموزش قوه قضائیه)

گروهی کار را برای خود عبادت می‌دانند و از حضور در محل کار و از کار کردن لذت می‌برند و اما گروهی دیگر محیط کار را برای خود جز بازداشتگاه نمی‌دانند و در نتیجه از حضور در آنجا رنج می‌برند.

آری! از دید این گروه، حضور در محل کار به مثابه نشستن در مقابل ساعت است و انتظار گذر لحظه‌های آن و از همین رو است که طاقت تحمل گذار آرام لحظه‌ها را از دست داده و بی تاب می‌شوند، گویی که کوهی پیش رو دارند تا پایان وقت اداری، برای غلبه بر این مشکل، روان‌شناسان توصیه‌هایی ارائه کرده‌اند که برخی عبارتند از: ^(۱)

۱- پربار نمودن و اثربخش کردن فعالیت‌ها از طریق انجام کارهای مثبت و توجه به اثربخشی آنها؛

۲- دامن زدن به احساس رضامندی از طریق پیدایش عزت نفس ناشی از انجام کار مفید و موثر؛

۳- توجه به شأن و منزلت اجتماعی ناشی از قرار گرفتن در موقعیت شغلی و... یکی از روان‌شناسان به نام «توماس کارلایل» در این زمینه می‌گوید:

(آمرزیده کسی است که به کاری سرگرم است، بگذاریم که رحمت بیشتر نخواهد... حتی پست‌ترین کارها روح را موزون و هماهنگ می‌کند). ^(۲)

به راستی با توجه به جایگاهی که کار و تلاش در فرهنگ دینی ما دارد و بالاخص اثربخشی و تأثیری که در فعالیت‌های شغلی ما نهفته است؛ چه مقدار می‌توانیم از لذت کار اثربخش بهره‌گیریم و انگیزه‌هایمان را صیقل دهیم. آیا میزان مطلوبیت و رضامندی حاصل از کار اثربخش روزانه با مطلوبیت حاصل از مزایای مادی آن قابل مقایسه است؟ آیا می‌توانیم محاسبه کنیم؟

پی نوشت‌ها:

۱ و ۲- قراچه داغی، مهدی (فرازهایی از ۵۰ کتاب روان‌شناسی از راه دور) نشر البرز، سال ۷۶، صفحه ۲۱.

دستور العملهای اخلاقی

از: عارف کامل، معلم نفسو مستعد، جمال السالکین آیت الحق مولی حسین قلی همدانی
(نامه اول)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و اله الطاهرين. و بعد، بر طالبان نجات و سعادت ابدی مخفی نماناد که اهل نجات دو طایفه می‌باشند: یک طایفه اصحاب یمین و طایفه دیگر مقربینند و اگر طالب سعادت، عمل به وظیفه اصحاب یمین، که ترک معصیت باشد، نمود از آنها خواهد شد. مقربین، علاوه بر آنها وظیفه دیگر دارند که غرض بیان آنها نیست. اولاً؛ باید فهمید که اگر شخصی انسانی فهمید حقارت و پستی خود را، و هم بعد از آن فهمید عظمت و قدرت حضرت ملک الملوک را، البته خواهد فهمید که جرأت قدم برداشتن و اقدام به معصیت نمودن در حضور چنین سلطان عظیم الشان، در نهایت قبح و شناعة و بدبختی می‌باشد؛ چرا غافل است از قدرت قادری که اگر اراده نماید فنای همه موجودات را به محض اراده سلطان

عظیم الشان، همگی بر باد فنا رفته، ملحق به معدومات خواهد شد.

این که می‌بینی معصیت در نظرت سهل شده، به جهت اموری چند است که بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم: اولاً؛ فکر خود را تماماً متوجه به دنیا دنی کرده‌ای. از این جهت بالمره از نفع و ضرر اخروی غافل شده‌ای. نمی‌دانی چه بسیار بسیار منافع و سعادت ابدی از تو فوت شده و چقدر ضررهای بزرگ و بسیار به خود، زده‌ای. ثانیاً؛ عجز و حاجت و فقر خودت را ملتفت نیستی که ذره ذره بدنت به حفظ کارکنان او، که ملائکه باشند، برپاست. ثالثاً؛ نمی‌دانی که در هر آنی از آنات، در هر جزء از اجزای بدنت، نعم غیر متناهی از او مرحمت شده و می‌شود که به بیان و بنان، ممکن نیست حصر با آنها. با این حال، چگونه نعمت او را در معصیت او صرف می‌کنی؟

رابعاً؛ چگونه غافلی از عقوبات سخت او، مگر نمی‌دانی که مابین مرگ و قیامت هزار غصه هست و آسان‌ترین آنها تلخی جان‌کندن است. چرا از شتاید قیامت غافلی؟

امان از روزی که از دهدشت و وحشت او، مقربین درخوف و اضطراب می‌باشند. چرا که نباشند؟ از روزی که زمینش و هوایش آتش و جهنم به اطراف خلائق محیط و ملایک غلاظ و شداد در بگیر و ببند. نیکان در وحشت و اضطراب و بدان در شکنجه و عذاب، آفتاب در بالای سر و زمین گرم‌تر از کوره آهن‌گرم. خطر حساب از یک طرف و دهدشت صراط از یک طرف و حال، کار هنوز به جهنم نرسیده، از آتش و سلاسل و اغلال او بگویم یا از مار و عقرب هایش بیان نمایم.

خلاصه، اینها مختصرنویسی است و این فقراتی که گفته شد، از هزار یک بیان نشد. تمام سفارشات این بینوا به تو، اهتمام در ترک معصیت است. اگر این خدمت را انجام دادی، آخر الامر تو را به جاهای بلند خواهد رسانید.

البته البته! در اجتناب از معصیت کوتاهی مکن و اگر خدای نکرده معصیت کردی، زود توبه نما و دو رکعت نماز به جای آور و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار کن و سر به سجده بگذار و در سجده از حضر پروردگار عفو بخواه و امیدوارم عفو بفرماید. معاصی کبیره در بعضی رساله عملیه، ثبت شده، یاد بگیر و ترک نما. و زینهار پیرامون غیبت و دروغ و اذیت مگرد.

اقلاً یک ساعت به صبح مانده بیدار شو و سجده به جای بیاور، و آنچه در منهاج النجاه مرحوم ملامحسن فیض، رضوا الله جل علیه، مذکور است، کافی و شافی است از برای عمل شب و روز تو، به همان نحو عمل نما. و سعی کن که عمل ذکر به محض زیان نباشد و با حضور قلب باشد که عمل بی حضور، اصلاح قلب نمی کند، اگرچه ثواب کمی دارد.

البته البته! از غذای حرام فرار کن. مخور مگر حلال. غذا را کم بخور، یعنی زیاده بر حاجت بنیه مخور. نه چندان بخور که ضعف بیاورد و به سبب ضعف از عبادت مانع شود. هر قدر بتوانی روزه بگیر به شرطی که شب جای روز را پر نکنی. الحاصل، غذا به قدر حاجت بدن ممدوح، و زیاد و کم هردو، مذموم است.

و شروع کن به نماز با قلب پاک از حد و حسد و غل و غش مسلمانان، و لباس و فرش و مکان نمازت باید مباح شد. اگر چه مکان، غیر محل جبهه (پیشانی) نجس بودنش به نجاست غیر متعدیه، نماز را باطل نمی کند، ولی نبودنش بهتر است.

و بایست به نماز، ایستادن بنده در حضور مولای جلیل، با گردن کج و قلب خاضع و خاشع. بعد از فرضیه صبح، هفتاد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه توحید و دعای صباح مشهور بخوان و تسبیح سیده نساء را بعد از فرضیه ترک مکن.

هر روز، هر قدر بتوانی، لااقل یک جزء قرآن با احترام و وضو و خضوع و خشوع بخوان و در بین خواندن حرف مزین، بگو به قدر ضرورت. و در وقت خواب، شهادت را بخوان و آیه الکرسی و یک مرتبه فاتحه و چهار مرتبه سوره توحید و پانزده مرتبه سوره قدر و آیه «شهد الله» را بخوان و استغفار هم مناسب است. و اگر بعضی از اوقات بتوانی سوره مبارکه توحید را صد مرتبه بخوانی بسیار خوب است. و از یاد مرگ غافل مشو. و دست بر گونه راست

گذاشته و به طرف راست، با یاد خدا بخواب، و از وصیت کردن غافل مشو. و ذکر مبارک «لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین»^(۱) را در هر قدر بخوانی و در هر وقت، بسیار خوب است. اولاً، در شب و شب جمعه در هر یک، صد مرتبه سوره مبارک قدر را بخوان و دعای کمیل را در هر شب جمعه ترک مکن و مناجات خمسہ عشر را. حال تو با هر کدام از آنها مناسب باشد، لاسیما مناجات مساکین و تائبین و مفتقرین و مریدین و متوسلین و معتصمین را بسیار بخوان و دعای صحیفه کامله هر کدام را در مقام مناسب، بسیار خوب است. و در وقت عصر، هفتاد مرتبه استغفار و یک (سبحانه الله العظيم سبحان الله و بحمده) بخوان و استغفارات خاصه را هم بخوان و سجده طویل را فراموش مکن و قنوت طول دادن بسیار خوب است. و همه اینها با ترک معاصی خوب است. و اسلام علی من اتبع الهدی

(نامه دوم)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد و آله الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين

۱- مخفی نماند، بر برادران دینی که به جزالتزام به شرع شریف در تمام حرکات و سکنات و تکلمات و لحظات و غیرها، راهی به قرب حضرت ملک الملوک جل جلاله نیست، و به خرافات ذوقیه- اگر چه ذوق در غیر این مقام خوب است کما دأب الجہال و الصوفیہ «خذلهم الله جل جلاله»

- راه رفتن لایوجب الا بعداً. حتی شخص، هرگاه متلزم بر نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد. اگر ایمان به عصمت ائمه اطهار (علیهم السلام) آورده باشد، باید بفهمد که از حضرت احدیت دور خواهد شد و هکذا در کیفیت ذکر بغیر ما ورد عن السادات المعصومین (علیهم السلام) عمل نماید.

بناء علیهذا باید مقید بدارد شرع شریف را، و اهتمام نماید، هر چه در شرع شریف اهتمام به آن شده، و آنچه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نموده ام، این است؛ که اهم اشیاء از برای طالب قرب، جد و سعی تمام در ترک معصیت است. تا این خدمت را انجام ندهی، نه ذکر و نه فکر به حال قلبت فایده نخواهد بخشید. چرا که پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در عصیان و انکار است، بی فایده خواهد بود. نمی دانم کدام سلطان اعظم از این سلطان عظیم الشأن است و کدام نقار اقبح از نقار با اوست.

فافهم مما ذکرته ان طلبک حجه الهیه مع کونک مرتکباً للمعصیه، امر فاسد جداً و کیف یخف علیک، کون المعصیه سبباً لنفره مانعه الجمع مع المحبه، و اذا تحقق عندک، آن ترک المعصیه اول الدین و آخره و ظاهره و باطنه، فبادر الی المجاهده و اشتغل بتمام الجهد الی المراقبه، من اول قیامک من نومک فی الجمیع آناتک الی نومک، والزم الادب فی مقدس حضرتہ. و اعلم انک بجمیع اجزاء وجودک ذره ذره، اسیر قدره و راع حرمة، شریف حضوره، و اعبده، کانک تراه، فان لم تکن تراه، فانه یراک و التفت دائماً الی عظمتہ و حقارتک، و رفعته و دناتک، و عزته و ذلتک، و غناه و حاجتک، و لاتغفل شناعته غفلتک عنه جل جلاله، مع التفاته الیک دائماً، و قم بین یدیہ مقام العبد الذلیل الضعیف، و تبصص تحت قدمیه بصبصه الکلب النحیف، اولایکفک شرفاً و فخراً، انه اذن لک فی ذکر اسمہ العظیم بلسانک الکثیف، الذی نجسته قاذورات المعاصی.

(ترجمه: از آنچه بیان شد، باید دریابی که مطالبه حجت الهی با وجود ارتکاب گناه، جداً امری فاسد و بیهوده است، و به راستی چگونه ب تو پویده مانده که گناه موجب نفرت و انزجار می گردد، و نفرت با محبت جمع نشدنی است. حال که دانستی ترک گناه آغاز و انجام دین، ظاهر و باطن دین است، پس به مجاهده و تلاش پی گیر مبادرت ورز، و با جدیت تمام، از لحظه ای که برمی خیزی تا زمانی که به خواب می روی، مراقب خویش باش، و ادب را در محضر مقدس او رعایت نما. و بدان که تو با تمام اجزاء و ذرات وجود اسیر قدرت اوایی و احترام حضور گرامی او را رعایت نما. چنان عبادتش کن که گویی او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند. همیشه متوجه باش که او بزرگ است و تو کوچک، او والا است و تو پست، او عزیز است و تو ذلیل، او بی نیاز است و تو نیازمند. و از زشتی غفلت از او غافل

مشو که او همیشه به تو توجه دارد. در برابر او چون بنده خوار و ناتوان قرارگیر، و زیر پای او بسان سگی ناتوان چاپلوسی نما. آیا تو را از این شرافت و افتخار بس نیست که به تو اجازه داد تا نام با عظمتش را بر زبانی که آلوده به گناه است جاری سازی؟!)

۲- پس ای عزیز! چون این کریم رحیم، زبان تو را مخزن کوه نور یعنی ذکر اسم شریف قرار داده، بی حیایی است مخزن سلطان را آلوده به نجاسات و قاذورات غیبت و دروغ و فحش و اذیت و غیرها من المعاصی نمودن، مخزن سلطان باید محلش پرعطر گلاب باشد، نه نجس مملو از قاذورات. و بی شک چون دقت در مراقبت نکرده، نمی دانی که از جوارح سبعة یعنی گوش و زبان و چشم و دست و پا و بطن و فرج، چه معصیتها می کنی، و چه آتش ها روشن می نمایی و چه فسادها در دین خودت بر پا می کنی و چه زخم های منکره به سیف و سنان زبانت به قلبت می زنی، اگر نکشته باشی بسیار خوب است. اگر بخواهم شرح این مفاصد را بیان نمایم، در کتاب نمی گنجد! در یک ورق چه می توانیم بکنیم! تو که هنوز جوارحت را از معاصی پاک نکرده ای چگونه منتظری که در شرح احوال قلب چیزی به تو بنویسم! پس الدار البدار الی التوبه الصادقه ثم العجل العجل فی الجد و المراقبه. [پس از بشتاب، بشتاب به سوی توبه راستین، آن گاه به سرعت به تلاش و مراقبت رو آر.]

۳- خلاصه، بعد از سعی در مراقبت، البته طالب قرب، بیداری و قیام سحر را اقلایک دو ساعت به طلوع فجر مانده، الی مطلع الشمس از دست ندهد و نماز شب را با آداب و حضور قلب به جای بیاورد و اگر وقتش زیادترباشد به ذکر یا فکر یا مناجات مشغول بشود. لیکن قدر معینی از شب باید مشغول ذکر با حضور بشود. در تمام حالاتش خالی از حزن نبوده باشد. اگر ندارد تحصیل نماید به اسبابش. و بعد از فراغ، تسبیح سیده نساء (سلام الله علیها) و دوازده مرتبه سوره توحید و ده مرتبه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك الی آخر. و صد مرتبه لا اله الا الله و هفتاد مرتبه استغفار بخواند، و قدری از قرآن شریف تلاوت نماید و دعای معروف صباح، اعنی یا من دلع لسان الصباح الی آخر، البته خوانده شود و دائماً با وضو باشد و اگر بعد از هر وضو دو رکعت نماز بکند بسیار خوب است. ملتفت باشد که به هیچ وجه اذیتش به غیر نرسد و در قضای حوائج مسلمین لاسیما علماء و لا سیما اتقیائهم سعی بلیغ نماید. و در هر مجلس که مظنه وقوع در معصیت است، البته اجتناب نماید. بلکه مجالست با اهل غفلت به غیر شغل ضرورت مضر است، اگر چه از معصیت خالی بوده باشد، کثرت اشتغال به مباحات، و شوخی بسیار کردن و لغو گفتن و گوش به اراجیف دادن، قلب را می میراند.

اگر بی مراقبت مشغول به ذکر و فکر بشود، بی فایده خواهد بود. اگر چه حال هم بیاورد، چرا که آن حال دوام پیدا نخواهد کرد. گول حالی که ذکر بیاورد، بی مراقبه نباید خورد.

زیاده طاقت ندارم، بسیار التماس دعا از همه شماها دارم، این حقیر کثیرالتقصیر و المعاصی را فراموش ننمایید، و در شب جمعه صدمرتبه و در عصر روز جمعه صدمرتبه سوره قدر را بخوانید.

۴- و از جمله ابواب عظیمه ایمان، حب فی الله جل جلاله، و بغض فی الله جل جلاله می باشد، و قد عقد له فی الوسائل و غیرها من کتب الاخبار باباً مستقلاً، فارجع الیه، لعلک تعرف عظمته و تأخذ لنفسک نصیباً منه.

شکی نیست که محبوب اول، ذات کبریایی جل جلاله می باشد، (بل و کل محبه لا ترجع الی محبته فلیس بشیء ثم بعده)، [بلکه هر محبتی که به محبت او باز نگردد، ارزشی ندارد، پس از آن] باید هر کس این سلطان عظیم الشأن را بیشتر دوست داشته باشد. پس اول محبوب بعد از واجب الوجود، وجود مقدس ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم می باشد، ثم بعده امیرالمومنین، ثم الائمه المعصومین علیهم السلام ثم الانبیاء و الملائکه ثم الاوصیا ثم العلماء و الاولیاء. و در زمان خودش اتقایی زمانش را لاسیما اگر عالم باشد ترجیح بدهد در محبت بر کسانی که بعد از اویند در درجه، و هکذا یتنزل.

ولیکن سعی نماید صادق باشد در این محبت، مرتبه آسانی نیست. اگر متفکر باشید محبت صادق است. و الافلا. لیکن گمان ندارم که به کنه و لوازمش برسی و حقیر هم بیش از این در وسعم نیست. (الحاصل لا طریق الی القرب الا بشرع شریف فی کل کلی و جزئی) «خلاصه آنکه راهی به سوی تقرب خداوند نیست مگر به پیروی نمودن از دین در تمام اعمال بزرگ و کوچک»

(نامه سوم)

بسم الله الرحمن الرحيم

ای همبازی اطفال! ای حمال اطفال! ای محبوس چاه جاه! وای مسموم مار مال! ای غریق بحر دنیا! وای اسیر همومات آمال! مگر نشنیده ای و نخوانده ای؟ (... انما الدنيا لعب و لهو) و نشنیده ای فرموده آن حکیم غیب دان منزله از عیب و شین را که به فرزند ارجمند خطاب کرده: بنی! ان الدنيا بحر عمیق، غرق فیه الاکثرون) [فرزندم! دنیا دریایی ژرف است که بیشتر مردم در آن غرق شدند] و حقیر عرض می کنم عن تحقیق و نحن منهم «قطعاً ما از آن غرق شدگان در دنیا مییم» و اگر بخواهیم عمق دریایی حکمتش «حکمت این حدیث» را بفهمی، در حقیقت لفظ عمیق فکرنا، ببین چقدر از جواهر حکمت در این صندوق کوچک «در این روایت که دنیا را به دریا تشبیه می کند» برای متفکرین به عنوان هدیه درج فرموده،

همین قدر بدان، دریا نهنگ دارد، ماهی دارد، جانورهای عجیبه آن بسیار، و مهالک غریبه آن بیشمار، جزایر هولناکش زهره شیران را آب، و کوههای سهمناکش چه بسیار مردمان را نایاب نموده، اصل و میدان این دریا از ظلمات جهل ناشی شده است، و در «اودیبه» اراضی قلوب اهل غفلت جا دارد، امواج اموالش بسی کشتیهایی عمر را به باد فنا داده، و جبال هموم و غمومش، بسا پشته ها از کشته ها نهاده، مارهای معاصی مهلکه آن، چه بسا اشخاص را به سم خود هلاک کرده، نهنگهای اوصاف مذمومه اش، چه کسان را فرو برده و آب محبت تلخ و شورش، چه مردمان را کور و چه چشم ها را بی نور نموده.

هر که در این دنیا غرق شد سر از گریبان نار جحیم بیرون آورده، در عذاب الیم خواهد ماند. آدمهای این دریا «نسناس» و سباحث ایشان در این دریا به ساحت وسواس است. راهزنانش جنود ابلیس و اسلحه جنگشان خدعه و تلبیس است. اگر از عمق این دریا بررسی؟ عرض خواهم کرد، که انتها ندارد و اگر باور نداری به غواصان این دریا یعنی اهل دنیا از اولین و آخرین نظر نما، و بین که همگی در آن غرق شده، احدی به قعر آن نرسیده؛ و اگر بهتر می خواهی بفهمی، به حال خراب خودت نگاه کن و بین که هر قدر که داشته باشی، باز زیاده از آن را طالبی و حرصت در جایی توقف نمی کند.

ای آقای من! این دنیا چگونه مردم را به خاک سیاه نشانده و قلوب ایشان را که برای محبت و معرفت، خلق شده طویله اسب و استر نموده، جوارحشان از قاذورات، گندیده، و دلهایشان آنی خضوع و خشوع ندیده، و ذره ای ذوق حلاوت طاعت را نچشیده، نه در نهادشان از توبه اثری، و نه در اوهام تفکر نحس ایشان از خداوند جل جلاله خبری. شب و روز به سیف و سنان لسان، عرض و مال و عصمت مسلمانان را پاره پاره می کنند، قلوبشان خالی از ذکر و فکر و مملو از حيله و مکر است. دست عقل را بسته، و دست هوا را گشاده، چه زخم ها از آن دست ها بر کبد دین رسیده و چه مصیبت ها در شرع شریف برپا شده، لباس خدایان را

کنده، و جامه فرنگیان را پوشیده، اطعمه و اشربه اسلم را بدل به زهر و زقوم «نصارا و دهریان»، نموده اند. وظایف شرع را متروک و آداب کفر را مسلوک داشته اند. بازار کفر و شرک در بلادشان معمور و آباد، و سوق «بازار» اسلامشان مخروب و برباد. و افضیحتاه! عسکر کفر و در بلاد وجود ما منصور و مسرور، و لشکر اسلام مقتول و مأسورند «اسیر شده اند». نه ما را در عاقبت کارمان فکرتی، و نه از سیاست های الهیه که بر امم ماضیه رسیده عبرتی، قضیه هایله ابابیل را شوخی، و قصه فرعون و قابیل را مزاح پنداشته ایم. زمینی که قارون را با گنج بسیار فرو برده با «ما» ی کچ و گیچها، موجود است.

جان من! آن بادهایی که به آنها قوم هود را تأدیب نمود، حال هم آن قادر حلیم را، مطیع اند. اگر تو از اطاعت امر آن سلطان عظیم الشأن جرأت نموده سرپیچیده، خاک و آب، باد و کلوخ و سنگ، ذلیل و منقاد اویند. بلی، گول صبر و حلم او را خورده اند. از حکمرانی عظیم او غافل شده، لباس شرم و حیا را کنده، قدم جرأت را پیش گذاشته در حضور عزو جلش، مرتکب معصیت او شده اند، مگر نمی بینی! چگونه حکم محکم او در [سماوات و ارضین] جاری است؟ مگر نخوانده ای که «یوم نشور» آسمانها منشور، می شود؟

بلی، چه گویم از شر آن روز پر آه و سوزی که قلوب خاقین [شرق و غرب] را خوفش گداخته، چگونه گداخته نشود دلهایشان، از روزی که زمین آن، آتش سوزان و صراطش تیزتر از شمشیر بران است. عقلها پران و اشکها ریزان است. نجومش منتشر [پراکنده]. و مردمانش چون جراد منتشر، هولش عظیم، و انبیاء در اضطراب و بیم اند. اخیار مدهوش، و ابرار بی هوشند. شداید بسیار، و محنتش بی شمار است. آفتاب بالای سر، و زمین چون کوره آهنگر، بدنهای در عرق عرق، و لحوم [گوشت بدن] [و عظام] استخوانها [در سوز و حرق. جهنم دورشان را گرفته و راه فرار برایشان بسته، ظالم شرم سار، و عادل اشکبار، نامه ها بران بر یمین و یسار، مردم در دهدشت و انتظار ملایک غلاظ و شداد در تردد [رفت و آمد]، و عقوبت الهیه بر مرده و عصاه در تشدد، [شکنجه خدایی علیه سرپیجان و گنهکاران سخت و شدید است].

یکی از اسامی آن «یوم الحساب» است، و دیگری یوم التناد. [روزی که از سختی، فریاد دردآلود مردم بلند است.] از طرفی منادی به خنده و بشارت ندا می‌کند: «یا اهل الجنة اركبوا»^(۲)، و از جایی دیگر ندا می‌کند که: «یا اهل النار اخسئوا...»^(۳) و یکی را خلعت می‌بخشند و دیگری را می‌کشند، طایفه‌ای سرمست شراب طهور، و قومی جگرهایشان قطعه قطعه از «ضرایع و زقوم» [دو نوع خوراک شکنجه آور جهنمیان است].

مانده ام حیران، نمی‌دانم از قهرش بیان کنم، یا از مهرش بگویم. اهل قهرش خاکیانند، و اهل مهرش افلاکیانند، یعنی اشخاصی که خود را به افلاک نوریه رسانده اند، اعتنایی اصلاً به این افلاک ندارند، جسمشان جان، و جانشان در عرض رحمان. ای به فدای قلبی که نور الهی جل جلاله در آنها تابان و جلالت مرتبه شان بی پایان. خود را از عالم گسسته و به عالم انوار پیوسته، منور به انوار معرفت، و مخلع به خلعت محبت، زهدشان پشت پا به دنیا زده، توکلشان سر از گریبان توحید بیرون آورده، از خلق عالم رمیده، و به مقام قرب آرمیده، فکرشان نور، و ذکرشان نور و باطن و ظاهر و جسم و جان و خیال و عقل و جنان همه نور و غرق دریای نور.

بس است! من ناپاک کجا؟ و مدح وصف پاکان کجا! امثال ماها باید در تدبیر ترک معصیت باشیم. اگر اصل ایمان را محکم کرده باشیم، دنیا نه آنچنان ما را فریب داده و کروکور کرده است. که امثال این مواعظ در «قلوب قاسیه» ما اثری کنند. همین قدر می‌دانم که تکلیف مریض، رجوع به طبیب است و اطاعت او، و تکلیف طبیب، معالجه حال. نه مریض مطیع است و نه طبیب حاذق است. ولی اگر مریض مطیع باشد، خداوند رحیم او را، لابد به طبیب حاذق خواهد رسانید و اگر مطیع نباشد، سکوت کردن با او اولی است.

والسلام

پی نوشت ها:

- ۱- سوره شریفه انبیاء، آیه ۷۸.
- ۲- ای اهل بهشت! سوار شدید.
- ۳- ای اهل آتش! بروید گم شوید.

مصطلحات حقوقی و قضایی

اجاره خاص

نوعی از اجازه خدمات است. موجر را اجیر نامند. وی نیروی کار خود را در اختیار کارفرما قرار می‌دهد و تحت اداره و به فرمان او کار می‌کند. در مدت اجاره حق ندارد از دیگری تعهد کار بپذیرد و برای او کار کند مگر آنکه در عمل، جمع بین دو تعهد، بلامانع می‌باشد. در خارج مدت اجاره می‌توانند کار دیگر بکنند. اگر فرس مآثر مانع کارش شود اجاره منحل می‌گردد. و به نسبت کاری که صورت داده است مستحق اجرت است کار این کارگران قابل انتقال به ثالث نیست.

منبع: دائرة المعارف حقوق تعهدات ۴۶/۱

اجاره خط

سند عادی اجاره، نوشته عادی که حاکی از عقد اجاره باشد، اصطلاح عامیانه است.

اجاره خلاف قانون

مانند اجاره دادن انبار برای ذخیره کردن اسلحه غیرمجاز یا انباشتن مواد قاچاق یا اجاره دادن دکان به مشروب فروش و مانند اینها.

منبع: جواهر ۳۴/۵۵۱/۴

اجاره دار

مستأجر زمین زراعی و یا باغستانها را گویند؛ مانند اجاره داری زمین که نوعی از اجاره برای کشاورزی است (Fermage) که مستأجر با دادن اجاره بها (loyer) حق بهره وری از زمین و تأسیسات واقع در آن را به دست می‌آورد. خواه اجاره بها نقدی باشد خواه جنسی.

منابع: دائرة المعارف حقوق تعهدات ۴۸/۱، فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی.

اجاره دراز مدت

هر عقد اجاره که مدت آن، زاید بر متعارف باشد، مانده اجاره حمامها که در قدیم درازمدت بود. اجاره دراز مدت موقوفات در قدیم با تزلزل حکومت ها و نظام اجتماعی غالباً موجب تبدیل وقف به ملک می‌شد. اجاره نود و نه ساله از اقسام اجاره دراز مدت است.

منابع: رد المختار ۴۰۲/۴. سوال وجواب طباطبائی ۱۳۶.

اجاره درخت میوه

قسمی از اجاره اشجار است. مسامحات مخصوص این قسم اجاره تابع ظروف عرف و عادت است. قول به بطلان این اجاره، مستند استوار ندارد.

منابع: ممقانی، المسائل الاربعون ۱۴۵، جامع الشتات ۱۱۸، اغاثه اللهفان ۷/۲، جواهر ۳/۵۴۹/۴.

اجاره دکان

اجاره دادن دکانها برای کسب با رونق شهرنشینی پس از زوال نظام فئودالیت و نهضت بورژوازی که موجب مهاجرت روستائینان به شهرها گردید، اهمیت خاصی در روابط مالک و مستأجر دارد. مسئله‌ای که پیش آمده و مورد اختلاف من و یکی از اهل نظر شده، این است که حریق، چند دکان مورد اجاره را به کلی سوخته، مالک و موجر دکانها می‌گفت: اجاره منحل شده است، زیر بر عرصه اسم دکان صدق نمی‌کند! استدلالی است لفظی و لغوی و قشری؛ زیرا دکان روی زمینی است و مورد اجاره، دکان منهای زمین مقر آن نبوده است. محو دکان به حریق، مانع انتفاع مستأجر از عرصه نمی‌شود، شاید بخواهد خیمه بزند و زیر آن خیمه در مدت اجاره به مسئله را در کتابی ندیدم ولی مسائل قریب به آن در فقه هست.

منبع: جواهر ۳۵/۶۱۳/۴ و ۵/۶۱۴ و ۳۹/۷۱ تا ۷/۷۲ و ۴۱-۳۸/۵۴۴

اجاره رهنه

راهن پس از عقد رهن و در اثنای مدت رهن، می‌تواند رهنه را اجاره بدهد به مرتهن و ثالث. در صورت اخیر، اجاره در خارج از مدت طلب مرتهن، فضولی است.

منابع: دائرة المعارف حقوق تعهدات ۴۷/۱. رهن و صلح ۲۶-۱۰۰

اجاره زاید بر عمر

این در صورتی تحقق پیدا می‌کند که موجر عین مستأجر در اثنای مدت اجاره بمیرد. پس معلوم می‌گردد که عین مستأجره را زاید بر عمرش اجاره داده است. اشکالی که شده این است: منافع اعیان تابع اعیان است و مالک عین، مالک منافع است و چون موجر از تاریخ وفاتش مالکیتی بر عین مستأجره ندارد اجاره نسبت به مدت بعد از فوتش فضولی است و نیاز به اجازه وارث دارد (ماده ۹۶۵ ق.م؛ اما ماده (۴۹۷) ق.م این سخن را نپذیرفته است و اجاره را همچنان لازم الاتباع بر وارث دانسته است. (ظاهر ماده ۲۳۱ ق.م)

منابع: وصیت ص ۱۶۱ شماره ۱۸۱. جواهر ۱۵/۵۲۹/۴

اجاره زمین

مقصود اجاره ثانی زمین استیجاری است به بیشتر از مقدار مالی مال الاجاره اول؛ نه آنچه که برای احداث ابنیه و تأسیسات اجاره می‌کنند.

منبع: جواهر ۳۸/۵۳۱/۴ و ۲۲-۱/۵۳۲

اجاره زمین زراعی

برای این قسم اجاره در قوانین کنونی ایران مقررات خاصی نیست و حال آنکه لازم است؛ ایران از پنج هزار سال پیش تاکنون کشور کشاورزی بوده است. در قوانین اتیوپی مقررات خاص برای این گونه زمین ها و اجاره آنها هست. در فقه هم نصوصی هست.

منبع: دائرة المعارف حقوق تعهدات ۴۸/۱

اجاره شیلات

از مصادیق اجاره انهار است. رودخانه هایی را که در آنها صید ماهی میسر است، به اجاره می‌دهند تا مستأجر با سدبندی های موقت بتواند ماهی های پشت صد را صید کند.

اجاره ظئر

ظئر زنی است که به غیر کودک خود شیر دهد (=مرضعه). این قسم اجاره از نوع اجاره اشخاص

است. ظئر در فارسی دایه است. وی تعهد شیردادن طفلی را می‌کند در برابر گرفتن اجرت معلوم. این اجاره هم آغاز معلوم دارد و انجام مجهول، یعنی مصداق (اجاره از قرار) است. (رک. اجاره خدمات).

منابع: دائرة المعارف حقوق تعهدات ۴۹/۱
تفسیر قرطبی ۱۷۳/۳-۱۷۳

اجاره عقار

عقار، باغ و بستان و زمین و نخل است. اصطلاحاً اجاره غیر منقول را گویند.

اجاره غیر منقول

عقدی است که موجر در برابر مستأجر، تعهد می‌کند که استعمال و بهروری از مال غیر منقول معینی را در مدت معین در برابر عوض معین، تأمین کند.

اجاره فرعی

(= اجاره ثانی) عقد اجاره‌ای است که بین مستأجر اول یا ثالث بسته شود، این ثالث را مستأجر ثانی گویند. مستأجر اول، موجر دوم است.

منبع: دائرة المعارف حقوق تعهدات ۵۰/۱

اجاره فروش (La location- vente)

عقد اجاره‌ای که مقدمه بیع می‌شود. به این شرح که صاحب غیر منقولی به نفع مستأجر عقد اجاره فیما بین، چنین شرط می‌کند که پس از پرداخت چند قسط معین اجاره بها، عین مستأجره به مالکیت مستأجر در آید (به صورت شرط نتیجه). عین مستأجره از تاریخ قبض، در ضمان مستأجر است. مستأجر حق فسخ عقد اجاره را دارد و موجر باید آنچه از اجرت المسمی در اقساط معین گرفته پس بدهد، ولی اجرت المثل مدت انتفاع را از مستأجر می‌گیرد. (ماده ۲۴۱۲-۲۷۲۸ ق.م. اتیوپی)

منبع: دائرة المعارف حقوق تعهدات ۵۰/۱

اجاره کار در اندیشه

از اقسام اجاره اعمال است. موضوع این اجاره، کار فکر و اندیشه است؛ تعهد موجر، قائم به شخص اوست. او به مسئولیت خود می‌تواند از همکاری دیگران بهره گیرد به شرط آنکه صراحت عقد اجاره وی یا عرف و عادت با او مساعد باشد. برای مثال، اجیر شدن برای تهیه آمار مخصوص یا تهیه طرح خط آهن بین مشهود و زاهدان. اما اگر تعهد کتابت یک دور کلام الله مجید را کند، نمی‌تواند نوشتن قسمتی را به عهده همکاران واگذار کند. مستأجر باید هزینه اجرای کار را به اجیر بدهد. در صورت اقتضای عرف و عادت باید مبلغی از اجرت را پیش پرداخت کند.

منبع: دائرة المعارف حقوق تعهدات ۵۱/۱

اجاره موجل به موجل

عوضین در این اجاره، مدت دار است و در موعدی پس از عقد اجاره تسلیم می‌شود. مثال: بنگاه حمل و نقل برای اسباب کشی خانه شما به جای دیگر که ده روز پس از عقد قرارداد اجاره صورت خواهد گرفت، کامیونی با ظرفیت معین (به صورت کلی در ذمه) در اختیارتان قرار خواهد داد و شما هم اجاره بها را همان ده روز بعد می‌دهید. اجاره‌ای صحیح است از اقسام اجاره حمل بار.

اجاره مبیع شرطی

بدون فرق بین مملک بودن بیع شرط و عدم آن. که چون عقد رهن باشد، از این اجاره در رابطه با خیار شرط باید بحث می‌کنند که حقوق خریدار شرطی و بایع شرطی، در عقد اجاره مخدوش نگردد. این بحث در فرض مملک نبودن بیع شرط، حکم اجاره رهنه را دارد.

منبع: جامع الشتات ۱۶۴

اجاره مجهول

اجاره از عقود مسامحه است. اما مراتب تسمیحه (در رابطه با مجهول و معلوم بودن مورد اجاره) در اصناف اجاره متفاوت است: در برخی از آنها علم اجمالی به مورد اجاره بس است مانند اجاره حمام که مدت توقف مستأجر (= مشتری گرمابه) در حمام مجهول است و مقدار مصرف آب هم مجهول است. در قدیم زنان صبح به گرمابه می‌رفتند و نهار و میوه با خود می‌بردند و تا ساعاتی از ظهر گذشته را در حمام عمومی اتلاف وقت می‌کردند.

منبع: دائرة المعارف حقوق تعهدات ۵۳/۱

اجاره محل جرم

یعنی اجاره بدهد مال منقول یا غیر منقولی را برای عملی در آن مال، که قانون آن را جرم شمرده است؛ مثلاً کشتی اجاره بدهد برای حمل برده یا مسکرات یا حمل قاچاق مواد مخدر یا اسلحه غیرمجاز. منبع: جواهر ۲۳/۶/۴

اجاره مرتع

مرتع را برای چریدن احشام به اجاره می‌توان داد، هر چند که علف مورد انتفاع، عین است. منافع مورد اجاره می‌تواند معنوی و یا مادی باشد. اجاره چشمه و انهار و معادن و قنات هم چنین است. اجاره حمام مختلط است. منبع: دائره المعارف حقوق تعهدات ۵۳/۱

اجاره مرکب

عقد اجاره‌ای است که با عقدی دیگر مرکب شود با ایجاب و قبول واحد. مثال: کسی با زنی که ازدواج می‌کند در همان عقد نکاح، او را برای یافتن قالی معین طبق طرح، اجاره کند و مبلغ واحد قابل ملاحظه‌ای بابت صداق و اجرت قالی، معین نماید. به طوری که با ایجاب و قبول واحد، هم عقد نکاح صورت پذیرد و هم عقد اجاره (حقوق خانواده، ۱۰۲) عقود مرکب، نادر است.

اجاره مستأجر به مستأجر

(= اجاره ثانی، اجاره به ثالث) رک، اجاره به ثالث.

اجاره مسکوکات

در قدیم پاره‌ای از سکه های زر و سیم را برای گرفتن الگو در سراضرب (= ضربخانه) و یا زینت در عروسی ها اجاره می‌کردند. اکنون زیورآلات را اجاره می‌کنند این اجاره درست است. منبع: جواهر ۲۵/۵۵۰/۴

اجاره مشاع

اجاره حصه مشاع از مال معین درست است. مثلاً خانه‌ای بین دو نفر وارث مشاع است که مهیایات بین آنها واقع شده است و یکی از آن دو برادر سهم خود را اجاره به ثالث می‌دهد. منبع: جواهر ۳۹/۵۲۹/۴

اجاره مشاع

اجاره حصه مشاع از مال معین درست است. مثلاً خانه‌ای بین دو نفر وارث مشاع است که مهیایات بین آنها واقع شده است و یکی از آن دو برادر سهم خود را اجاره به ثالث می‌دهد. منبع: جواهر ۳۹/۵۲۹/۴

اجاره مطلق

عقد اجاره‌ای است که اجیر تحت اداره مستأجر جرو و مدیریت او کار نکند؛ اجیر تعهد صورت دادن عملی را در برابر اجرت می‌نماید. آن را اجاره مشترک هم گفته اند. غالباً مدت اجاره اوسع از مدت عمل اجیر است. منبع: دائره المعارف حقوق تعهدات ۵۴/۱

اجاره معاطاتی

عقد اجاره است که ایجاب و قبول آن، لفظی نباشد. مشتری سلمانی طرف اجاره معاطاتی است. کسی که سوار اتوبوس شده و بلیت می‌خرد و پول می‌دهد، طرف اجاره معاطاتی است.

اجاره مورد شفعه

مشتری مال متعلق حق شفعه، پیش از تصمیم دارنده حق شفعه به اخذ به شفعه، می‌تواند مبیع را به ثالث اجاره دهد، این عمل مانع حق صاحب شفعه نمی‌شود. اگر اخذ به شفعه کند و اجاره را رد نماید (= رد عقد فضولی) اجاره منحل می‌گردد از تاریخ تملک شفیع. اگر اجاره را تأیید کند قائم مقام موجر می‌گردد.

منبع: دائرة المعارف حقوق تعهدات ۵۹/۱

اجاره موقوفه

عقد اجاره‌ای است که بطن اول از موقوف علیهم (و یا متولی و ناظر وقف) عین موقوفه را اجاره دهند. اگر در اثناء مدت اجاره، بطن اول مذکور منقرض شوند:

اول- در وقف عام، اجاره نسبت به بطون بعد نافذ نیست، آنان حق رد و اجازه اجاره وقف را دارند. ثانیاً- در وقف خاص هم همین حکم جاری است.

منابع: جواهر ۱۹/۵۲۹/۴ و ۶/۶۱۵، حقوق اموال ۲۴۱. ملحقات عروه ۲۴۳، ردالمحتار ۴/۴۰۰- ۴۰۲-۴۰۷-۴۵۴. دائرة المعارف حقوق تعهدات، ۶۰/۱، مقام الفضل ۹۸

اجاره نامچه

(= اجاره نامه) اصطلاح عامیانه است، در مورد اجاره نامه عادی به کار می‌رود. در مورد رسمی می‌گویند: اجاره نامه، اجاره نامه رسمی، اجاره خط، اجاره خط محضری.

اجاره نامه

سند رسمی و یا عادی اجاره را گویند که حاوی مطلب عقد اجاره منقول و یا غیرمنقول باشد. در اجاره اعیان به کار می‌رود به ویژه اعیان غیرمنقول.

منابع: دانشنامه حقوقی ۵۸۶/۳-۵۸۸-۵۹۵. جامع الشتات ۳۱۹.

اجاره نشین

مستأجر منازل و خانه ها را می‌گویند که شخص حقیقی باشد.

اجاره نود و نه ساله

عقد اجاره مستغلات به ویژه اراضی و دهات و گرمابه وقفی به مدت دراز که با عدد نود و نه تعیین مدت می کنند، رسمی بود قدیمی.
منبع: سوال و جواب طباطبائی ۱۳۶

اجاره ولی

اجاره ای است که موجر آن ولی محجور و یا وصی و یا قیم و یا متولی اوقاف باشد. آیا او می تواند آن را به بیش از مدت ولایت خود، اجاره دهد؟ به صورت اجاره فضولی می تواند، زیاده بر مدت محتاج به اجازه است.
منبع: دائرة المعارف حقوق تعهدات ۶۱/۱

ادامه دارد

برگرفته از: کتاب (مبسوط در ترمینولوژی حقوق)
تألیف استاد دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی.

نشستی با پیشکسوتان قضایی

آقای سلیمانی از قضات با سابقه دستگاه قضایی است که در حال حاضر با سمت مدیر کل « اداره تصفیه امور ورشکستگی » در آن اداره کل خدمت می‌کند. با نگاهی گذرا به گوشه هایی از تجربیات ارزشمندشان به بررسی دیدگاههای ایشان در خصوص اداره تصفیه امور ورشکستگی و برخی از مسایل جاری می‌پردازیم.

***لطفا خودتان را معرفی نمایید.**

اینجانب خدماتم را در قوه قضاییه از سال ۱۳۶۱ ضمن تحصیل در دانشکده علوم قضایی با ابلاغ کارآموزی شروع کردم. تا سال ۱۳۶۵ در شعب مختلف دادگاههای کیفری ، حقوقی و دیوان عالی کشور و بعضا دادرسی کارآموزی کردم. در تیر ماه ۱۳۶۵ ، با ابلاغ قضایی دادرسی دادگاه حقوقی دو به خوزستان رفتم. مدت دو سال مسئول دادگاه حقوقی بخش خوزستان بودم ، سپس به عنوان جانشین دادستان و جانشین بازپرس در دادگاه حقوقی انجام وظیفه می‌کردم.

اوایل سال ۶۸ با سمت بازپرس به اهواز منتقل شدم و تا اوایل سال ۷۰ در این سمت بودم و پس از آن، رئیس محکمه حقوقی شدم. در سال ۷۳ به تهران منتقل شدم و چند ماه در اداره حقوقی با عنوان مستشار انجام وظیفه کردم. مدتی هم به عنوان مأمور در قوه قضاییه بودم. از اواخر سال ۷۳ با ابلاغ قضایی دادیاری دیوان عالی کشور و با حفظ سمت، مدیر کل اداره تصفیه امور ورشکستگی شدم و در حال حاضر نیز در این حسن انجام وظیفه می‌کنم.

***با توجه به سوابق و تجربیات خود، چه انتظاری از دستگاه قضایی دارید؟**

شاایسته است که برنامه ریزان دستگاه قضایی در زمینه تشکیلات اداری و تدوین لوایح قضایی، از افراد مجرب، آشنا به امور قضایی انتخاب شوند. چه بسا تجربه ثابت کرده که برنامه ریزی عاری از دیدگاه قضایی، در همین اداره تصفیه که بخشی از دستگاه قضایی را تشکیل می‌دهد، مسئولین را در جای وظایف خود با مشکلاتی مواجه ساخته است. چنانچه افراد مجرب در امور قضایی در این برنامه ریزها مشارکت داشته و تجربیات خود را در اختیار این دستگاه قرار دهد، بسیاری از مشکلات کنونی را نخواهیم داشت.

تبعات مثبت یک رأی صحیح در جامعه در مقابل آرای ناشی از تصمیمات عجولانه به جز اطاله دادرسی و انبوه نمودن پرونده ها عایدی برای دستگاه قضایی ندارد باید مورد توجه قرار گیرد و مسئولین توجه داشته باشند که فقط برای آمار و ارقام هزینه نشود، بلکه اصل، قاضی و کیفیت کار اوست. اتخاذ تصمیم اشتباه و در نتیجه صدور احکام ناقص و مبهم و متعارض باعث به وجود آمدن انبوهی از کارهای تکراری برای دستگاه قضایی می‌شود. چنانچه دستگاه قضایی عاری از این تصمیمات اشتباه گردد با پرونده های تکراری کمتری مواجه خواهیم شد و تکرار پرونده های ورودی به دادگستری نیز کاهش خواهند یافت. یعنی حتی در این صورت به حد نصاب که برای کارانه و بهره بری در نظر گرفته می‌شود هم نرسیده و به یک وضعیت مطبوعی دست خواهیم یافت.

احکامی که بر اساس اصول قانونی صادر نشده باشد، نه تنها جنبه بازدارندگی از وقوع جرم را نداشته بلکه اثرات منفی آن دامنگیر جامعه شده و موجب تکرار جرم و تشکیل پرونده های تکراری می‌گردد. در انتخاب قضات نیز علاوه بر گزینش های معمول، اولویت باید به کسانی داده شود که باسواد، مسلمان و منظم بوده و ضوابط و شئون لازم را رعایت کنند. در مجموع، افراد شایسته استخدام شوند. یک قاضی با حرکت دادن قلم خود روی کاغذ در بهترین استنباطات قانونی، بهترین تصمیمات را اتخاذ نماید.

در موارد سکوت و اجمال قانون، قاضی وظیفه مقنن را نیز ایفا کرده و با درک درست از مجموعه قوانین، عرف و فتوای علما می‌تواند راه‌گشاه و مشکل‌گشا باشد. در حقیقت، تمام تلاش قاضی، کمک به مردم و کاهش بار دستگاه قضایی باشد و همزمان با صدور حکم، به اجرا و عواقب آن نیز بیندیشد.

* درباره موضوعی که تحت عنوان «افت علمی» مطرح می‌شود، چه نظری دارید و چه راه‌حلی پیشنهاد می‌کنید؟

به اعتقاد من، آموزش باید در همه ابعاد دستگاه قضایی وجود داشته باشد. یکی از بخشهایی که کارکنان آن از آموزش محروم مانده، همین اداره تصفیه امور ورشکستگی است که با توجه به وضعیت رو به رشد خرده فعالیت‌های اقتصادی و تجاری از اهمیت زیادی برخوردار است که البته محاکم و مراجع قضایی در این زمینه بی‌اطلاع می‌باشند. شاید علت آن، بهانه ندادن مسئولین دستگاه قضایی به این موضوع می‌باشد.

قاضی در ضمن کارهای روزمره باید به‌طور مرتب و منظم با تحقیق و مطالعه سروکار داشته باشد و حتماً در برنامه‌های تحقیقاتی شرکت کند و در جریان آخرین یافته‌های حقوقی باشد. تا با گذشت زمان و راکد ماندن اطلاعات دچار افت علمی نشود. از طرفی، پرونده‌ها نیز باید با در نظر گرفتن توان و ظرفیت قضات به آنها ارجاع شود و آنها به گونه‌ای تأمین باشند که ضمن رسیدگی به پرونده‌ها دغدغه‌های زندگی شخصی خود را نداشته باشند و با فراغت بیشتر به مطالعه بپردازند.

* به نظر شما مشکل تراکم پرونده‌ها و اطاله دادرسی چگونه حل می‌شود؟

اعتقاد من برای رفع مشکل تراکم پرونده‌ها و رفع اطاله دادرسی، قبل از جذب نیروی انسانی و امکانات مالی و اداری باید یک سری سیاست‌گذاری‌های زیربنایی اتخاذ گردد. برای مثال، یکی از عواملی که باعث تراکم کار در دادگاه‌ها شده، چک بلامحل است. هنگامی که یک نفر معامله‌گر، تاجر یا شخص حقوقی مثل شرکت، چک بلامحل صادر کند و آن چک پرداخت نشود، قبل از اینکه موضوع جنبه کیفری به خود بگیرد، باید به عدم توانایی و عجز صادرکننده چک که تاجر یا شرکت تجاری است فکر کرد. که این امر یعنی ورشکستگی و توقف. طبق قانون تجارت، مدعی‌العموم مسئول بود که به فوریت تقاضای توقف شخص را مطرح کند. ولی متأسفانه این سازوکار و این سیاست‌گذاری در حال حاضر وجود ندارد.

شخصی که در عرصه تجارت فعالیت می‌کند و فعالیت او با تعریفی که قانون تجارت از تاجر نموده مطابقت ندارد. علیرغم اینکه عملاً عاجز از پرداخت است با سوء استفاده از چک، سالها مبادرت به کار تجاری پرداخته و نظارتی نیز بر کار او نشده است. نتیجه کلی این که، نتیجه این سوء استفاده‌ها و صدور چک‌های بلامحل، تشکیل پرونده‌های متعدد و وجود زندانیان بسیار برای دستگاه قضایی و جامعه است. در صورتی که اگر سازوکار مورد اشاره به طور فعال در نظر گرفته می‌شد و این سیاست‌گذاری مورد توجه قرار می‌گرفت، صادرکننده چک بلامحل به محض عجز از پرداخت وجه چک متوقف می‌شد و فرصت و مجال صدور چک‌های دیگری فراهم نمی‌شد.

اجرای دقیق سیستم ورشکستگی، مشروط به رفع یک سری نارسایی‌ها و ضعف‌ها در قانون تجارت است. مثلاً، تاجر و امور تجاری باید به‌طور دقیق در قانون تجارت تعریف نشود تا در آن هیچ مناقشه‌ای نباشد و استنباطات متفاوت نیز وجود نداشته باشد.

در تعریف توقف، ابهاماتی وجود دارد که موجب برداشت‌های مختلف و اظهارنظرهای متفاوت گردیده است.

آیا عجز از پرداخت فقط در یک مورد و به صورت موردی منجر به ورشکستگی است؟ یا اینکه برای احراز توقف ورشکستگی باید جمع‌دارایی و بدهی‌های تاجر را مقایسه کرد؟ با استنباط از تعریف توقف در ماده ۴۱۲ قانون تجارت، به محض توقف تاجر از پرداخت دین، ورشکستگی حاصل می‌شود و نیازی به بررسی وضعیت کلی مالی تاجر نیست و این استنباط با لزوم فوریت بررسی و مسئله ورشکستگی هماهنگی دارد.

مسئله مرور زمان هم در تراکم پرونده‌های ما دخیل است و با توجه به احیای مرور زمان و قوانین مربوط به آن در حدی که با ضوابط و مبانی دینی و شرعی ما مغایرت نداشته باشد، می‌تواند در رفع اطاله دادرسی و تراکم پرونده‌ها مؤثر باشد.

* با عنایت به تجربه طولانی شما در سیستم قضایی، احیای دادرسی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
اصولاً در مورد تغییر و حذف نهادها و تشکیلات قضایی، معتقد به حذف و تغییر فوری نمی‌باشم. و در زمینه احیای دادرسی نیز معتقدم که باید آیین دادرسی خاص دادرسی تنظیم گردد. در غیر این

صورت، آیین دادرسی تلفیقی مشکلات جدیدی را به وجود خواهد آورد. بعضی نهادها به لحاظ ارتباط وسیع با امور اجتماعی و مردم، علاوه بر جنبه‌های قانونی، در جنبه‌های عرفی نیز قابل اهمیت می‌باشد. بر این اساس، بعد از سالها که از تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب می‌گذرد اکثریت مردم هنوز هم عنوان دادستان و بازپرس و دادیار را بر زبان جاری می‌کنند. سازوکاری را که در عرف جامعه، جایگاه اساسی پیدا کرده بود برخلاف نظریه اکثریت علماء و خلاف شرع هم نبود، حذف شد و نهاد جدیدی جایگزین شد که هم مردم و هم دستگاه قضایی را با مشقات و سختی‌ها مواجه ساخت. در حالی که به جای هرگونه تغییر کلی در نظام قضایی، با شناسایی ضعف‌ها و کاستی‌هایی که ناشی از تغییر زمان و شرایط زمانی بود، امکان سازگار بودن با شرایط موجود بود و نیاز به عرف‌شکنی هم نبود.

توجه بر اهمیت به عرف جامعه لازم و ضروری است و شایسته است که تصمیمات و احکام صادره نیز با عنایت به آنها صادر گردد. این امر رضایت مردم و حمایت صاحب‌نظران حقوق را به همراه خواهد داشت.

احیای دادسرا با مبنای آیین دادرسی قدیم در صورتی که نواقص آن مرتفع گردد خوب است.

* اگر پیشنهاد خاصی دارید بیان فرمایید.

پیشنهاد من به کل دستگاه قضایی، کل نهادها، دست‌اندرکاران تحقیق و پژوهش و سیاست‌گذار امر قضا و به‌خصوص مسئولین تدوین لوایح قضایی این است که یک بعدی عمل نکنند. در تدوین لوایح قضایی همه جوانب را در نظر داشته باشند و از کارشناسان و متخصصین بررسی لوایح، قبل از تصویب لوایح نظرخواهی شود.

در هنگام تصویب لوایح آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی، درحالی که در بعضی از مواد قانونی به توقف ورشکستگی اشاره شده است. لکن هیچگونه نظرخواهی از کارشناسان ما به عمل نیامد و همین امر باعث شد که ناهماهنگی‌ها و معضلاتی در رابطه با این امور در مرحله اجرا به وجود آید. اشراف و آگاهی قاضی به امور ارجاع شده به وی، بی‌طرفی و عدم تعصب قاضی در جلب اعتماد مردم به دستگاه قضایی، مؤثر است. و این امر تأثیر بسزایی در کاهش تخلفات نیز خواهد داشت.

* لطفاً جهت آشنایی بیشتر با تشکیلات و وظایف این اداره کل توضیحات بیشتری در این رابطه بفرمایید.

تشکیلات و شرح وظایف اداره کل تصفیه و امور ورشکستگی به موجب قانون سال ۱۳۱۸ تصویب شد و آیین نامه‌ای مشتمل بر ۶۰ ماده متعاقب آن تصویب شد. تشکیلات این اداره در

تهران و بعضی از مراکز استانها ایجاد گردید. این اداره کل شامل معاونت قضایی، معاونت اداری - مالی، کارگزینی، حسابداری، سرپرستی مراکز استانها (اصفهان، مشهد، تبریز، کرمانشاه) می باشد. سرپرستان تصفیه، از قضات با سابقه دادگستری با حفظ سمت، به پیشنهاد مدیر کل اداره تصفیه و تصویب رئیس قوه قضاییه تعیین می شوند.

این تشکیلات اگر تقویت شده و مورد توجه قرار گیرد و نقش حساس و مهم آن شناخته شود می تواند سازوکار زیربنای مؤثری در کاهش حجم پرونده ها در محاکم و تأمین امنیت قضایی معاملات، داد و ستدها و تسهیل روند امور شرکتهای بازرگانی، (به خصوص شرکتهای سهامی عام و بنگاه های اقتصادی) ایجاد نماید. در واقع، با حذف نهادهای مزاحم و رانت خوار که با ظاهری اقتصادی عرضه شده اند، فعالیت تجاری و اقتصادی سالم را برای افراد و نهادهای دارای صلاحیت آماده نمود.

عملکرد اداره کل تصفیه در جلوگیری از تورم بسیار موثر است. بخش عظیمی از معاملات و داد و ستدهایی که در زمینه تجاری کشور صورت می گیرد متکی به اعتبار نیست و صرفاً با صدور چکهای بلامحل انجام می شوند. چنانچه روند صدور چک بلامحل با سازوکارهای قانونی و پیشگیرانه متوقف نشود، بعضاً این معاملات و دادوستدهای غیراصولی و غیرمعارف نیز متوقف شده و خود به خود این مسئله به کاهش تقاضا و ایجاد تعادل بین عرضه و تقاضا می انجامد و تورم نیز مهار خواهد شد.

* شرح وظایف اداره کل تصفیه امور ورشکستگی

پس از صدور حکم توقف از دادگاه صلاحیت دار و درج آگهی حکم در جراید، نسخه ای از حکم هم از طرف دادگاه صادرکننده به اداره کل تصفیه امور ورشکستگی ارسال می شود. و مستشاران این اداره حکم مزبور را مورد بررسی قرار می دهند. تحقیق از شخص ورشکسته، مدیران شرکتهای ورشکسته، بررسی دفاتر شرکتهای و تجار ورشکسته با تحقیق از خدمه و کارگزاران ورشکسته، آگهی دعوت بستانکاران، تصدیق یا رد مطالبات طلبکاران مشکوک الوصول، تلقی کردن برخی از مطالبات ورشکسته، تهیه صورت طبقه بندی بستانکاران به اضافه انعقاد قرارداد ارفاقی توسط قضات و کارشناسان تصفیه در این اداره به صورت دقیق انجام می شود و نهایتاً ورشکستگی پایان و ختم آن نیز در جراید نیز اعلام می گردد.

* مشکل فعلی اداره تصفیه چیست؟

قبل از انقلاب، اداره تصفیه از لحاظ مالی مستقل بود و درآمدهایی در صندوق (الف) و (ب) هم به منظور جبران هزینه‌های این اداره پیش‌بینی شده بود. از آنجا که ماهیت امور در این اداره و ادارات تابعه با بودجه عمومی و در چارچوب قانون محاسبات امکان‌پذیر نیست، به همین جهت قانونگذار از بدو تأسیس و تصویب قانون، درآمد مستقل از بودجه عمومی دولت برای این اداره پیش‌بینی کردند. ولی در حال حاضر که این درآمدها (صندوق الف و ب) به درآمد عمومی واریز می‌گردد و هزینه‌های جاری این اداره از طریق بودجه دادگستری اعمال می‌گردد، این اداره در انجام کامل وظایف و تعهداتی که در قانون سال ۱۳۱۸ و آیین‌نامه مربوط درخصوص ورشکستگان و هیأت‌های بستانکاری پیش‌بینی شده، ناتوان است و این قسمت از قانون نیاز به اصلاح و بازنگری دارد تا این سازمان بتواند وظایف و تعهدات خود را نسبت به ورشکستگان و مرتبطین با ورشکستگان به نحو احسن انجام دهد.

* به‌عنوان حسن ختام، اگر مطلبی هست که خالی از لطف نبوده و راهگشای همکاران می‌باشد بفرمایید:

قاضی باید همواره منشأ صبر و استقامت باشد و به‌خصوص در مسند قضاوت و در مقابل برخوردهای متفاوت طرفین پرونده در موضع‌گیری‌های خاص و جبهه‌گیری‌های نامناسب پرهیز کرد. در این میان خاطره‌ای را به یاد دارم.

در دورانی که بازپرس بودم، پرونده قتل غیرعمد در اثر تصادف رانندگی به من ارجاع شد. موضوع قتل، بی‌احتیاطی کارمند یکی از سازمانها در رانندگی بود. پس از استماع شکایت و اظهارات والدین فرزندی که در اثر تصادف فوت کرده بود و تشخیص کاردان فنی و کارشناس به متهم تفهیم اتهام شد. بعد از شنیدن آخرین دفاع از متهم، قرار معادل دیه برای متهم صادر گردید و مقرر گردید متهم با ریختن وجه به حساب یا معرفی سند معادل آن، آزاد شود. والدین فرزند مزبور از نحوه قضاوت اینجانب ناراحت شده و شروع به اهانت کردند و اظهار داشتند که من حتماً با متهم پرونده ارتباط و آشنایی دارم. در نهایت برای جلوگیری از هرگونه ذهنیت ناشایسته، موضوع را به دادستان گزارش دادم تا پرونده جهت رسیدگی به شعبه دیگر ارجاع شود. که البته تصمیم قاضی شعبه دیگر نیز همان بود. البته والدین مذکور متوجه اشتباه خود شدند و عذرخواهی کردند. اما این موضوع برای من یک درس بود که هیچگاه در مقابل این‌گونه برخوردها از خودم عکس‌العمل نشان ندهم و همواره با صبر و حوصله و آگاهی و بی‌طرفی کامل انجام وظیفه کنم.

مواعظ عرفانی از بزرگان دین

از: عالم ربانی، عارف الهی، جمال السالکین

آیت الله سیداحمد کربلایی

بسم الله الرحمن الرحيم

زنده باد حضرت دوست، و مرده باد هرچه غیر اوست.

فدای حقیقت شوم که از او خبر ندارم. دستورالعمل آن است که از خود و خودرأیی دست برداری، جان من به لب آمد از گفتن این که راه نجات و خلاص در استغراق ذکر الهی و تفکر در معرفت نفس و خودشناسی است، و ذکر و فکر، خود راهنمای تو خواهد شد. (یا م اسمہ دواء و ذکره شفاء): [ای نام او دواي دردها و یاد او شفابخش جانهاست].

(دوائک فیک و لاتیسر، ودائک مننک و لاتشعر): [درد تو در درون خود توست نمی بینی و داروی تو هم نزد خود توست نمی فهمی]. تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز. جناب عالی در همه چیز اهتمام دارید، مگر در همین یک کلمه، پس حالا که چنین است:

تو و تسبیح و مصلی و ره زهد و ورع

من و میخانه و ناقوس و ره دیر و کنشت

هرگز شنیده شده که زن بچه مرده را گریه تعلیم کنند؟ یا زن آبستن را زاییدن آموزشند؟ بلی نائحه [زن نوحه کننده] را که اجاره کنند یا بازی زاییدن بخواهند درآورند، محتاج به تعلیم و آموختن خواهد بود.

از این فرمایش سرکار، علاوه بر سایر مطالب، معلوم می شود که به ذکر و فکر نپرداخته تا آتش فراق مشتعل گردد و همچنین در مجاهده هم کوتاهی کرده و مغرور شده ای والا مجاهده صادق، علم وجدانی به قباج اعمال و افعال و سکناات و اخلاق و ملکات می آورد و اینها از دنائت مرتبه نفس است که حقیقتاً جهنم روحانی است.

اگر کسی خود را فعلاً و حقیقتاً در جهنم دید، محتاج به آموختن تضرع و ابتهال نخواهد بود. (فهم و النار کمن راوها فهم فیها معذبون)^(۱): [متقین مانند کسی هستند که آتش را می بینند و در آن معذب است].

طرفه این که با این همه بی التفاتی، تعجبیم که از کجا یک مطلب را خوب فهمیده ای و آن این است که جهالت این حقیر را خوب فهمیده و به رشوه ناقص نماندن نوشتجات، دل مرا شاد فرموده ای. با وجود این، باز می گویی کشف و شهودی برایم نشده و علمی به حقایق اشیای نیافته ام. در این خیال بوده باشید!

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴.

استفتائات فقهی و قضایی
مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه (قم)

(۱) اختلاف در میزان مال در جرایم علیه اموال

سؤال:

چنانچه در جرایم علیه اموال، اصل اتهام ثابت شود (مثلاً اصل سرقت یا کلاهبرداری یا خیانت در امانت اثبات گردد)، ولی در میزان مال برده شده بین شاکی و متهم اختلاف باشد، به‌طور مثال شاکی مدعی برداشت یک میلیون تومان به وسیله متهم است و متهم مدعی برداشت پانصد هزار تومان باشد؛ قول کدام یک مقدم است و رفع خصومت چگونه خواهد بود؟^(۱)

جواب:

آیت الله محمدتقی بهجت:

قول متهم که منکر زیادتى است مقدم است با یمین مگر مدعى اقامه بینه کند.

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

در فرض سؤال، شخصی که مدعی زیاده است اگر بینه داشته باشد قولش پذیرفته است والا قول منکر زیاده با قسم پذیرفته است. والله العالم.

آیت الله محمدفاضل لنکرانی:

در فرض سؤال، قول متهم با قسم قبول است مگر اینکه شاکی بینه اقامه کند بر مبلغ بیشتر.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

قول متهم مقدم است مگر اینکه دلیلی بر قول شاکی پیدا شود.

آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

نسبت به مازاد بر مقدار مورد قبول طرفین، قول متهم که منکر سرقت مازاد است با قسم مقدم می شود مگر آنکه مازاد با دلیل ثابت شود.

پی نوشت:

گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۱۸۳.

۲) میزان ارث مادر از دیه قتل فرزند توسط پدر

سؤال:

پدری در اثر تصادف (بی احتیاطی در رانندگی) مرتکب قتل فرزند خود شده است و ورثه مقتول منحصر به پدر و مادر او می باشند. مادر مقتول چه میزان از دیه را می تواند از قاتل (پدر طفل) مطالبه کند؟^(۱)

جواب:

آیت الله سیدعلی سیستانی:

اگر پدر مقصر بوده، تمام دیه را باید به مادر بدهد.

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

در فرض سؤال، تمام دیه به مادر تعلق می گیرد. والله العالم.

آیت الله محمدفاضل لنکرانی:

در فرض سؤال مادر تمام دیه را استحقاق دارد.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

هرگاه وارث میت فقط پدر و مادر او باشند از جمله دیه سه قسمت می شود دو قسمت آن را پدر و یک قسمت آن را مادر می برد ولی اگر میت دو برادر یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنها پدر و مادری باشند فقط (یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد) مادر شش یک را می برد و بقیه به پدر می رسد.

آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

مادر تمام دیه را می تواند از قاتل بگیرد.

آیت الله حسین نوری همدانی:

در فرض مسئله، مادر می‌تواند تمام دیه را از قاتل مطالبه نماید.

پی‌نوشت:

گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۱۹۹.

۳) شرط ضمن عقد

سؤال:

الف. آیا رعایت شرایط اساسی صحت معامله (مانند قصد، رضا و اهلیت طرفین، معین بودن

موضوع مورد معامله، مشروعیت جهت معامله و ...) در انعقاد و اعتبار شرط لازم است؟

ب. هرگاه شرطی که در ضمن عقد شده است، شرط صفت باشد و معلوم شود که آن صفت

موجود نیست، کسی که شرط به نفع او شده است خیار فسخ دارد. به عبارتی، ضمانت اجرای

تخلف از شرط، حق فسخ برای مشروط له است، بفرمایید:

اگر وصف مشروط، علت غایی و موضوع اصلی تراضی باشد، آیا فقدان آن سبب بطلان عقد است

یا ایجاد حق فسخ؟

ج. ماهیت فقهی شرط ضمن عقد چیست؟

د. آیا شرط ضمن عقد جایز نیز لازم‌الوفاء می‌باشد؟^(۱)

جواب:

آیت الله محمدتقی بهجت:

الف. بلی.

ب. دومی است.

ج. توسعه در مورد التزام متعاقدين است.

د. بلی مادام که عقد باقی است.

آیت الله سیدعلی سیستانی:

الف. سؤال روشن نیست به هر حال اگر شرایط صحت معامله حاصل نباشد عقد صحیح نیست و

شرط ضمن آن نیز نافذ نخواهد بود.

ب. حق فسخ را ایجاد می‌کند.

ج. شرطی است که در ضمن انشاء عقد، انشاء می‌شود یا قبل از آن گفته می‌شود و عقد بر آن

مبتنی می‌گردد.

د. آری.

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

الف. بلی اعتبار امور مذکوره در شرط نیز لازم است، والله العالم.

ب. اگر منظور از علت غایی این است که داعی بر رضایت به بیع، وجود صفت کذایی بوده است، فقدان صفت موجب حق فسخ است نه بطلان عقد. بلی، اگر شرط در ضمن عقد با مقتضای عقد منافات داشته باشد فساد شرط موجب بطلان عقد می‌شود و این ربطی به مورد سؤال ندارد، والله العالم.

ج. شرط ضمن عقد مفهوم واضحی دارد و آن این است که در متن عقد معامله چیزی شرط شود مانند اینکه گفته شود من این چیز را به شما فروختم به قیمت مثلاً مبلغ یک صد تومان به شرط آنکه فلان کار را برای من انجام دهی، والله العالم.

د. شرط ضمن عقد جایز، لازم‌الوفاء نیست، والله العالم.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

الف. شرط برای خود شرایطی دارد که قسمتی از شرایط معامله به اضافه امور دیگر است. باید آنچه را مورد شک و تردید شماست دقیقاً بنویسید تا جواب داده شود.

ب. تخلف شرط موجب خیار فسخ است و اگر شرط مقوم معامله در نظر عرف باشد (نه فقط در نظر شخص) فقدان آن موجب بطلان معامله است.

ج. ماهیت آن همان ماهیت شرط است که یک قرارداد تبعی است.

د. جایز‌الوفاست.

آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

الف. گرچه به نظر اینجانب، شرط ابتدایی نیز لازم‌الوفاست؛ لکن اگر ضمن معامله‌ای شرطی شود، صحت معامله در انعقاد و اعتبار شرط لازم است.

ب. چون صفت مذکور و علت غایی تراضی به عنوان مبیع یا ثمن، بر آن عقد واقع نشده، بلکه به عنوان شرط اخذ شده، تخلف از آن موجب بطلان معامله نمی‌شود، بلکه موجب خیار است در آنجا که معامله شخصی باشد.

ج. مفهوم اجمالی شرط ضمن عقد روشن است، چنانچه برای تفصیل آن ابهامی هست، به کتب فقهی از جمله (فقه‌المضاربه) اینجانب مراجعه نمایید.

د. تا مادامی که عقد باقی است و فسخ نشده، لازم‌الوفاست.

آیت الله حسین نوری همدانی:

در برخی از شرایط همانند می‌باشند. برای اطلاع از شرط‌های صحیح، به هزار و یک مسئله، ج ۲، ص ۱۳۱، سؤال ۴۵۹، مراجعه فرمایید.

پی‌نوشت‌ها:

گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۵۸۸۷.

۴) شرط‌هایی که باطل هستند و نیز شرط‌هایی که هم باطلند و هم مبطل کدامند؟

جواب:

۱. شرط عملی که توانایی انجام آن نداشته باشد، مانند این که در ضمن عقد شرط کند که این زراعت گندم را از شما خریداری می‌کنم به شرط آن که آن را تبدیل به دانه گندم نمایی.

۲. شرط عملی که شرعاً جایز نباشد، مانند اینکه بگویند این انگور، را به شما می‌فروشم به شرط آن که با آن شراب درست کنی.

۳. شرطی که مخالف کتاب و سنت باشد، مثل اینکه در ضمن معامله شرط کند که این چیز را به شما می‌فروشم به شرط آنکه از تو به ارث ببرم و حال این که وارث شرعی نباشد.
۴. شرطی که با مقتضای عقد منافات داشته باشد مانند اینکه بگوید: این کتاب را به شما می‌فروشم به شرط آنکه مالک نشوی.
۵. شرطی که مستلزم امر محالی باد، مانند آنکه چیزی بفروشند و با خریدار شرط کند که آن را به دو نفر در عرض هم بفروشی.
۶. آن که پیش از اجرای عقد، طرفین نسبت به موضوعی توافق کنند ولی در ضمن اجرای صیغه عقد به آن اشاره نشود، و عقد مبتنی بر آن منعقد نشود.
۷. شرطی که هدف عقلایی نداشته باشد، مثل اینکه شرط کند با این زن ازدواج می‌کنم به شرط آنکه سواد نداشته باشد. از این شروط، شرط‌های شماره ۲ و ۵ موجب بطلان عقد نیز خواهد شد. (آیت الله حسین نوری همدانی، هزار و یک مسئله فقهی، ج ۲، ص ۱۳۱، سؤال ۴۵۹).

**

(۵) بلوغ و رشد

سؤال:

الف : آیا بین دو صفت بلوغ و رشد، شرعاً ملازمه وجود دارد؟

- ب : در صورت جدا بودن صفت بلوغ از وصف رشد، آیا سن بلوغ می‌تواند اماره رشد قرار گیرد؟
- ج : در صورت جدایی رشد از بلوغ و لزوم اثبات رشد پس از بلوغ، آیا تنها در امور مالی محجور اثبات رشد لازم است یا در امور غیرمالی باید شخص رشد خود را اثبات کند؟
- د : در صورتی که رشد را در امور مالی لازم بدانید، آیا برای تصرف محجور در تمامی اموال خود اثبات رشد لازم است یا لزوم آن در خصوص اموالی است که در اختیار دیگران می‌باشد و برای تحویل مال به صاحبش، احراز و اثبات رشد لازم است؟ (۱)

جواب:

آیت الله محمدتقی بهجت:

بین دو صفت بلوغ و رشد ملازمه غالبیه است که با ثبوت بلوغ اماره غالبیه برای ثبوت و رشد هم است مگر خلاف رشد ثابت شد که سفاهت در امور مالی و غیرمالی نیاز به اثبات دارد ظاهراً و اگر سفاهت در امور مالی ثابت شد از تصرف در تمام اموالش محجور می‌شود، والله العالم.

آیت الله میرزا جواد تبریزی:

الف : بلوغ با رشد ملازمه ندارد.

ب : رشد به امتحان معلوم می‌شود.

ج : رشد در تصرف مالی معتبر است.

د : رشد در جواز تصرف کلیه اموال سفیه معتبر است چه در اختیارش باشد یا در اختیار دیگران و تصرف او باید با اذن پدر یا جد پدری باشد و اگر هیچ کدام نباشد باید با اذن حاکم شرع باشد، والله العالم.

آیت الله سیدعلی سیستانی:

الف : خیر.

ب : خیر.

ج : در تصرفات مالیه باید رشید باشد.

د : فرقی بین اموال نیست.

آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

الف : ملازمه نیست.

ب : بلوغ اماره رشد نیست.

ج : در صورتی که رشد شرط باشد در تمام اموال جاری است و فرقی ندارد.

پی نوشت:

۱ - گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، سؤال ۵۸۹۱.

تلخیص مقالات

اشاره:

از آنجایی که کثرت مشغله کاری و تراکم پرونده‌ها، فرصت مطالعه و پژوهش و تحقیق را از همکاران محترم قضایی سلب نموده است و جداً از مراجعه به منابع و مأخذ حقوقی و قضایی محروم مانده‌اند؛ و از سوی دیگر، مقالات و مطالب علمی و تحقیقی کاربردی در سطح کشور در قالب کتاب، نشریات تخصصی و غیرتخصصی و نیز مجلات و روزنامه‌ها، به قلم اهل تحقیق، فضلا و دانشمندان عرصه گسترده دانش حقوق به رشته تحریر درمی‌آید، که چشم‌پوشی و غفلت امروز از آنها موجب خسارات جبران‌ناپذیر علمی و معنوی فردا خواهد بود.

از این‌رو، بر آن شدیم تا از این پس، تا آنجا که مقدور باشد، بخشی از نشریه «پیام آموزش» را به درج خلاصه‌ای از این‌گونه مقالات و مطالب اختصاص دهیم. لذا از کلیه عزیزان اهل قلم، محققین و اندیشمندان محترم تقاضا داریم در صورتی که مقالات آنها در نشریات چاپ شده و مفید و ثمربخش برای استفاده قضات و همکاران قضایی می‌باشد؛ آنها را تلخیص نموده و به واحد نشریات و مطبوعات معاونت آموزش قوه قضاییه ارسال نمایند. قبلاً از همکاری شما گرامیان سپاسگزاریم.

خلاصه مقاله:

بررسی تطبیقی دو مرجع قانونی صالح برای نقض مصوبات دولت (قوه مقننه مرجع رسیدگی سیاسی و قوه قضائیه مرجع رسیدگی قضایی) (۱)

قانون اساسی در اصول هشتاد و پنج و یکصد و سی و هشتم، به اختیار و صلاحیت مجلس شورای اسلامی برای نقض مصوبات دولت تصریح دارد. در اصول یکصد و هفتاد و یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی، مرجع دیگری نیز پیش‌بینی شده است، تا زیر نظر قوه قضائیه، صالح به رسیدگی به شکایات مردم علیه مصوبات دولت باشد. قانونگذار درواقع، دو راه را برای نقض مصوبات دولت و کنترل قانونی بودن آن در نظر داشته است که اولی سیاسی و از طریق قوه مقننه (مجلس شورای اسلامی) اعمال می‌گردد و دیگری، قضایی است که از طریق قوه قضائیه (دیوان عدالت اداری) انجام می‌پذیرد. اعطای صلاحیت به دو مرجع قوی خارج از دستگاه اجرایی، یعنی قوه مقننه و قوه قضائیه، برای نظارت و رسیدگی به مصوبات دولت و صلاحیت آن دو برای نقض بی‌چون و چرای تصمیمات برخلاف قانون و مقررات دولتی، تضمین قابل توجهی است که سیستم حقوقی ما در این خصوص پیش‌بینی کرده است.

در نتیجه، هرکس می‌تواند به اختیار، یکی از این دو راه را برای رسیدگی به اعتراض خود علیه مصوبات دولتی برگزیند. درواقع، هیچ مانعی وجود ندارد که شخص حقیقی یا هر شخص ذی‌نفع، همزمان هر دو مرجع را برای رسیدگی مخاطب شکایت خود قرار داده یا اینکه در صورت ناامیدی از یکی به دیگری متوسل شود. بدون اینکه یکی بر دیگری تفوق داشته و برای یکی علیه دیگری جایگاه تجدیدنظر یا فرجامی فرض شده باشد.

از قانون سال ۱۳۶۸ و ۱۳۷۸ راجع به نحوه اجرای اصل هشتاد و پنج و یکصد و سی و هشتم قانون اساسی و آیین‌نامه اجرایی موضوع تبصره ۷ قانون الحاق پنج تبصره به قانون نحوه اجرای اصل هشتاد و پنج و یکصد و سی و هشتم قانون اساسی استفاده می‌شود که شیوه رسیدگی سیاسی برای نظارت و نقض مصوبات دولت دو مرحله‌ای است.

مطابق قانون اصلاح موادی از قانون دیوان عدالت اداری سال ۱۳۷۸، رسیدگی دیوان عدالت اداری نیز اصولاً دو مرحله‌ای است:

با وجود نقاط اشتراک، دو مرجع فوق اختلافاتی هم با یکدیگر دارند. دیوان عدالت اداری اقتداری دارد که مشابه آن را در رسیدگی سیاسی قوه مقننه نمی‌توان یافت. دیوان ابزاری قانونی در دست دارد که براساس آن می‌تواند دستور موقت مبنی بر توقیف عملیات و اقدامات را تا تعیین تکلیف قطعی صادر نماید. ضمن اینکه می‌تواند در صورت احراز عدم اجرای تصمیمات دیوان توسط واحدهای دولتی یا استنکاف از اجرای حکم دیوان، متخلف را به مجازات انفصال از خدمات دولتی و قانونی محکوم نماید. سه نکته دیگر را نیز به مطالب فوق باید افزود. اول اینکه، اصول هشتاد و پنج و یکصد و سی و هشتم ذکر نکرده‌اند که برای تعیین حدود اختیارات و نحوه عملی مجلس

نیاز به تدوین قانون عادی است، در حالی که اصل یکصد و هفتاد و سوم تصریح دارد حدود اختیارات و نحوه عمل دیوان عدالت اداری را قانون تعیین می کند. دوم اینکه، اصول هشتاد و پنج و یکصد و سی و هشتم حکایت از این ندارند که مردم و یا مراجع دولتی می توانند یا نمی توانند شکایت، تظلم و اعتراض خود را به مجلس تقدیم کنند، در حالی که اصول یکصد و هفتاد و یکصد و هفتاد و سوم در این خصوص با کلماتی مانند «هرکس» و «مردم» منظور خود را رسانده است. سوم اینکه، اصل هشتاد و پنج به صراحت تشخیص مغایرت مصوبات دولت با اصول و احکام مذهب رسمی کشور و یا قانون اساسی را به عهده شورای نگهبان گذاشته است تا به ترتیب مذکور در اصل نود و ششم عمل شود. لذا مجلس در این موارد اجازه ورود ندارد، در حالی که اصول یکصد و هفتاد و یکصد و هفتاد و سوم مقید نبوده بلکه تصریح دارند به اینکه هرکس می تواند مصوبات مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند.

پی نوشت:

۱ - دکتر سام سوادکوهی فر (دادیار دادسرای دیوان عالی کشور و مدرس دانشگاه)، ماهنامه دادرسی، شماره ۲۶، سال پنجم، خرداد و تیر ۱۳۸۰، صص ۶ الی ۱۲.

خلاصه مقاله:

تحلیلی بر اصلاحیه سال ۱۳۸۰ نظام دادرسی مالیاتی (قانون اساسی گرای قضا و تأثیر آن در اصلاح مقررات دادرسی اداری) (۱)

قبل از تصویب قانون اصلاح موادی از قانون مالیات های مستقیم در سال ۱۳۸۰، به حکم ماده ۲۵۸ قانون مالیات های سال ۱۳۶۶، رأی هیأت عمومی شورای عالی مالیاتی و هیأت های حل اختلاف مالیاتی و مأمورین تشخیص و وصول و ابلاغ و خدمات مالیاتی در موارد مشابه لازم الاتباع و جز به موجب نظر هیأت عمومی یا قانون قابل تغییر نبوده است. به عبارت دیگر، هیأت عمومی شورای عالی مالیاتی در رأس مراجع صالح رسیدگی به دعاوی مالیاتی قرار گرفته بود تا ایجاد وحدت رویه نموده و رأی آن در حکم قانون باشد و جز به حکم قانون یا نظر هیأت عمومی مزبور قابل تغییر و فسخ نباشد.

مطالعه نظام دادرسی مالیاتی کشور در مقایسه با سایر نهادهای دادرسی خارج از قوه قضاییه از اهمیت بیشتری برخوردار است. زیرا قانون مالیات های مستقیم و اصلاحیه آن، تمامی ارکان لازم برای شکل گیری یک نظام دادرسی کامل، اعم از مراجع بدوی رسیدگی و مراجع رسیدگی شکلی برای نظارت بر حسن اجرای قوانین و مقررات موضوعه و همچنین نهاد ایجادکننده وحدت رویه پیش بینی شده است و مهمتر این که کنترل دوره تشکیلاتی از طریق دادستانی انتظامی، هیأت عالی انتظامی مالیاتی و دادگاه اختصاصی اداری را نیز مورد عنایت خاص قرار داده است. با عنایت به اصول قانون اساسی، خاصه اصول (۵۷، ۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۳۴، ۱۶۸، ۱۴۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۵۴، ۵۵)

و همچنین اصول (۹۰، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۸ و ۱۳۹) نتیجه‌ای که حاصل می‌شود قطع نظر از ضرورت فعلی، وجود مراجع دادرسی مستقل مانند نظام دادرسی مالیاتی، این است که ایجاد هر نظام دادرسی غیر از آنچه در قانون اساسی پیش‌بینی شده است، غیراصولی و برخلاف نظام دادرسی کلانی است که در میثاق ملی طراحی شده است.

حال اگر قائل به سلسله مراتب قواعد و اصل لزوم تبعیت قاعده مادون از قاعده مافوق باشیم - که غیر از این پذیرفته نیست - نکته‌ای که مطرح می‌شود این است که با توجه به اطلاق عبارت «قوانین مدون» در اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی، قاضی در مقام تعارض قانون عادی با قانون اساسی چه تکلیفی دارد؟ به قانون اساسی عمل کند یا چاره‌ای جز تبعیت از قاعده مادون ندارد؟ برخی معتقدند با وجود اصل هفتاد و دو قانون اساسی، تکلیفی دارد؟ به قانون اساسی عمل کند یا چاره‌ای جز تبعیت از قاعده مادون ندارد؟ برخی معتقدند با وجود اصل هفتاد و دو قانون اساسی، تکلیفی برای قضات باقی نمی‌ماند. این نظر اجمالاً صحیح است؛ لیکن برای احقاق حقوق افراد و تکلیف سنگینی که به عهده قضات در نظام‌های حق‌گرا و مطیع قانون برای حفاظت از حقوق افراد گذاشته شده است، کافی و وافی به مقصود نیست. از این‌رو، گروهی دیگر از محققین ما اعتقاد دارند که نظارت و کنترل مصوبات مجلس توسط محاکم قضایی و حتی موقوف‌الاجرا گذاردن قوانین عادی به وسیله قضات دادگاه‌ها، همانند آنچه در پاره‌ای از کشورهای شرقی معمول است، از جهتی که متضمن حفظ حقوق فردی است بسیار خوب و مستحسن است. لذا به نظر می‌رسد، چنانچه قضات مواجه با تعارض قوانین عادی با قانون اساسی، شوند می‌توانند برای اتخاذ تصمیم و اصدار رأی، اجرای قانون اساسی را مقدم بر قانون عادی بدانند.

دیوان عدالت اداری در مقاطع مختلف و به رغم ممنوعیت ناشی از ماده ۲۵۸ قانون مالیات‌های مستقیم سابق، از اختیار حاصل از اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی در جهت رسیدگی به شکایات مردم از تصمیمات هیأت عمومی شورای عالی مالیاتی استفاده نموده و مبادرت به صدور رأی مقتضی اعم از نقض و ابرام کرده است. این اعمال اختیار قانونی توسط قضات دیوان عدالت اداری موجب شد در سال ۱۳۸۰، ماده مزبور اصلاح شود و ضمن ماده ۱۱۹ قانون اخیرالتصویب عبارت «... در موارد مشابه لازم‌الاتباع و جز به موجب نظر هیأت عمومی یا قانون قابل تغییر نخواهد بود ...» حذف گردید. بنابراین، نه تنها دیگر نمی‌توان آرای هیأت عمومی شورای عالی مالیاتی را در حکم قانون و هم‌ردیف آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور و یا دیوان عدالت اداری شناخت، بلکه آن را باید بدون تردید زیرمجموعه دیوان عدالت اداری و تحت نظارت آن دانست.

پی‌نوشت:

۱ - دکتر سام سوادکوهی‌فر (دادیار دادرسی دیوان عالی کشور و مدرس دانشگاه)، ماهنامه دادرسی، شماره ۳۳، سال ششم، مرداد و شهریور ۱۳۸۱، ص ۳ الی ۱۱.

خلاصه مقاله:

صلاحیت رسیدگی مرجع قضایی به تبع خواهان، دیوان عدالت اداری یا دادگاه عمومی؟ (۱)
مراجع قضایی اعم از دیوان عدالت اداری و دادگاه‌های عمومی، در پاره‌ای از موارد وقتی اجازه ورود دارند که ابتدا موضوع در مراجع شبه قضایی اداری مطرح گردیده و پس از طی مراحل قانونی، به صدور رأی قطعی در ماهیت قضیه ختم شده باشد. تولد و رشد مراجع شبه قضایی در نظام‌های حقوقی مختلف، شاید به لحاظ حجم وسیع فعالیت‌های دولت و توسعه و گسترش امور تصدی حکومتها، امری اجتناب‌ناپذیر بوده است. در صورت قبول چنین واقعیتی، اهمیتی که باید نمود همانا تلاش در جهت سامان بخشیدن به نظام کلان دادرسی است. نظامی که بتواند رابطه‌ای منسجم و متقن در تشکیلات عریض و طویل اقسام دادرسی‌ها ایجاد نماید. سیستم حقوقی حاکم بر دادرسی اداری کشور ما، چهار وجه متمایز از سایر سیستم‌های حقوقی جهان دارد. این وجوه اختلاف عبارتند از:

۱ - به صراحت اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی، چون دیوان عدالت اداری زیر نظر رئیس قوه قضاییه تأسیس می‌گردد، لذا از حریم قوه مجریه خارج است و شأن آن را نمی‌توان اداری حرف دانتس.

۲- دیوان عدالت اداری، مرجعی است قضایی که می‌توان آن را مستفاد قوانین عادی در رأس تمام مراجع یا دادگاه‌های شبه قضایی اداری قرار داد.

۳ - دیوان عدالت اداری، تنها مرجع صالح برای رسیدگی به شکایات و تظلمات از آرای دادگاه‌های شبه قضایی اداری نبوده و در مواردی نیز دادگاه‌های دادگستری صلاحیت رسیدگی به تجدیدنظرخواهی از آرای مراجع مزبور را دارند.

۴ - با ایجاد قاعده توسط دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۶۳۰ - ۷۴/۱/۲۶ و همچنین توسط هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در رأی شماره ۴۴/۶۳/۵ - ۱۳۶۸/۷/۱۰، خواهان دولتی از شمول عبارت «مردم» در اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی خارج شده و تنها اشخاص حقیقی و حقوقی حقوق خصوصی می‌توانند شکایات و اعتراض خود را از آرای مراجع اداری شبه قضایی (یا واحدهای دولتی)، در دیوان عدالت اداری طرح نمود. و تقاضای رسیدگی نمایند. حاصل چنین دوگانگی این است که به تبع خواهان، صلاحیت‌ها متغیر می‌شوند. این امر شیوه مناسبی در تشکیلات دادرسی به نظر نمی‌رسد. شایسته است قانونگذار تکالیف را در حق واحدهای دولتی روشن نماید. اگر رسیدگی در دیوان عدالت اداری را امتیازی از حیث تمرکز تشکیلاتی و آشنایی آن با مسائل اداری کشور تلقی نماییم، در این صورت، مهم است که قانون، دولت را از آن منتفع نماید.

پی‌نوشت:

۱- دکتر سام سواد کوهی‌فر (دادیار دادرسی دیوان عالی کشور و مدرس دانشگاه)، نشریه دادرسی، شماره ۲۴، سال چهارم، بهمن و اسفند ۱۳۷۹، صص ۱۰ الی ۱۵.

خلاصه مقاله:

مرجع نهایی حل اختلاف در صلاحیت دیوان عالی کشور یا دیوان عدالت اداری؟ (۱)

سیستم‌های حقوقی بزرگ جهانی را از حیث وجود یا عدم نظام دادرسی اداری در کنار نظام دادرسی قضایی می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: در دسته اول، کشورهایی مانند فرانسه و آلمان قرار می‌گیرند و در دسته دوم، کشورهایی مانند انگلیس و آمریکا. بحث از سیستم (کامن‌لو) که در آن، نظام دادرسی اداری شکل نگرفته است، برای ما فایده‌چندانی ندارد؛ زیرا مراجع قضایی کشور براساس اصل «تفوق حقوق» (Supremacy of law) صالح به رسیدگی در تمامی دعاوی می‌باشند و مأمورین دولت امتیازی بر دیگران ندارند. البته اگر اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی، در مقام تأسیس دیوان عدالت اداری وضع نمی‌گردد، سیستم دادرسی ما نیز حکم کلی اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی، مشابه سیستم (کامن‌لو) شکل می‌گرفت و مواجه با اختلاف در صلاحیت‌ها نمی‌شدیم. کشورهای داخل دسته اول، براساس «اصل تفکیک قوا» (separation des pouvoirs) و ضرورت عدم مداخله مراجع قضایی عادی در امور مربوط به دولت، دارای مراجع دادرسی اداری در کنار مراجع دادرسی قضایی می‌باشند. در این دسته از نظام‌های حقوقی، دو حالت وجود دارد: حالت اول در کشور فرانسه قابل فرض است که برای حل مشکل اختلاف در صلاحیت‌ها، دادگاهی فوق دیوان عالی کشور و شورای دولتی تأسیس نموده است.

«دادگاه حل اختلاف» (Tribunal de conflit) فرانسه دارای اعضای مرکب از متخین هر دو مرجع مذکور می‌باشد. بدین سان، اشراف بر امور دادرسی اداری و دادرسی عادی خواهد داشت و رأی آن قاطع و لازم‌الاتباع است. حالت دوم در کشور آلمان دیده می‌شود. در این کشور براساس «اصل وحدت قوه قضاییه»:

(s.Lunite du pouvior judiciaire) اختلاف در صلاحیت مفهوم نمی‌یابد؛ زیرا هر مرجعی از نظام دادرسی قضایی یا نظام دادرسی اداری که ابتدا محل رجوع واقع شود، راجع به صلاحیت خود اتخاذ تصمیم خواهد نمود. این تصمیم قاطع است.

در کشور ما مطابق ماده ۲۲ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۶۰/۱۱/۴، در صورت حدوث اختلاف در صلاحیت بین دیوان عدالت اداری و محاکم دادگستری، حل آن به وسیله دیوان عالی کشور به عمل می‌آید. اما رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳۷۹/۸/۲۹ نشان داد که در مواردی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری می‌تواند برخلاف نظر شعبه دیوان عالی کشور برای خود تعیین صلاحیت کند. در واقع، دیوان عدالت اداری با استفاده از اختیار عام قانونی، به مرجعیت داشتن جهت حل اختلاف نهایی در صلاحیت میان مراجع عادی قضایی و دیوان عدالت اداری دسته یافته است. یعنی کافی است دو شعبه از آن، آرای متناقض صادر نمایند تا هیأت

عمومی دیوان وارد رسیدگی شده و درخصوص صلاحیت، حتی مواردی که سابقاً در دیوان عدالت عالی کشور حل اختلاف شده است، تعیین تکلیف کند.

با پذیرش این امر، معضلی که مربوط به تشتت مراجع تصمیم‌گیرنده در تعیین مرجع صالح در رسیدگی است، حل نخواهد شد. بنابراین، مناسب است نظام متشت فعلی اصلاح و بازنگری گردد. پی‌نوشت:

۱- دکتر سام سوادکوهی فر (دادیار دادرسی دیوان عالی کشور و مدرس دانشگاه)، ماهنامه دادرسی، شماره ۳۲، سال ششم، خرداد و تیر ۱۳۸۰، صص ۸ الی ۱۲.

خلاصه مقاله:

آثار ابطال آیین‌نامه‌ها، تصویب‌نامه‌ها و بخشنامه‌ها توسط دیوان عدالت اداری (زمان تصویب یا زمان صدور رأی؟) (۱)

دیوان عدالت اداری مطابق اصول یکصد و هفتادم و یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی، و به شکایت افراد از تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدوداختیارات قوه مجریه باشد، رسیدگی کرده و در صورت احراز آن، این‌گونه مقررات را ابطال می‌کند. در صورتی که آثار ابطال آیین‌نامه‌ها و تصویب‌نامه‌ها از زمان صدور رأی دیوان مترتب گردد، منافع مراجع دولتی رعایت می‌گردد. در حالی که در صورت عطف به ماسبق شدن آثار رأی دیوان، اصولاً حقوق شکات محفوظ خواهد ماند. در این رابطه شورای نگهبان در پاسخ به قوه قضاییه در نامه شماره ۸۰/۲۱/۱۳۷۹ مورخه ۱۳۸۰/۲/۱۸. نظریه‌ای مجمل داده است. قضات دادگاه‌ها نیز با اتکای به مقررات سابق بر نظریه تفسیری شورای نگهبان، آرای متشتتی داده‌اند. از توجه به نظر تفسیری شورای نگهبان و آرای متهاافت محاکم، پاسخ قطعی به معضل یاد شده نمی‌توان داد. اما از اصول حاکم بر مسئولیت مدنی دولتها می‌توان استفاده نمود که مقررات دولتی مخالف قوانین در صورت ابطال، از زمان تصویب فاقد اثر شناخته می‌شوند و در صورتی که خسارتی از بخشنامه خلاف قانون به کسی داده شده باشد، مسئولیت آن متوجه دولت است.

نظریه شورای نگهبان جهت مزیه استحضار همکاران عیناً نقل می‌گردد:

«نسبت به ابطال آیین‌نامه‌ها و تصویب‌نامه‌ها و بخشنامه‌ها، اصل یکصد و هفتادم به خودی خود اقتضای بیش از ابطال را ندارد؛ لکن چون ابطال موارد خلاف شرع، مستند به تشخیص فقهای شورای نگهبان است و از مصادیق اعمال اصل چهارم قانون اساسی می‌باشد، فلذا ابطال از زمان تصویب آنها خواهد بود.»

پی‌نوشت:

۱- دکتر سام سوادکوهی فر (دادیار دادرسی دیوان عالی کشور و مدرس دانشگاه)، ماهنامه دادرسی، شماره ۳۶، سال ششم، بهمن و اسفند ۱۳۸۱، صص ۸ الی ۱۱.

خلاصه مقاله:

تحلیلی بر طرح الحاق یک تبصره به ماده ۱۸ قانون اصلاح موادی از قانون دیوان عدالت اداری
(۱)

بیست و نه تن از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳۸۰/۱/۱۹، طرح الحاق یک تبصره به ماده ۱۸ قانون اصلاح موادی از قانون دیوان عدالت اداری را تقدیم کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس نمودند. صرف نظر از پذیرش یا رد آن، طرح حکایت از ارزیابی مکانیسم دادرسی دیوان عدالت اداری دارد. نمایندگان به اشکالات موجود در تشکیلات دیوان عدالت اداری که منجر به بروز ایرادات و اشتباهات می شود تصریح کرده و اعلام نموده اند که در قانون و آیین نامه دیوان عدالت اداری مکانیسم و روشی که امکان تدارک تضرات مادی یا معنوی اشخاص حقیقی یا حقوقی ناشی از آرای دیوان عدالت اداری که بدو صادر شده و پس از تجدیدنظرخواهی موضوع ماده ۱۸ الحاقی قطعیت یافته باشد را بنماید، وجود ندارد. از این رو پیشنهاد نموده اند به تشخیص رئیس دیوان عدالت اداری، این امر در هیأت عمومی دیوان مطرح گردد و رأی هیأت عمومی ضمن عطف به ماسبق شدن، قطعی باشد.

نظر به اینکه طرح مذکور با وجود تأکید بر اشکالات تشکیلاتی دیوان، از اتقان لازم برخوردار نبوده است؛ لذا با فرض وارد بودن برخی اشکالات در نظام دادرسی دیوان عدالت اداری، پیشنهاد جایگزینی متنی برای الحاق یک تبصره به ماده ۱۸ قانون اصلاح موادی از قانون دیوان عدالت اداری ارائه می شود: «در مواردی که بنا به تشخیص رئیس دیوان عدالت اداری، آرای قطعیت یافته موضوع بندهای «۱» و «۳» ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری، متضمن تعدی از قانون و نظم عمومی، اشتباه یا اشکالی که به حقوق اساسی افراد لطمه وارد کند، باشد؛ موضوع در هیأت عمومی دیوان مطرح می شود. رأی هیأت عمومی قطعی و لازم الاجرا خواهد بود. حکم این تبصره نسبت به احکام پیشین دیوان عدالت اداری نیز جاری است.»

پی نوشت:

۱ - دکتر سام سوادکوهی فر (دادیار دادرسی دیوان عالی کشور و مدرس دانشگاه)، ماهنامه دادرسی، شماره ۲۸، سال پنجم، مهر و آبان، ۱۳۸۰، صص ۱۰ الی ۱۳.

خود را بیازماییم!

سؤال (۱)

آقای (الف) مالک پلاک ثبتی شماره ۱۰۰، دادخواستی علیه آقای (ب) تحت عنوان غصب طرح می‌نماید و اعلام می‌دارد که در سال ۶۵ ملک را به آقای (ج) اجاره داده‌ام و آقای (ب) در رابطه کاری با وی در ادامه اجاره یک ساله، محل مورد اجاره را غصب نموده؛ و آقای (ب) با طرح دعوای متقابل مبنی بر الزام مالک به تنظیم اجاره‌نامه رسمی اعلام می‌دارد که ملک مورد نظر به عنوان کارگاه از سال ۶۱ در اجاره وی بوده و همه ساله اجور خود را پرداخت می‌نموده است و با ارائه رسید مالی، ادعای خود را ثابت می‌کند و بنا به درخواست خواهان اصلی، آقای (ج) به محکمه احضار و وی نیز اعلام می‌دارد که در سال ۶۵ با آقای (ب) قرارداد مشارکت امضا کردیم ولیکن پس از چند ماه نتوانستیم با یکدیگر همکاری کنیم و قبل از مشارکت، محل مورد نزاع در تصرف آقای (ب) بوده و پس از جدا شدن از وضعیت بعدی آن بی‌خبرم و در مورد محتوای قرارداد مشارکتش با آقای (ب) توضیح می‌دهد که مقرر بود امور فنی با آقای (ب) و امور و اداری با وی (ج) بوده باشد و با آقای (الف) نیز در آن زمان در این خصوص مذاکره شد.

اکنون شما به عنوان قاضی رسیدگی کننده به این پرونده، رأی خود را مستنداً صادر نمایید.

سؤال ۲)

آقایان (الف) و (ب) هر دو در مغازه طلافروشی آقای (ج) مشغول به کار هستند. آقای (الف) با طرح نقشه سرقت، در یک فرصت مناسب دو عدد انگشتر و یک سری سینه‌ریز را داخل کیسه زباله مغازه انداخته و فقدان آن را به مشتریان نسبت می‌دهد و آقای (ج) از جستجو در مغازه نتیجه‌ای نمی‌گیرد. و مراتب با اعلام شکایت از ناحیه آقای (ج) در اداره آگاهی دنبال می‌شود. در آخر شب همان روز، آقای (ب) طبق عادت، کیسه زباله را به بیرون از مغازه به داخل سطل زباله شهرداری انتقال می‌دهد. آقای (الف) ساعتی پس از تعطیلی مغازه با کمال خونسردی به سراغ سطل زباله رفته و کیسه زباله آن روز را برداشته و به خانه می‌برد. پرونده در محکمه به دلیل عدم شناسایی سارق مفتوح می‌ماند. سه ماه بعد، طمع سرقت، آقای (الف) را وسوسه کرده و مجدداً با همان نقشه اقدام به سرقت می‌نماید. موضوع مجدداً مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. به دلیل توجه اتهام به کارکنان، آقای (الف) همان شب در حالی که مشغول جداکردن کیسه‌های درون سطح زباله شهرداری بوده دستگیر می‌شود. با توجه به اینکه در هر دو بار سرقت، کیسه زباله توسط آقای (ب) از مغازه خارج شده، مسئولیت احتمالی آقای (ب) را همراه با کیفر آقای (الف) بیان دارید.

سؤال ۳)

آقای (الف) با ارائه تصویر سندی به محکمه، علیه آقای (ب) به عنوان جعل امضای وی در ذیل سند توسط آقای (ب) طرح دعوا می‌نماید. محکمه به دلیل فقدان ادله اثباتی و عدم ارائه اصل سند جهت استکتاب، حکم به منع پیگرد و براءة آقای (ب) صادر می‌نماید. آقای (الف) پس از قطعی شدن حکم، اجرای مفاد همان سند را طی دادخواستی علیه (ب) مطالبه می‌کند. آقای (ب) به عنوان خواننده دعوا، به استناد پرونده کیفری اظهار می‌دارد که حسب ادعای خواهان، سند مورد ادعا مجعول می‌باشد و خواسته وی متکی بر سند واهی بوده و در مقابل، علیه آقای (الف) به عنوان استفاده کننده از سند مجعول طرح دعوا می‌نماید. اینک با توجه به داده‌های بالا، در مقام قاضی پرونده در خصوص دعاوی حقوقی و کیفری به صورت مجزا اتخاذ تصمیم نمایید.

سؤال ۴)

آقای (الف) و (ب) صاحبان واحد تولیدی عروسک با طرح شکایتی اعلام می‌دارند که تعداد قابل توجهی از تولیدات آنها حدود نیمه‌های شب مورخ ۸۰/۱۰/۲۰ به سرقت رفته و مأمورین تجسس از محل بازدید و سرقت را داخلی گزارش می‌نمایند. شکات نسبت به معرفی مظنون اظهار عجز می‌کنند و پرونده تا معرفی مظنون بایگانی می‌شود. حدود یک سال بعد، آقای (الف) در روز تولد کودک یکی از بستگان، در میان کادوهای اهدایی به میزبان، عروسکی توجه وی را به خود جلب می‌نماید و سپس به خاطر می‌آورد که عروسک اهدایی از اموال سرقت رفته خودش می‌باشد. با دخالت نیروهای انتظامی، فروشنده، آقای (ج) را معرفی و وی در تحقیقات اقرار می‌کند که یک ماه قبل از روز سرقت، آقای (ب) در منزل آنها میهمان بوده و وی به بهانه خرید میوه و پوشیدن کت، کلید کارگاه وی را از جیب کت آقای (ب) که در کنار کت وی آویزان بوده برداشته و همزمان با خرید میوه از روی آنها کلید دیگری ساخته و به خانه برگشته و کلیدها را مجدداً به داخل جیب آقای (ب) گذاشته و یک ماه بعد با کمک آقای (د) و (هـ) اقدام به سرقت نموده. شما به عنوان قاضی رسیدگی‌کننده به این پرونده، رأی خود را به طور مستدل بیان و صادر فرمایید.

مواعظ عرفانی از بزرگان دین

از: عارف کامل، فقیه عالی مقام، صاحب مکاشفات و کرامات

آیت الله سیدعلی آقا قاضی تبریزی

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمدالله جل شأنه و الصلوه و السلام علی رسوله و آله؛ حضرت آقا! تمام این خرابی‌ها که از آن جمله است وسواس و عدم طمأنینه، از غفلت است؛ و غفلت کمتر مرتبه‌اش، غفلت از اوامر الهی است و مراتب دیگر دارد که به آنها انشاءالله نمی‌رسید. و سبب تمام غفلت، غفلت از مرگ است و تخیل ماندن در دنیا؛ پس اگر می‌خواهید از جمیع ترس و هراس و وسواس ایمن باشید، دائماً در فکر مرگ و استعداد لقاء الله تعالی باشید و این است جوهر گرانبها و مفتاح سعادت دنیا و آخرت؛ پس فکر و ملاحظه نمایید چه چیز شما را از او مانع و مشغول می‌کند. اگر عاقلی! و به جهت تسهیل این معنی چند چیز دیگر به سرکار بنویسد بلکه از آنها استعانتی بجویی:

بعد از تصحیح تقلید یا اجتهاد مواظبت تامه به فرایض خمس و سایر فرایض در احسن اوقات؛ و سعی کردن که روزبه‌روز خشوع و خضوع بیشتر گردد؛ و تسبیح صدیقه طاهره (صلوات الله علیها) بعد از هر نماز؛ و خواندن آیه الکرسی - کذلک - و سجد شکر و خواندن سوره (یس) بعد از نماز صبح؛ و [سوره] (واقع) در شبها؛ و مواظبت بر نوافل لیلیه؛ و قرائت [سوره‌های] مسبحات در هر شب قبل از خواب و خواندن معوذات در شفع و وتر و استغفار هفتاد مرتبه در آن و ایضاً بعد از صلاه عصر؛ و این ذکر را بعد از صلوات صبح و مغرب یا در صبح و عشاء ده دفعه بخوانید: (لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الحمد و له الملك و هو علی کل شیء قدیر، أعوذ بالله من همزات الشیاطین و أعوذ بک ربی أن یحضرون ان الله هو السميع العليم.) مدتی به این مداومت نمایید، بلکه حالی رخ دهد که طالب استقامت شوید، ان شاء الله تعالی.

پاسخ به سؤالات «خود را بیازماییم»
شماره قبل

سؤال (۱)

آقای (الف) علیه آقای (ب) با عنوان کلاهبرداری اقدام به طرح شکایت می‌نماد. بدین شرح که ...

پاسخ: نظر به اینکه طرق رسیدگی به ادعای جعلیت سند منحصر به صرف تشخیص کارشناسی نیست، هرگاه دادگاه کیفری جز با اخذ نظر کارشناس و منوط شدن آن به ارائه اصل سند نتواند اظهار نظر قضایی نماید، می‌تواند با اخطار به متهم با ذکر اینکه عدم ارائه اصل سند

قرینه بر پذیرش ادعای شاکی و مفید علم قضایی است حتی المقدور متهم را به ارائه اصل وادار نماید؛ زیرا اعلام ایراد به اعتبار امر مختومه داشتن دعوای حقوقی وقتی قابل اعتناست که در مرحله رسیدگی حقوق هم ادعای جعل شده و به این توجه شده باشد وگرنه با عنایت به عدم اعلام جعل در مرحله حقوقی برای مطرح شدن این دعوا در مرحله کیفری منعی نیست.

سؤال (۲)

آقای (الف) یک دستگاه تلویزیون را در مغازه آقای (ب) که به شغل سمساری مشغول بوده برای فروش به امانت می‌سپارد و ...

پاسخ:

طبق ماده ۱۹۷ قانون مجازات اسلامی، سرعت عبارت است از: (ربودن مال دیگری به‌طور پنهانی)، آقای (الف) تلویزیون متعلق به خود را در غیاب صاحب سمساری از مغازه خارج کرده است، این عمل از مصادیق سرقت نیست و با فرض اینکه صاحب مغازه برای مدتی که تلویزیون در مغازه‌اش بوده وجهی طلب می‌کند، موضوع یک امر حقوقی بوده و فاقد جنبه جزایی می‌باش و به علت عدم احراز وقوع بزه، قرار منع پیگرد صادر می‌شود.

سؤال (۳)

در یک دعوای کیفری، متهم پرونده جهت امحای آثار جرم، با استخام یک نفر وکیل ... پاسخ: در صورتی که متهم پرونده و وکیل او ضمن دفاع از اتهام، جرمی را به شاکی نسبت داده باشند و نتوانند جرم یا جرایم انتسابی را ثابت کنند، کیفری محسوب و طبق ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی محکوم می‌شوند.

سؤال (۴)

در یکی از بیمارستانها، بیماری را پس از انجام معالجات به دلیل عدم تسویه حساب ترخیص نمی‌نمایند و ...

پاسخ:

در فرض سؤال، چنانچه پزشک معالج بیمار، دستور ترخیص بیمار را صادر کرده باشد، مرخص نکردن وی به علت عدم پرداخت هزینه بیمارستان مانند موردی است که کسی از دیگری طلب دارد و بدهکار از پرداخت بدی امتناع می‌نماید و طلبکار بدون طی تشریفات قانونی، شخصاً بدهکار را توقیف می‌نماید تا طلب خود را وصول نماید. صرف‌نظر از اینکه اصولاً معالجه بیماران نباید با مادیات گره بخورد و بدین وسیله سلامت مردم به خطر بیفتد، در مانحن فیه نیز، موضوع بر همین منوال است و مدیر بیمارستان که به علت عدم پرداخت بدهی بیمار، او را ترخیص نکرده مرتکب توقیف غیرقانونی شده و موضوع از مصادیق ماده ۵۸۳ قانون مجازات است.

اولین وزیر عدلیه پس از مشروطه

میرزا احمدخان مشیر السلطنه

میرزا احمد خان منشی باشی (مشیر السلطنه) در دوران کودکی و نوجوانی تحصیلات متعارف زمان را به خوبی فراگرفت و در سال ۱۲۷۰ قمری که میرزا صادق قائم مقام نوری پیشکار آذربایجان شد، میرزا محمودخان مازندرانی (مدیرالدوله) که در آن زمان لقبش مستوفی

نظام بود، به همراه قائم مقام به تبریز آمد و مشاغلی را عهده‌دار شد. (میرزا احمد) را نیز با خود آورده و در سال ۱۲۷۵ قمری که عزیزخان مکری، سردار کل، به پیشکاری به همراه میرزا معزالدوله به آذربایجان فرستاده شد، میرزا محمودخان برادر را در دستگاه سردار کل وارد خدمت کرده، منشی باشی (رئیس دفتر) او شد و بعد هم که عزیزخان در سال ۱۲۸۷ قمری پیشکار مظفرالدین میرزا، ولیعهد نه ساله گردید، با او به آذربایجان رفت. میرزا احمد باز هم مانند سابق منشی باشی او بود تا اینکه عزیزخان مکری، سردار کل، در سال ۱۲۸۴ قمری به تهران احضار و به سمت وزارت جنگ و فرمانده قوا منصوب شد. میرزا رضا صدیق‌الدوله که پس از رضاقلی‌خان هدایت اله باشی، مظفرالدین میرزا شد، در تبریز بود. میرزا محمودخان و میرزا احمد به واسطه همشهری بودن، با او ارتباط و خصوصیت زیاد داشتند و به وسیله صدیق‌الدوله میرزا احمد منشی‌باشی ولیعهد شد و سالها این سمت را داشت و معروف بود به منشی‌باشی تا اینکه در اواسط سال ۱۲۹۷ قمری به جای میرزا رضا صدق‌الدوله نوری به وزارت و پیشکاری مظفرالدین میرزا منصوب و به آذربایجان فرستاده شد؛ ولی پیشکاری او در آنجا زیاد طول نکشیده بود که فتنه شیخ عبیدالله در آذربایجان غربی روی داد. شاه، حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم را که منصوب و به حکومت قزوین تعیین و فرستاده شده بود به جای او به آذربایجان روانه نمود. هوش و ذکاوت و ارتباطات میرزا احمدخان خصوصاً ازدواج وی با دختر بیوه میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله موجب گردید که او مراحل ترقی را به سرعت طی نماید و در سال ۱۳۰۰، در دوران حکومت ناصرالدین شاه لقب مشیرالسلطنه به او داده شد و در سال ۱۳۰۱ حاکم گیلان شد که بنابر اسناد تاریخی، وی در سال ۱۳۱۰ و ۱۳۱۳ نیز از جانب کامران میرزا نایب‌السلطنه نیز والی گیلان شد. مشیرالسلطنه از رجال مؤثر دوره سلطنت ناصرالدین شاه و از درباریان مقرب مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه بود، تا اینکه در سال ۱۳۲۴ قمری در کابینه میرزا نصرا... خان مشیرالدوله که در حقیقت اولین دولت پس از مشروطه بود به عنوان اولین وزیر عدلیه انتخاب شد.

میرزا احمدخان مشیرالسلطنه علیرم اینکه مشیرالدوله را لایق رئیس الوزرای نمی‌دانست به مدت هفت ماه وده روز درکابینه مشیرالدوله وزیر عدلیه بود.

مشیرالسلطنه دو بار نیز وزیر کشور و دو بار نخست‌وزیر شد. دردوران دوم وزیرالوزرای او بود که متمم قانون اساسی که مشتمل بر ۱۰۵ اصل و در حقیقت از اصول عمده قانون اساسی بود به تصویب رسید و محمدعلی‌شاه هم همان‌طور که قول داده بود، این قانون را بدون تغییر توجیح نمود. گرچه این اقدام به آتش نارضایتی خاتمه نداد. مشیرالسلطنه مردی باسواد و ادیب بود. خط نسخ و شکسته را بسیار نیکو می‌نوشت به زهد و تقوا و مراعات مبانی مذهبی معروف بود. از مریدان سرسپرده شیخ فضل‌الله نوری بود. عقاید و فتاوی او را بی‌چون و چرا قبول می‌کرد. مخالفت وی با مشروطه بر مبنای عقاید مذهبش بود. مشروطه را به آن صورت که متجلی شده بود خلاف شرع می‌دانست و مخالفت با آن را وظیفه شرعی خود تلقی می‌کرد.

در زمان حیاتش، مسجد و مدرسه‌ای در خیابان مولوی نزدیک دروازه گمرک بنیان نهاد و موقوفاتی برای آن اختصاص داد. مسجد و مدرسه مزبور هنوز پابرجاست. قسمتی از دارایی خود را به ازدواج جوانان مجرد قبیله نخاوله مقیم مدینه اختصاص داد. در میان‌سالی با دختر بیوه میرزا عباس خان قوام‌الدوله ازدواج کرد، ولی از او صاحب فرزند نشد. همسر وی از شوهر قبلی خود میرزا ابراهیم‌خان معتمد السلطنه فرزندی به نام مهدی داشت. مهدی تحت حضانت ناپدری خود از تحصیلات عالی زمان برخوردار شد و مانند برادران صلبی خود، وقوق‌الدوله و قوام‌السلطنه، در ادبیات تبحر پیدا کرد و جزو خوشنویسان زمان بود. پس از فتح تهران توسط مجاهدین

مشروطه‌خواه و خلع محمدعلی شاه از سلطنت، تمام رجال و مقامات دوره یک ساله استبداد صغیر برای حفظ جان خود به سفارتخانه‌ها رفتند و در آنجا تحصن نمودند. مشیرالسلطنه نیز به سفارت عثمانی رفت و مدتی در آنجا بود. سرانجام با پرداخت مبلغی در حدود شصت هزار تومان، تأمین گرفت. در سال ۱۳۳۹ قمری پس از التیماتوم روسیه به ایران و تعطیل شدن مجلس شورای ملی، میرزا احمدخان مشیرالسلطنه در خیابان شاپور مورد سوء قص قرار گرفت و سخت مجروح شد. در این تیراندازی برادرزاده وی نیز به قتل رسید. مشیرالسلطنه مدتی در بستر بیماری بود تا جراحاتش التیام پیدا کرد و بقیه عمر خود را ظاهراً به عبادت سپری ساخت تا اینکه در سال ۱۲۹۷، هجری شمسی در تهران در گذشت.

منابع:

- ۱- نخست وزیران ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی.
- ۲- تألیف دکتر باقر عاقلی
- ۳- رجال ایران، جلد ۱، تألیف محمدعلی بامداد.

مروری بر تجربیات آموزشی دادگستری استان لرستان در سال ۱۳۸۱

جواد طهماسبی (معاون آموزش و تحقیقات دادگستری استان لرستان)

با توجه به اینکه معاونین محترم آموزش و تحقیقات در دادگستری‌های سراسر کشور با اتخاذ شیوه‌ها مختلف، و ارتقای سطح کیفی آموزش کارکنان، اعم از اداری و قضایی تلاش‌های فراوانی داشته‌اند و این اقدامات می‌تواند به عنوان ارتقای انتقال تجربیات برای دیگر همکاران در اقصاد نقاط کشور مفید و ثمربخش باشد. لذا از این شماره بخشی از نشریه ر به انعکاس نتایج تلاش‌ها و تخفیفات آموزشی و نیز تجربیات گوناگون معاونین آموزش و تحقیقات دادگستری‌های سراسر کشور اختصاصی داده‌ایم.

در همین جا لازم است از کلیه معاونین محترم آموزش و تحقیقات دادگستری‌های کل کشور تقاضا نماییم تا نسبت به تهیه چکیده‌ای از تجربیات آموزش دادگستری محل خدمت خود جهت درج در نشریه پیام آموزش اقدام و برای ما ارسال دارند.

- ۱- شرکت تعداد ۹۰ نفر از قضات در آموزش‌های غیرحضوری با توزیع بسته‌های آموزشی بین آنان.
- ۲- برگزاری همایش (بررسی راهکارهای علمی جلوگیری از اطاله دادرسی) با حضور قضات سراسر استان به منظور بررسی ایرادات و نواقص موجود در پرونده‌ها.
- ۳- برگزاری آموزش (دوره آموزش ضمن خدمت) رایانه و اینترنت به مدت ۴۸ ساعت در مرکز آموزش مدیریت دولتی استان برای قضات داوطلب سطح استان.
- ۴- آموزش زبان انگلیسی (دو روز در هفته و خارج از ساعات اداری) برای قضات و کارکنان اداری.
- ۵- برگزاری کلاس آموزش خوشنوسی دو روز در هفته و خارج از ساعات اداری.
- ۶- آموزش قانون اصلاح تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ برای پرسنل قضایی که پس از سال ۱۳۷۳ وارد دستگاه قضایی شده‌اند در سه بخش:
الف- بحث و بررسی قانون مورد نظر در نشست‌های هفتگی قضات در سطح کلیه حوزه‌های قضایی استان.
ب- برنامه‌ریزی جهت اعزام قضات محاکم تجدیدنظر استان به واحدهای قضایی تابعه برای رفع ابهامات و ایرادات. پاسخ به شبهات مورد نظر در قانون فوق.
ج- برنامه‌ریزی برای تشکیل همایش یک روزه با حضور کلیه قضات جهت بررسی قانون فوق.
- ۷- معرفی تعداد ۹۰ نفر از پرسنل جدیدالاستخدام جهت طی دوره آموزش توجیهی به مرکز آموزش مدیریت دولتی استان.
- ۸- آموزش تعداد ۴۵ نفر از تقریرنویسان دادگستری‌های استان به مدت ۱۲۰ ساعت.
- ۹- برگزار دوره آموزش دوره آموزش شغلی مأمورین ابلاغ و اجرا به مدت ۱۲۰ ساعت برای تعداد ۲۲ نفر از کارکنان مشمول توسط معاونت آموزش دادگستری استان.
- ۱۰- آموزش تعداد ۸۰ نفر از مدیران دفاتر و کارشناس امور قضایی و مسئولین امور محجورین توسط معاونت آموزش دادگستری استان.
- ۱۱- آموزش ضابطین عام (کلیه فرماندهان پاسگاه‌ها و سایر یگان‌های ضابط و دیگر درجه‌داران و افسران) به مدت ۱۵ ساعت با اجرای آزمون و صدور گواهینامه پایان دوره.
- ۱۲- برگزاری میزگرد با حضور رئیس کل و قائم‌مقام دادگستری و معاون آموزش این دادگستری جهت آشنایی مردم با تشکیلات دادرسی و شوراهای حل اختلاف از طریق صدا و سیما.
- ۱۳- انتشار هشت شماره سلسله مقالات (امنیت خانواده) و در نشریه محلی بامداد لرستان به قلم معاون آموزش.
- ۱۴- شروع به انتشار یک سلسله مقالات پیرامون دادرسی و شوراهای حل اختلاف در نشریه مذکور به قلم انتشارالیه.
- ۱۵- تشکیل جلسات آموزش قرآن. مسابقه حدیث و برگزاری زیارت عاشورا در ایام مختلف.

- ۱۶- معرفی تعداد ۶۷ نفر از کارآموزان قضایی جهت سپری نمودن کارآموزی عملی به شعب مختلف دادگاه‌ها.
- ۱۷- تشکیل پرونده آموزشی برای کلیه کارکنان قضایی و اداری تشکیلات قضات سطح استان.
- ۱۸- تشکیل جلسه پرسش و پاسخ پیرامون احیای دادرها و تشکیل شوراهای حل اختلاف با حضور قضات و کارکنان اداری و دانشجویان و اساتید دانشگاه در محل دانشگاه آزاد واحد خرم‌آباد با شرکت رئیس کل دادگستری استان، قائم مقام رئیس کل و معاون آموزش دادگستری استان.
- ۱۹- بازرسی آموزشی از محاکم عمومی و انقلاب توسط هیأت بزررسی مرکب از رئیس کل دادگستری استان، معاونین و قضات محاکم تجدیدنظر استان و همچنین بازرسی آموزشی از شعب دادگاه‌های تجدیدنظر توسط هیأت اعزامی از دیوان عالی کشور و دیوان عدالت اداری.
- ۲۰- تشکیل حدود ۴۰ جلسه نشست قضایی هفتگی در حوزه‌های قضایی سطح استان با حضور کلیه قضات.
- ۲۱- برگزاری دوره آموزش رایانه و اینترنت برای کارکنان اداری.
- ۲۲- برگزاری دوره آموزش خوشنویسی با خودکار برای کارکنان اداری.
- ۲۳- تشکیل حدود ۱۵ جلسه کمیسیون برنامه‌ریزی آموزش و تحقیقات جهت برنامه‌ریزی درخصوص مسائل آموزشی.
- ۲۴- تکثیر جزوات مورد نیاز در سه مرحله:
- الف - جزوات تعلیق مجازات، آیین نگارش آرای قضایی، آیین رسیدگی دادرها، عناوین بخشنامه‌ها، عناوین مجرمانه، مجموعه نظرات مشورتی برای قضات (۱۵۷۳۰ برگ).
- ب - جزوات درسی دوره‌های شغلی متصدیان ابلاغ و اجرا و تقریرنویسان (۶۸۵۰۰ برگ).
- ج - جزوات درسی دوره‌های شغلی مدیران دفاتر (حدود ۵۶۰۰۰ برگ).
- ۲۵- کارآموزی عملی ۱۶ نفر از پذیرفته‌شدگان وکالت و مشاوره حقوقی موضوع ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.
- ۲۶- ساماندهی عریضه‌نویسان از طریق ایجاد جایگاه مناسبی با سایبان در داخل دادگستری مرکز استان لرستان و انتخاب عریضه‌نویسان پس از موفقیت در آزمون و سپری نمودن آموزش‌های لازم و احراز صلاحیت که با نظارت معاونت آموزش دادگستری در شرایط مناسب خدمات کتابت را ارائه می‌نماید.
- ۲۷- برگزاری همایش مشترک مسئولین قضایی و انتظامی سراسر استان لرستان در هر فصل جهت ایجاد هماهنگی و تعامل مشترک بین مقامات قضایی و ضابطین دادگستری.

